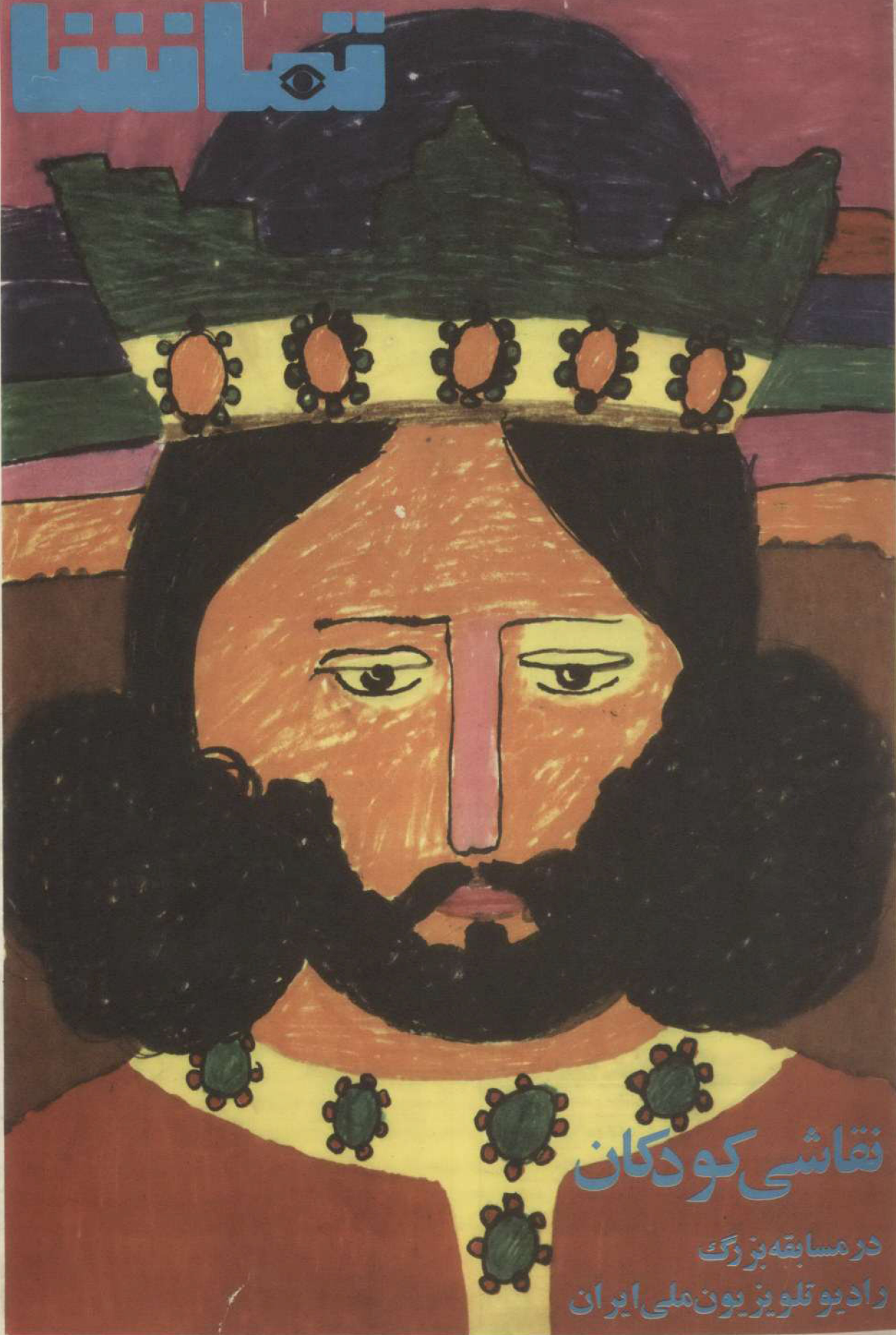


سال اول - شماره بیست و نهم - ۱۵ مهر ماه ۱۳۵۰ - بها ۱۵ ریال

تقاشا



تقاشی کودکان

در مسابقه بزرگ
رادیو تلویزیون ملی ایران

- دنیا از چشم دنیا :
- بحران منطق
- تلویزیون ملی برنامه های جشن شاهنشاهی ایران را در سراسر دنیا پخش میکند
- آرامگاه کورش بزرگ - از دکتر فره وشي فرهنگ و تمدن ایران
- خلیج فارس با نمایشگاه افکار و عقاید سیاسی

گزارش

- **تلویزیون و ارتباط جمعی**
- تلویزیون در خدمت پیشرفت روستاها
- تلویزیون در خانواده و جامعه نو
- قهر خانم ، خانه خراب شد
- تلویزیون و اطفال
- پیام تلویزیون ملی ایران - افتتاح تلویزیون زاهدان

تاریخ و تمدن

- تمدن - از دیدگاه کت کلاک

سرگرمی و مسابقات

- میان پرده
- حرف تصویر - بجای مسابقه عکس و نوشته
- جدول کلمات متناظر

داستان

- من سیگار میکشم (متر کوتاه)
- انسان ، جنایت و احتمال (باورقی)
- حدیث گمشده عشق
- زند خاطرات از : آندره مالرو
- نوغروس گمشده (باورقی بلسی)

چند خبر هنری

نقد کتاب

- سقوط قسطنطنیه
- گلبنگ
- اضطراب در کتب دیواره های شیشه ای

تئاتر

- ارگاست
- ده سازنده تئاتر نو - از نظر « اریک بنتلی »

سینما

- فدریکو فلینی
- نقد فیلم

گوناگون

- نامه های شما - نقدی بزرگ مقاله
- تکه تکه ...
- سالن عد تماشا

ورزش

- ماهه خطرناک

سیاست

- تماشای جهان در یک هفته

یخت « تبلیغ با جایزه یابی جایزه » بعصمت فزونی مطالب مربوط به جشن های شاهنشاهی ایران این هفته چاپ نشد . با عنذرخواهی از خوانندگان گرامی ، این یخت را در شماره آینده ادامه خواهیم داد .



۱۴ مهرماه مصادف با ۱۵ ماه شعبان ۱۳۹۱ - میلاد با سعادت حضرت امام قائم دوازدهمین امام شیعیان جهان است . « تماشا » این روز بزرگ را به عموم شیعیان بخصوص به هیولتان گرامی تبریک و تهنیت میگوید .

هفته آینده:

شماره ویژه « تماشا »

بمناسبت جشن دوهزار و پانصدمین سال بنیانگذاری شاهنشاهی ایران: در ۸ صفحه - با عکسهای رنگی و مطالب انحصاری



آقای تماشا

تماشا

۲۹

روی جلد : « چهره کورش » نقاشی از کامران شریفی کلاس دوم دبستان نو آموز - تهران (صفحات وسط را بخوانید)

- صاحب امتیاز و مسئول : رضا طبیبی
- زیر نظر : ایرج کرگین
- طرح و تنظیم : فیداد شیوا با همکاری هیله اوارطانیان
- امپا ها : دفتر مجله تماشا
- دفتر مجله : خیابان تلویزیون - ساختمان تولید تلویزیون
- صندوق پستی : ۲۰۰ - ۲۲ - تلفن ۶۲۱۱۰
- چاپ زیبا تلفن ۲۰۱۵۲۷ - ۲۱۹۶۵۱

دنیا از چشم تماشا

ها تن بار در هر بندری یکبار با زرسی کرد .

از ماجرا های بعضی کس آنگاه نیست اما آن قرارداد تجدید شد . آثار جنگ جهانی دوم هنوز قابل بررسی است اما ، هیولای جنگ ، دو داستان پایدار نوشت در اروپای شرقی و در آسیا :

در اروپای شرقی هر جا و در هر کشور که ارتش پیروزمند متفلسی از متفلسین خیمه زد آنجا و آنکشور یکشنبه تغییر حکومت داد و از ارتجاع سیاه به دموکراسی پروتاریار رسید و از کس صدا بر نیامد لذا میتوان استدلال کرد که مردم برغم پیش بینی مارکس فتنه در یکشب مراحل تکامل را بپیموند .

در آسیا بسبب درگیری اربابان اروپائی ، کوچکتر ها از درون قفس هوای آزاد را هوس کردند در نتیجه احزاب ملی ریشه گرفت اما استعمارگرانی که بعد از جنگ سودای تجدید فواداشتند بناگزر در کشور های آزادی طلب دست به ترور زدند تا از هول جان هوای آزادی را از سر بند کنند و غالباً نیز سر سپردند تا کلاه « استقلال » بر سرشان گذاردند ، خاور میانه عربی نمونه ایست روشن همچنانکه اروپای شرقی شرقی نمونه ایست روشن تر .

در جریان برخورد رفسای حکومتها با تروریت های حرفه ای ، شواهد و امثال بسیار و از حوصله این مختصر بیرون است ، اما ، یکبار و در یک کشور کوچک ، رئیس حکومتش نوآوری کرد :

از چندسلی پیش شایع شد که گریواس تروریت حرفه ای ، از سوی سرهنگان یونان مخفیانه به قبرس آمده است تا کشتار دیرین را از سر گیرد ، سپس گفتند که این خبر موج وحشت عظیمی را در قبرس برانگیخته است ، ماکاریوس به تدبیر برخاست و برای تروریت کارت دعوت فرستاد و با او از سر تدبیر یکجا نشست و پرسید که سرهنگان چه میخواهند ؟ این تدبیر نو بود اما حیثیت ماکاریوس ایجاب میکرد که با نماینده سرهنگان مذاکره نشیند ، منظور نماینده رسمی آنهاست و اگر نه دیر زمانی است که دنیای سوم با تروریت ها یا سفیران مسلح بزرگتر ها آشناست ، با درایتی که از ماکاریوس روایت کرده اند ، اشتباهش پذیرفتنی نیست و شاید گمان کرده است که سرهنگان نیز خود سفیر مسلح بزرگتر ها هستند .

اما ، چند سؤال در برابر : آیا ضرورت داشت که آسیای جنوبی منطق بسته های مواد منفجره را بپذیرد . ؟

و خاور میانه عربی اندیشه آزادی را از سر بند کند . ؟

و ماکاریوس با گریواس بیکجا نشیند . ؟

آیا استقلال و آزادی که نادر و کمیاب است تا اینهمه نیز ارزان است ؟ البته ، در مورد اروپای شرقی سؤالی نیست زیرا بدموکراسی پروتاریا رسیدند و این حادثه بیک شب بود .

جعفریان

بحران منطق

نه سال پیش قرارداد مشترک شرکت کشتیرانی یک دولت غربی و یک دولت آسیای جنوبی پایان میرسید ، غربی از آسیای جنوبی خواست که به تجدید رضا دهد . آسیای جنوبی که در دنیای سوم صاحب عنوان بود درصدد برآمد که به مقاومت برخیزد با دو هدف :

۱ - منافع ملی را حفظ کند .

۲ - برجیثیت جهانی اش بیفزاید . غربی که عادتاً تاب مفارقت « سود » را ندارد بر آشفت ، و از آن روز در کشتی های « مشترک » حوادثی روی داد که ساده ترین آن حوادث ، کشف بیابانی بسته های مواد منفجره بود و آنکس که با کشتی یا « شهرک های متحرک » بسفر رفته است نیک میداند که نمیتوان از آن مسافر را که سوار و پیاده میشوند باصد

بر نامه فوق العاده تلویزیون ملی

بمناسبت جشن دوهزار و پانصدمین سال بنیانگذاری شاهنشاهی ایران

تلویزیون ملی ، بر نامه های جشن شاهنشاهی ایران را در سراسر دنیا پخش میکند

بر نامه های فوق العاده تلویزیون ملی ایران از ۱۷ مهرماه آغاز میشود و تا سی ام مهرماه ادامه خواهد داشت در بر نامه های فوق العاده تلویزیون ، سریال های جدید ایرانی و فیلمهای بی در پی تازه ای بنمایش در می آید

سه مرتبه کز تلویزیونی جدید در این روزها گشایش می یابد فعالیت های رادیو ایران در جشن شاهنشاهی



مشولان رادیو تلویزیون و خبرنگاران مطبوعات در جلسه مصاحبه روز یکشنبه

جشن کورش را برای همه مردم ایران فراهم میکند ، بلکه مردم سراسر دنیا را در جریان این بزرگترین رویداد تاریخ معاصر قرار میدهد و آنها را در یک نقشی بسیار مهم و حساس بعهده دارد شکوه ترین و عظیمترین جشن جهانی چون نه تنها امکان تماشای برنامه های رادیو تلویزیون ملی ایران در برگزاری جشن های دو هزار و پانصدمین سالگرد بنیانگذاری شاهنشاهی ایران نقش بسیار مهم و حساس بعهده دارد چون نه تنها امکان تماشای برنامه های

تلویزیون ملی ایران از چند ماه پیش، برای انجام این وظیفه خطیر آماده شده است و نه تنها برنامه‌های جشن شاهنشاهی را بطور کامل پخش و ضبط خواهد کرد، بلکه از سه روز مانده به آغاز جشن تا آخرین روز مهرماه برنامه‌های فوق‌العاده‌ای از تمام مراکز تلویزیونی کشور اجرا خواهد شد.

برنامه فوق‌العاده تلویزیون ملی ایران از روز شنبه ۱۷ مهر ماه آغاز میشود. روزهای شنبه، یکشنبه و دوشنبه، برنامه‌ها از ساعت ۱۳ شروع میشود اما از روز بیستم مهرماه از ساعت ۱۱ صبح تا یک بعد از نیمه شب تماشاگر برنامه‌های تلویزیون خواهد بیناست جشن‌های شاهنشاهی از هر دو کانال (۷ و ۹) و از شبکه سرتاسری کشور بصورت یکسان پخش خواهد شد. در کنفرانس مطبوعاتی که روز یکشنبه ۱۱ مهرماه در هتل نوبک برگزار شد، مسئولین رادیو تلویزیون ملی ایران درباره نقش تلویزیون ملی ایران در پخش جهانی برنامه‌های جشن‌های شاهنشاهی و نیز برنامه‌هایی که رادیو ایران در مدت برگزاری جشنها در سراسر کشور پخش خواهد کرد اطلاعاتی در اختیار مدیران و خبرنگاران جراید و مسئولان خبرگزاریهای خارجی گذاشتند.

پخش جهانی بی‌نامه‌های جشن

تلویزیون ملی ایران با تجهیزاتی که فراهم کرده، برنامه‌های جشن دو هزار و پانصد ساله شاهنشاهی را مستقیماً بوسیله خط دوم ماکروویو که به‌مدت وزارت پست و تلگراف در حال آماده شدن است و در ایام جشن مورد بهره برداری قرار میگیرد، از تخت جمشید و پاسارگاد به تهران منتقل میکند و در داخل کشور از طریق خط ماکروویو از شبکه سراسری پخش میکند. پخش جهانی برنامه‌ها از طریق دو ایستگاه تماس با ماهواره‌های مخابراتی انجام میشود؛ یکی، ایستگاه اسدآباد که برنامه‌ها را بوسیله خط ماکروویو از تهران میگیرد و از طریق ماهواره به دیگر کشورهای دنیا میفرستد. ارتباط دوم از طریق یک ایستگاه متحرک تماس با ماهواره هاست که صرفاً بخاطر این مراسم در ایام برگزاری جشن‌ها در نزدیکی تخت جمشید نصب میشود. باین ترتیب اگر اشکالی در یک ایستگاه پیش بیاید از طریق ایستگاه دوم برقرار میشود. پخش جهانی برنامه‌های جشن یکبک سه‌ماهواره مخابراتی اقیانوس اطلس، اقیانوس هند و پاسیفیک انجام میگیرد. سیستم پخش برنامه‌ها همه رنگی است اما کشورهایی که امکان پخش تصویر رنگی ندارند برنامه‌ها را سیاه و سفید پخش میکنند.

لازم‌یادآوری است که وظیفه پخش جهانی برنامه‌های جشن دو هزار و پانصد سال شاهنشاهی ایران مستقیماً به عهده تلویزیون ملی ایران گذاشته شده است و تلویزیون ملی ایران مستلاً این برنامه‌ها را برای مراکز تلویزیونی جهان میفرستد.

تلویزیون ملی ایران پخش جهانی برنامه‌های جشن را به دو صورت انجام میدهد:

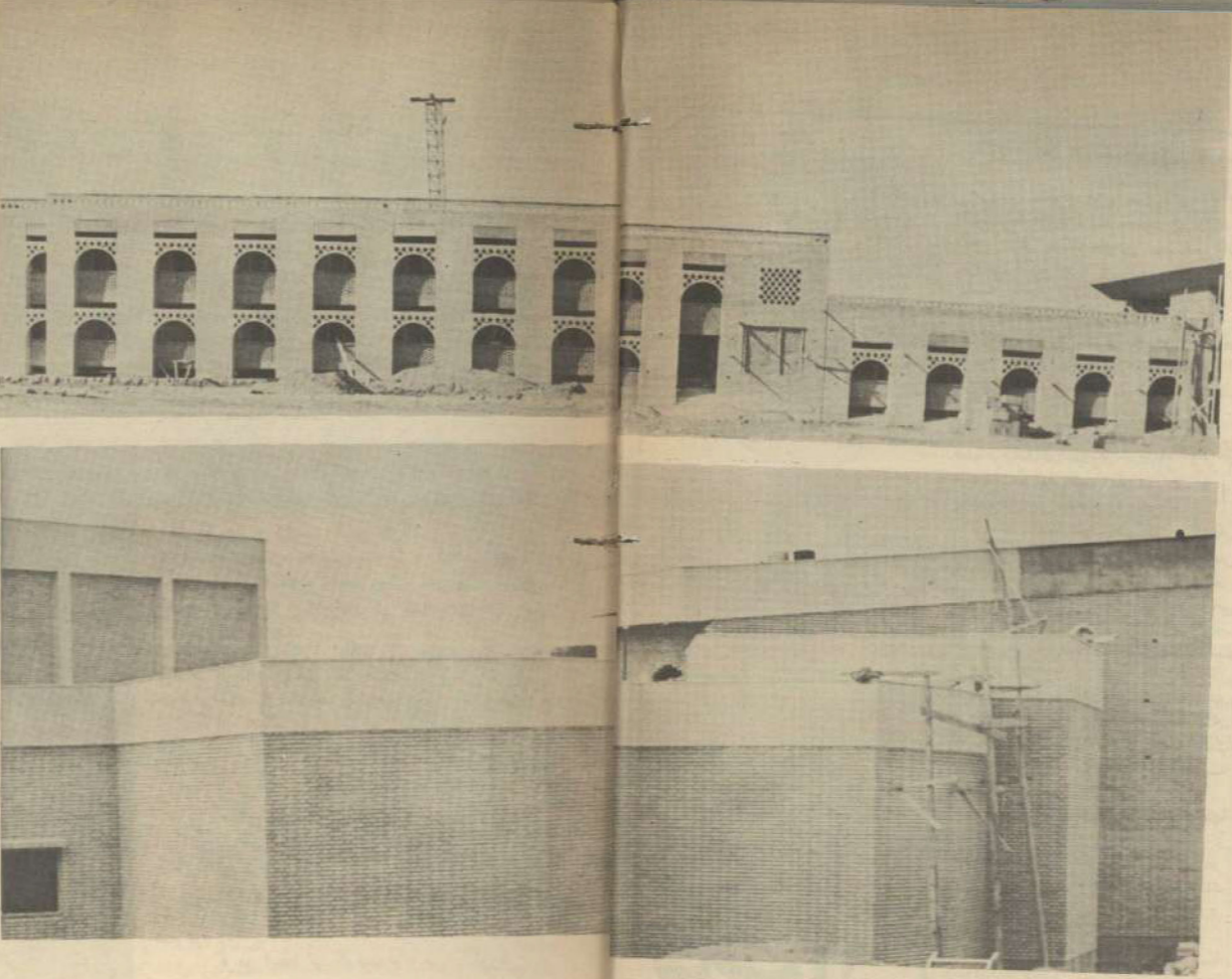
- ۱- پخش مستقیم - بهمان‌طریقی که یادآور شد، برنامه‌های جشن شاهنشاهی بطور مستقیم از محل اجرا به مراکز تلویزیونی جهان داده میشود و این مراکز آنها را در حوزه عمل خود پخش می‌کنند.
- ۲- ضبط و پخش - چون تعدادی از کشورهای آسیایی امکان دریافت مستقیم برنامه‌های جشن شاهنشاهی ایران را ندارند، برنامه‌های جشن در حین پخش، هم در ایران و هم در ژاپن، ضبط میشود و نوارهای ضبط شده برای پخش در اختیار تلویزیون‌های کشور های آسیایی گذاشته میشود.
- پخش جهانی برنامه‌های جشن دو هزار و پانصد سال شاهنشاهی ایران طبق اطلاعی‌که دفتر روابط بین‌المللی تلویزیون ملی ایران تا آخرین لحظه قبل از انتشار مجله در اختیار ما، گذاشته بدین نحو خواهد بود:
- مراسم پاسارگاد - شنبه ۲۰ مهرماه - از ساعت ۱۱:۳۰ تا ۱۱:۵۰. پخش مستقیم در کشورهای: انگلیس - فرانسه - یوگسلاوی - مغرب - تونس و ژاپن.
- ژاپن ضمن پخش مستقیم، برنامه را ضبط میکند و در اختیار کشورهای شرق دور و آسیای جنوب شرقی می‌گذارد.

تلویزیون ملی ایران نوارهای ضبط شده این برنامه‌ها را برای کشورهای هند، پاکستان و لبنان میفرستد. **ضیافت تخت جمشید - پنجشنبه ۲۲ مهرماه - از ساعت ۲۰:۳۰ تا ۲۱:۰۰** پخش مستقیم در کشورهای: انگلیس - فرانسه - آلمان - لوکزامبورگ - یوگسلاوی - تونس - مغرب و ژاپن. ضبط در ژاپن برای کشورهای آسیای شرقی و جنوب شرقی و ضبط در ایران برای تلویزیون‌های پاکستان، هند و لبنان.

پخش در داخل کشور
مراکز تلویزیونی استانهای خوزستان، فارس، اصفهان و فرمانداری کل همدان که در پوشش شبکه سرتاسری کشور هستند، برنامه‌های جشن و کلیه برنامه‌های فوق‌العاده تلویزیون ملی ایران (از ۱۷ تا ۳۰ مهرماه) را مستقیماً دریافت و پخش خواهند کرد. سایر مراکز تلویزیونی یعنی مراکز آذربایجان شرقی و غربی، گیلان و مازندران، خراسان، سیستان و بلوچستان، کرمان و استان ساحلی (بندرعباس) نوارهای ضبط‌شده برنامه‌های جشن را با انک فاصله‌ای پس از پخش مستقیم دریافت و پخش خواهند کرد. بندرعباس نوار ضبط شده برنامه‌های جشن را از شیراز دریافت میکند و بفاصله دو ساعت و نیم پس از اجرای برنامه پخش خواهد کرد.

پخش مستقیم در کشورهای: فرانسه - یوگسلاوی - تونس - مغرب و ژاپن. ضبط در ژاپن برای کشورهای شرق دور و جنوب شرقی آسیا. ضبط در ایران برای پاکستان، هند و لبنان.

کشور فرانسه برنامه‌های جشن شاهنشاهی را روی دو کانال، آلمان غربی، روی دو کانال، سوئیس روی سه کانال، بلژیک روی دو کانال و شبکه ام.بی.سی برای سراسر آمریکا پخش میکنند. تعداد گیرنده‌های موجود در



تصویری از مرکز تلویزیون مشهد.

تلویزیون ملی ایران، علاوه بر پخش برنامه‌های جشن‌های شاهنشاهی، شازده میلیون نفر است. در چند روز آینده احتمال دارد که اقلا سی در صد به‌تعداد کشورهای گیرنده پخش جهانی برنامه‌های جشن اضافه شود.

برنامه‌های دیگر
تلویزیون ملی ایران، علاوه بر پخش برنامه‌های جشن‌های شاهنشاهی، شازده میلیون نفر است. در چند روز آینده احتمال دارد که اقلا سی در صد به‌تعداد کشورهای گیرنده پخش جهانی برنامه‌های جشن اضافه شود.

پخش در داخل کشور
مراکز تلویزیونی استانهای خوزستان، فارس، اصفهان و فرمانداری کل همدان که در پوشش شبکه سرتاسری کشور هستند، برنامه‌های جشن و کلیه برنامه‌های فوق‌العاده تلویزیون ملی ایران (از ۱۷ تا ۳۰ مهرماه) را مستقیماً دریافت و پخش خواهند کرد. سایر مراکز تلویزیونی یعنی مراکز آذربایجان شرقی و غربی، گیلان و مازندران، خراسان، سیستان و بلوچستان، کرمان و استان ساحلی (بندرعباس) نوارهای ضبط‌شده برنامه‌های جشن را با انک فاصله‌ای پس از پخش مستقیم دریافت و پخش خواهند کرد. بندرعباس نوار ضبط شده برنامه‌های جشن را از شیراز دریافت میکند و بفاصله دو ساعت و نیم پس از اجرای برنامه پخش خواهد کرد.

پخش مستقیم در کشورهای: فرانسه - یوگسلاوی - تونس - مغرب و ژاپن. ضبط در ژاپن برای کشورهای شرق دور و جنوب شرقی آسیا. ضبط در ایران برای پاکستان، هند و لبنان.

کشور فرانسه برنامه‌های جشن شاهنشاهی را روی دو کانال، آلمان غربی، روی دو کانال، سوئیس روی سه کانال، بلژیک روی دو کانال و شبکه ام.بی.سی برای سراسر آمریکا پخش میکنند. تعداد گیرنده‌های موجود در

تصویری از مرکز تلویزیون مشهد.

ساختمان تلویزیون کرمان

دانیجر است.

گنجینه هلندی Tresorea Hollandaise

ماجرای گروهی از دزدان جواهر است که می‌خواهند گنجینه جواهراتی را که دزدیده‌اند از مرز فرانسه خارج کنند. پلیس که متوجه قتل‌دندان جواهرات شده مرزها را تحت کنترل دارد. در این ضمن گروه اپرا باله پاریس نیز برای اجرای چند برنامه عازم کاناداست و جزو لوازم صحنه خود متصداری جواهرات بدلی دارد. دزدان جواهرات بدلی اصلی خودشان را بجای جواهرات بدلی می‌کنند و باین ترتیب جواهرات اصلی خودشان را با بدلی می‌فروشند. دزدان مضمم هستند که در مونرآل جواهرات اصلی را با بدلی عوض کنند ولی نقشه آنها با تیزهوشی ستاره اپرا و شیرین‌کاری‌های دو پیچه که شاگردان اپرا هستند کشف و نقش بر آب می‌شود.

کلاس ۲۲۲ Room 222

یکی دیگر از مجموعه‌هایی که خواهیم دید کلاس ۲۲۲ است. تمام وقایع در مدرسه‌ای بنام «والثومن» می‌گذرد و در هر کدام از فیلم‌های این مجموعه مشکلی که برای یکی از شاگردان یا معلم‌ها پیش می‌آید مورد بررسی قرار می‌گیرد.

در این مجموعه دو هنرپیشه سیاه پوست بنام «لوید هینس» و «دنیس نیکلای» شرکت دارند. دیگر هنرپیشه‌های فیلم عبارتند از: مایل کستانتین و آلن تایلر.

این مجموعه در ۵۲ قسمت یک ساعتی تهیه شده است و هر قسمت آن کارگردان جداگانه‌ای دارد.

ثروت زیاد دارد وارد طبقات بالای اجتماع انگلیس می‌شود و با تبلیغات زیاد درباره یک شرکت راه آهن که در آمریکا در دست احداث است سرمایه‌های فراوان را در بانک خود جمع می‌کند و مورد استقبال جامعه اشرافی در حال ترغیب آن زمان قرار می‌گیرد. او با حواس سرشار و نقشه‌های زیرکانه‌اش، خود را جشن شاهنشاهی گنجانده شده است.

«آدم و حوا» نیز از سریال‌های ایرانی جدید تلویزیون ملی ایران است که در این هفته آغاز میشود. از میان برنامه‌های ادبی و فرهنگی جدید تلویزیون از برنامه «تأثیر ادبیات ایران بر غرب» میتوان نام برد. از میان فیلم‌های بی‌در پی جدید تلویزیون ملی ایران میتوان از فیلم‌های: «آدم و حوا» نیز از سریال‌های ایرانی جدید تلویزیون ملی ایران است که در این هفته آغاز میشود. از میان برنامه‌های ادبی و فرهنگی جدید تلویزیون از برنامه «تأثیر ادبیات ایران بر غرب» میتوان نام برد. از میان فیلم‌های بی‌در پی جدید تلویزیون ملی ایران میتوان از فیلم‌های: «آدم و حوا» نیز از سریال‌های ایرانی جدید تلویزیون ملی ایران است که در این هفته آغاز میشود.

دنیای براکن Bracken's World
مجموعه‌ایست که گمان می‌رود جای مجموعه پیتون پلیس را در دلبا بگیرد. وقایع این مجموعه در یک استودیوی فیلم‌برداری می‌گذرد و شرح برخوردها بین تهیه‌کننده، کارگردان، مدیر استودیو و هنرپیشه‌ها با یکدیگر و حوادث زندگی خصوصی هنرپیشه‌ها در برخورد با مسائل حرفه‌ایشان است. در این فیلم هنرپیشه‌هایی چون الیوت پلرک، دنیس کل و الیزابت آلن شرکت دارند و کارگردان آن «والتر

سه آهنگ برای خارج

جشنهای ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی نه

تنها در سراسر ایران بلکه در اکثر کشورهای جهان نیز برگزار میشود. همین مناسبت انسانی از اهتزازز ایرانی که از خصایص ایرانی و رنگ ملی برخوردار بود به خارج فرستاده شد که سه پوئم سفنویک (احساس شاعرانه آهنگساز)، «سرود زندگی»، ملهم از آوازهای چای کاران کیلانی در موقع کاشت و برداشت محصول، «حماسه مردم» سرشار از ترانه‌های کردی، لری، و «دشت‌های مهین» که مایه‌ی از موسیقی ملی در روستایی ایران دارد مورد توجه و تأیید کمیته‌های ملی لهستان و مجارستان و دانمارک قرار گرفت و طی نامه‌ی از دفتر جشن‌های شاهنشاهی درخواست شد که پنج نسخه از هر یک از ارکسترسیون و نت‌های آهنگهای مذکور برای اجرا توسط ارکستر سفنویک ملی این کشورها در بوداپست و ورشو و کپنهاگ ارسال شود.

این آثار آهنگساز ایرانی ایرج گل‌سرخ‌ی که توسط ارکستر بزرگ رادیو ایران اجرا شده، به‌همراه آواز تنها و ارکستر و کر - ملهم از آوازهای محلی فارس، گیلان، کردستان، مازندران است برای اجرا در زمان جشنها به کشورهای خارجی فرستاده می‌شود.

فعالیت‌های رادیویی

رادیو ایران در روزهای جشن جمعا سه هزار و ۸۲۰ ساعت برنامه فوق‌العاده پخش خواهد کرد. تاکنون رادیوهای ۶۸ کشور آمادگی خود را برای پخش برنامه‌های رادیو ایران اعلام داشته‌اند که از طرف این رادیوها گویندگان و تهیه‌کنندگانی برای تهیه رپرتاژ از مراسم جشن شاهنشاهی به ایران اعزام خواهند شد.

کلیه مراسم جشنهای شاهنشاهی از رادیو ایران پخش میشود و برنامه‌هایی نیز درباره شرح حال میهمانان عالی‌رتبه این جشن‌ها و روابط فرهنگی ایران با کشورهای دیگر که در جشن شرکت میکنند در ساعات مختلف روز از رادیو ایران اجرا خواهد شد.

در شیراز و تهران استودیوهایی برای ارتباط مستقیم نمایندگان رادیوهای خارجی با کشورهایشان آماده شده است.

رادیو تهران از ساعت ۷ تا ۱۳ هر روز، راس هر ساعت اخبار جشن و آخرین اخبار جهان را به زبانهای فرانسه، انگلیسی، آلمانی، ترکی، روسی، عربی و اسپانیولی پخش می‌کند. همچنین از ساعت ۲۱ هر روز برنامه‌های خارجی رادیو ایران کلیه مراسم و گزارشهای روز را به زبانهای فرانسه - انگلیسی - آلمانی - ترکی - روسی و عربی پخش خواهد کرد. رادیو ایران ترتیبی داده است که اشعار و نوشته‌های جوانان، دانشجویان، دهقانان و کارگران، بمناسبت جشن‌های شاهنشاهی، طی برنامه‌های ویژه‌ای از رادیو ایران پخش شود.

بنابر برنامه پیش‌بینی شده از طرف جشن‌هاشتنهای روز بیستم مهرماه در ساعت ۱۱ مراسم بسیار با شکوهی در کنار آرامگاه کوروش بزرگ برگزار خواهد شد. نام این آرامگاه تاج‌جندی پیش گور مادر سلیمان بود و آنجا را مشهد مادر سلیمان می‌نامیدند. آرامگاه کوروش بر فراز سکوئی واقع شده که ۶ طبقه پله دارد و پوشش روی آن بشکل پوشش «خریشته‌ای» است و مطابق است با گورهای آریائیانی که نخستین بار به‌سبک آمدند. گورهای آنها هم همین ترتیب پوشیده شده است و این میرساند که هنوز پادشاهان اولیه هخامنشی آرامگاه‌های خود را بنا بر رسم قدیم، بطوریکه در شمال ایرانزمین (شمال فلات ایران) معمول بوده می‌ساختند.

نای آرامگاه از سنگ آهکی سفید متعادل به‌زرد ساخته شده و سنگها با پست‌های آهنی محکم شده‌اند. اندازه اتاق اصلی مقبره در داخل ۳متر در ۳متر ۱۸ متر یعنی تقریباً در حدود ۷ مترمربع است و ارتفاع آن ۲۱متر است. ستونهای سنگی گویا در قرن هفتم هجری، هنگامیکه آنجا یک زیارتگاه اسلامی شده از اطراف آورده شده است. در درون مقبره در سوی راست مجرای در سنگ تراشیده شده که متعلق به دورانیهای اسلامی است دور در گویا گنج‌کاری‌داشته و شاید کتیبه‌ای که یونانیان از آن نام می‌برند و ذکر آن خواهد آمد در روی همین گنج‌کاریها کنده شده بود و بعدها از میان رفته است.

« دیولافرا » باستانشناس فرانسوی در حدود ۹۰ سال پیش، از این گور دیدن کرده است، در آنوقت اینجا یک درجوبی داشته، طنابهایی به‌همینجای چوبی آویزان بوده که در درز سنگها فرو کرده بودند و با آنها چراغ آویخته بودند و نیز پارچه‌های رنگارنگی بعنوان نذر در آنجا آویخته بودند و آنجا بصورت امامزاده‌ای درآمد بود و خانم « دیولافرا » چون لباس مردانه داشته، زنانی که مستحفظ آنجا بودند این مقبره شود میخواستند که وی مرد است نمی‌بایستی داخل بیندازند سیاحت دیگری از جمله « فلاندن » هم همین موضوع را دیده و در سفرنامه خود به‌ذکر آن

پرداخته است. بنابراین روزگاری متولیان این آرامگاه زن بوده‌اند. بنظر دیولافرا منخل اینجاست طوری بوده که دو در داشته که می‌بایستی یکی بسته شود تا دیگری بتواند باز شود، تا کسانی که در خارج‌اند نتوانند درون مقبره را ببینند. تصور می‌شود که این آرامگاه کوروش قبلاً آرامگاه «کاساندان» زن کوروش یا مادر او « ماندانا » بوده است که این سنت از همان روزگار باقی مانده است و در هر حال روزگاری در اینجا شهبانوئی هم پیش از کوروش و یا بعد از او آرمیده بوده است. و در زیر خریشته سقف، در بالای اتاق آرامگاه دو جای گور در سنگ وجود دارد.

مرگ کوروش در سال سوم سلطنت او، در حدود ۵۲۸ یا ۵۲۹ اتفاق افتاده است و روایات



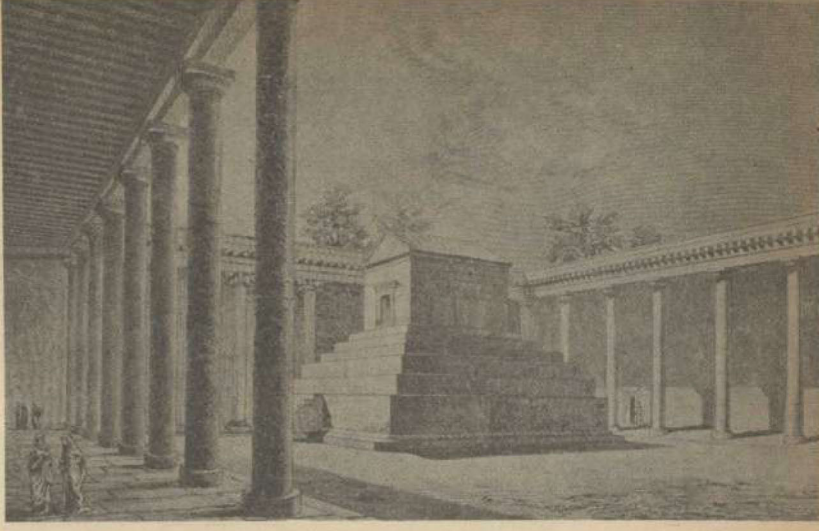
مختلفی درباره مرگ کوروش وجود دارد که بعضی از آنها افسانه‌آمیز است مانند روایتی که هردوت آورده است. او نوشته است که کوروش در جنگ با ملکه سکاتیان « تومیریس » کشته شده است. « بروسوس » در ۲۸۰ پیش از میلاد آورده است که او در جنگ با طوائف « داهه » کشته شد. « فوتیوس » از قول کتزیاس بزرگ درباره هخامنشی می‌نویسد که کوروش در اثر جراحتی که بر او وارد آمده بود در جنگ با « دریک‌ها » کشته شد. اینان قیل‌هایشان را رها کردند و اسب کوروش رم کرد و کوروش افتاد و یکی از سربازان هندی که با دریک‌ها متحد بودند، زویینی به‌ران او انداخت و کوروش در اثر زخم پس از سه روز درگشت و در بستر مرگ پس بزرگش کامبیز را به‌تخت نشاند و در « تیبوگاریس » را که پسر کوچکش بود به فرمانداری باکتریان گماشت و سفارش کرد که در همه کارها به‌میل مادرشان رفتار کنند. و سپس با آنها گفت که دست همدیگر را بفشارند و سوگند یاد کنند که با همدیگر مهربان باشند و اگر مهربان نباشند نفرین بر آنها باد و بعد از این سفارش‌ها پس از سه روز درگشت و کامبیز پس از اینکه به تخت نشست پیکره پدر را، توسط خواجه « بیغت » « بگاپتیش » به پارس فرستاد تا در آرامگاه قرار بگیرد.

مورخان که آرامگاه را دیده‌اند و آن را توصیف کرده‌اند چندین نفر هستند که برخی از آنان خود آرامگاه را دیده‌اند و برخی دیگر وصف آنرا از دیگران شنیده‌اند. استرابو جغرافیدان معروف دنیای قدیم از قول آریستوبول که خودش این آرامگاه را دیده است می‌نویسد که سنگی بر آرامگاه بود که بر روی آن این جملات نوشته شده بود: « ای رهگذر من کوروش هستم. من امپراتوری جهان را به پارسیان دادم. من بر آسیا فرمانروائی کردم. بر این گور رشک مبر ». مورخ دیگر یونانی « آنه سیکریت » آورده است که بر گور او بزبان یونانی و بخط پارسی نوشته شده بود:

« در اینجا من آرمیدام، من، کوروش، اسکندر خواست درون آرامگاه را ببیند و هنگامی که بدرون رفت دید که همه چیز را جز میز و تابوت برداند و بنابراین به « آریستوبول » مورخ یونانی که همراه اسکندر بود دستور داد که آرامگاه را سامان ببخشد و در آرامگاه را مسدود کردند و مهر اسکندر را بر آن زدند.

یکی دیگر از نویسندگان دوران قدیم « کنت کورس » که در این باره چنین آورده است: اسکندر خواست برای کوروش قربانی تقدیم کند و فرمان داد تا در آرامگاه را باز کردند. او تصور میکرد که آرامگاه پر از زر و سیم است، زیرا در پارس همه اینطور می‌پنداشتند ولی اسکندر در آنجا چیزی جز یک سیر که تبدیل ب‌خاک شده بود و دو کمان سکائی و یک شمشیر چیز دیگری ندید. او تاجی از زر بر روی گور گذاشت، شل خود را به دور صندوقی که بقایای پیکر کوروش را در بر می گرفت انداخت و بان پیچید و در شکفت شد که چگونه ممکن است که گور پادشاهی بدین ناموری و بدین ثروت‌مندی مانند گور یک فرده عادی باشد، اسکندر با همه ویرانگری‌های خود به کوروش بی‌اندازه احترام می‌گذاشت زیرا در دنیای قدیم همه ملت‌ها کوروش را با نظر احترام مینگریستند.

« پلوتارک » آورده است که چون اسکندر به آرامگاه کوروش رسید و دید که آنرا باز کرده‌اند و بان دستبرد زده‌اند بر آشفتم و عامل این کار را که شخصی بنام « پلی‌ماک » بود از اهالی شهر پلا در



آرامگاه کوروش - نقشه از دیولافرا باستانشناس فرانسوی (در حدود نود سال قبل)

شاه شاهان . « آریز در این باره مفصلتر می‌نویسد و آورده است که اسکندر بعد از بازگشت از هند دانست که دزدان آرامگاه کوروش را غارت کرده‌اند. این آرامگاه در میان باغهای سلطنتی پارساگاد بود و آنرا انبوه درختان احاطه کرده بودند. در ورودی آن چک بود و پیکره کوروش در تابوتی از زر قرار داشت. تابوت روی میز بر پایه‌های زرین قرار گرفته بود و در آرامگاه پارچه‌های نفیس بابلی و قالیهای ازوغانی و ردای سلطنتی و لباسهای مادی و طوق و یاره و زینتهائی از زر و جامهائی برای آب مقدس و تفتی زرین برای شستشو و سنگهای گرانهای بسیار بود. پله‌های درونی به‌اتاق کوچکی که به‌معناش تعلق داشت منتهی میشد. این معان با خانواده خود در آنجا زندگی میکردند و همه‌روزه یک گوسفند و مقداری آرد جیره داشتند و در هر ماه هم یک اسب با آنها داده میشد تا برای آرامگاه قربانی کنند و کتیبه‌ای به پاری باستان بر روی آرامگاه بود که مضمونش را از قول آریستوبول که در دبیرخانه اسکندر کار میکرد، چنین نوشته است: « ای مرد میرا، من کوروش پسر کبوجیه هستم، من شاهنشاهی پارس را بنیاد گذاشتم و فرمانروای آسیا بودم. باین آرامگاه من رشک مبر ».

اسکندر خواست درون آرامگاه را ببیند و هنگامی که بدرون رفت دید که همه چیز را جز میز و تابوت برداند و بنابراین به « آریستوبول » مورخ یونانی که همراه اسکندر بود دستور داد که آرامگاه را سامان ببخشد و در آرامگاه را مسدود کردند و مهر اسکندر را بر آن زدند. یکی دیگر از نویسندگان دوران قدیم « کنت کورس » که در این باره چنین آورده است: اسکندر خواست برای کوروش قربانی تقدیم کند و فرمان داد تا در آرامگاه را باز کردند. او تصور میکرد که آرامگاه پر از زر و سیم است، زیرا در پارس همه اینطور می‌پنداشتند ولی اسکندر در آنجا چیزی جز یک سیر که تبدیل ب‌خاک شده بود و دو کمان سکائی و یک شمشیر چیز دیگری ندید. او تاجی از زر بر روی گور گذاشت، شل خود را به دور صندوقی که بقایای پیکر کوروش را در بر می گرفت انداخت و بان پیچید و در شکفت شد که چگونه ممکن است که گور پادشاهی بدین ناموری و بدین ثروت‌مندی مانند گور یک فرده عادی باشد، اسکندر با همه ویرانگری‌های خود به کوروش بی‌اندازه احترام می‌گذاشت زیرا در دنیای قدیم همه ملت‌ها کوروش را با نظر احترام مینگریستند.

« پلوتارک » آورده است که چون اسکندر به آرامگاه کوروش رسید و دید که آنرا باز کرده‌اند و بان دستبرد زده‌اند بر آشفتم و عامل این کار را که شخصی بنام « پلی‌ماک » بود از اهالی شهر پلا در بزرگ تاریخ جهان .

فرهنگ و تمدن ایران

گرفنون نویسنده و مورخ چیره‌دست یونانی که شاگرد سقراط بود در ۳۳۰ سال پیش از این درباره قوانین پرورش مردم ایران چنین می‌نویسد: در قوانین ایران زودتر از ملت‌های دیگر به‌صالح عمومی توجه کرده‌اند. اغلب ملت‌های دیگر، افراد خود را آزاد می‌گذاشتند تا فرزندان خود را هرگونه که می‌خواهند بار آورند و اینان تا هنگامی که بعد بلوغ رسند آزادانه تا هرگونه که دلخواهشان است زندگی کنند و پس از آنکه بزرگ شدند به آنها فرمان داده میشود که دزدی و غارتگری و بزور بخانه دیگران داخل نشوند، بی جهت کسی را زنند، بی عفتی نکنند، به سروران خود نافرمان نباشند و کيفرهای برای کسانی که از این قوانین تخلف ورزیده‌اند وجود دارد، ولی در قوانین ایران، پیش از هر کار کوشش می‌شود تا کودکان طوری تربیت شوند که پیشاپیش، از دست بازیگرن به کارهای تنگین و شرارت‌آمیز روی گردان شوند و در این باره چنین می‌کنند:

ایرانیان جایگاه مخصوصی دارند که در آن کاخ شاهی و بناهای دیگر دولتی ساخته شده است. در این جایگاه بروی بازارگان و کالاهای آنان و سروصداهای آنان بسته شده است تا موجب پریشانی و عدم نظم در آموزش و پرورش نشود. این محوطه که در اطراف ادارات دولتی است به‌چهار قسمت تقسیم شده است:

- قسمت اول مخصوص کودکان است،
- قسمت دوم مخصوص جوانان،
- قسمت سوم مخصوص مردان کامل،
- و قسمت چهارم مخصوص کسانی است که عمرشان از مرحله‌ای که بتوانند جنگ افزار بردارند تجاوز کرده است. قانون چنان حکم می‌کند که هر یک از افراد این گروه‌ها روزانه در محلی که مخصوص ایشان است حاضر شوند.
- کودکان و مردان کامل از سپیده دم، و پیرمردان هرگاه که دلشان بخواهد حاضر می‌شوند. و نوجوانان جز آنان که همسری دارند، هر شب با سلاح خود در کنار سازمانهای دولتی می‌آریند.
- چون پارس‌ها دوازده قبیله‌اند، هر یک از این گروه‌ها نیز دوازده سالار دارند.

اداره کردن کودکان یا پیرمردانی است که شایستگی دارند آنان را خوب تربیت کنند و جوانان تحت تعلیم مردان کاملی هستند که بتوانند از ایشان بهترین مردان شهر را بسازند، و مردان کامل تحت مراقبت کسانی هستند که میتوانند بدانها فرمانبرداری دقیق از قوانین و از اوامر شاه را بدهند و برای پیرمردان نیز سرورانی برمی‌گزینند تا مراقب باشند که آنان نیز وظایف خود را بخوبی انجام دهند. در دبستان، کودکان دادگری می‌آموزند، همان‌گونه کودکان ما ادبیات می‌آموزند آموزگاران بیشتر روز را به‌داوری‌کردن دربار دانش‌آموزان می‌گذرانند زیرا کودکان نیز مانند بزرگسالان عیبی دارند. آنان که گناهکار شناخته شوند، و همچنین کسانی که تهمت‌های ناروا زده باشند تنبیه میشوند. برانگیختن کینه‌های شدید نیز کيفر دارد و اگر کسی بتواند بجای کسی که بدو نیکی کرده‌است، نیکی کند ولی نکند او را نیز جدا کيفر میدهند زیرا بعقیده ایرانیان ناپسندان نخست خدا را فراموش میکنند و سپس پدر و مادر و سپس دوستان خود را از یاد می‌برند. همیشه با ناپسالی بی‌آزمی همراه است و بی‌آزمی راحتمار همه بدی‌ها است.

گروه رپر تاز
رادبو تلویزیون ملی ایران:

خلیج فارس یا نمایشگاه افکار و عقاید سیاسی

نوشته محمود جعفریان



پرورشگاه تروریسم کجاست؟

یک ناظر بیطرف با مشاهده دهها گروه سیاسی در جنوب خلیج فارس دچار حیرت میشود. در یک شهر کوچک جنوب خلیج که جمعیت آن از شهرکهای اطراف تهران کمتر است به گروه های مختلف برخورد میکند:

در جریان برخورد با این گروههای متعدد سیاسی نخستین سؤال که حتی برای یک مسافر نیز مطرح میشود اینست که چرا احزاب و فرقه های سیاسی کشورهای مختلف، هریک نمایندگان به جنوب خلیج فارس فرستاده اند مگر خلیج فارس نمایشگاه افکار و عقاید سیاسی است !!!

مگر یک میلیون تا یک میلیون و دویست هزار نفر مردم خلیج فارس که بیش از هفتصد هزار نفر آنها حتی در حد امضاء کردن سواد ندارند بچند حزب نیاز دارند؟

چرا تعداد احزاب این منطقه از تعداد احزاب آزادترین کشورهای جهان بیشتر است؟ با توجه اینکه باید برگروههای مختلف سیاسی، گروههای محلی را نیز از قبیل حزب تحریر بحرین بیفزائیم.

پس چیست؟ کمپانیهای نفت بسر دروازه یکی از بندر های حمل نفت که بالایشگاه کوچکی نیز داردنوشته اند: شعار ما صلح و امنیت است، اما توضیح نداده اند که این شعار مربوط به بندر حمل نفت است یا شامل شهرهای اطراف آن نیز میشود !!!

یک بررسی کوتاه نشان میدهد که این شعار به منطقه جاههای نفت و بندر حمل نفت اختصاص دارد، حکام و مردم اطراف جاهها و بندرهای حمل نفت باید همیشه گرفتار و نگران و مضطرب باشند تا به تروتی که از دست میدهند نیندیشند و سهمی را که از نفت بدست میآورند در راه خرید اسلحه از دست بدهند !!!

از سوی دیگر کشورهای بزرگ برای تحمیل سهم بیشتر، گاهی در برابر یکدیگر صف آرائی می کنند و در جریان آرایش نیروها گروههای مختلف سیاسی از گوشه و کنار ظاهر میشوند که چشم گیرترین مشکل این گروهها، تروریستها و ویرانگرها هستند زیرا آثار فالیتهای زودتر ظاهر میشود و محرکانشان بر این اساس، بشنها به چندین گروه تقسیم شده اند و هرگروه ستاگر فرد یا دسته خصوصی هستند، باید بر این گروهها، کمونیستها را با رنگ و بسوی گوناگون افزود.

این نوع ترور هنوز بمقیاس وسیع به جنوب خلیج فارس نرسیده است و جبهه ظفار تا این منطقه چهارصد میل فاصله دارد، اما، برخورد قدرتهای بزرگ از راه مقابله با گروههای سیاسی منطقه ای و قتلهای بی سروسدا بیش از ۱۵ سال در این امارات و کشورها سابقه دارد.

۱۹۶۱، در یکی از امارت خلیج فارس چند گروه سیاسی وابسته به کشورهای عربی با یکدیگر به منازعه برخاستند که به ضرب و جرح کشیری منجر شد، حاکم آن شیخ نشین این داستان را شنید و سخت برآفت که چرا این فرقه ها بروی یکدیگر اسلحه کشیده اند، در حالیکه، عموماً شعارشان یکی است و همه میگویند « وحدت، آزادی و سوسیالیسم » (الوحده، الحریةوالاشترکیه).

حاکم بیشتر حیران شد وقتیکه دانست حتی یک نفر از اتباع آن امارت در این نزاع شرکت نداشته است.

یعنی میهمانان ناخوانده که از دور دست به آن امارت آمده بودند چشم نداشتند که یکدیگر را ببینند.

صورت مساله یا ظاهر سؤال آن حاکم صحیح بود زیرا آن روز شعارشان یکی بود و امروز نیز شعارشان همان است، آن روز بروی یکدیگر اسلحه سرد میکشیدند و امروز مسلسل گرم.

اما، جواب؟ برای رسیدن به این جواب باید درباره چند سؤال بدقت اندیشید و این چند سؤال ۱۹ سال و هزاران حادثه را در برمیگیرد:

۱- چرا امریکا انگلستان را از حمایت فاروق بازداشت؟

۲- چرا نوری سعید، نخست وزیر عراق، که بحمايت از منافع انگلستان شهرت داشت زیر عنوان « انتشار اسناد مهم سیاسی » تلاش کرد که از اعتبار و حیثیت حکومتی که کانال سوئز را ملی اعلام کرده بود بکاهد؟

۳- کسانیکه نوری سعیدراکشند و بجایش زمام حکم را بدست گرفتند چرا بیشتر از نوری سعید با حکومت مصر به مخالفت برخاستند؟

۴- چرا انگلستان، فرانسه و اسرائیل در ۱۹۵۶ به مصر حمله کردند و امریکا در جهت مخالفت قرار گرفت؟

۵- چرا انگلستان از مداخله ناصر در خلیج فارس، سالهای ۱۹۵۶ - ۱۹۶۷ بسختی نگران بود و ناصر را « گرگ در مزرعه » نامید؟

۶- چگونه عبدالسلام فر رئیس جمهوری عراق که در برابر ناصر فاقد « خوشونت لازم » بود و در عصر او قومیون عراق جان گرفتند، بناگاه ناپدید شد؟

۷- چگونه گروه سیمد نفری بعث عراق توانستند یکشنبه در برابر دهها هزار جمعیت قومیون به حکومت رسند؟

۸- چرا از روز نخست، در برابر آمریکا جبهه گرفتند و درباره انگلستان سکوت کردند؟

۹- چرا بی بی سی از روز نخست حکومت بعثی های عراق یا نوری سعیدهای واجد شرایط زمان در شماره گنشته شناختیم و دیدیم که چگونه وزارت مستمرات یک گروهان ارتش استعماری عدن را تا نزله ژنرالی پرورد و برهبری تروریستها گنارد، این گروه تا روزیکه مخفیانه عمل میکردند از راه سرقت بانکها و حمله به پاسگاهها پول و اسلحه نسبت می آوردند و از سوی دیگر در شبنامه ها بود مردم شعار میدادند با این هدف که مردم تصور کنند عده ای که نه « پول » دارند و نه « اسلحه » و نه « محرک »، قام کرده اند؛ اما، در ژنو، ۲۱ نوامبر ۱۹۶۷ که نماینده انگلستان، لرد شکلتون علناً در حضور روزنامه نگاران بطرف رهبر تروریستها، ژنرال قططان محمدالشمی دست دوستی دراز کرد، پرده از کارشان افتاد و روشن شد که نویسندگان شبنامه های آزادی بخش چه کسانی بوده اند و اسلحه مارک چینی و هواپیماهای ساخت روسیه چگونه مجزوه کرده ومیوه انگلیسی داده است !!!

نیز از تشکیل فدراسیون عرب نگران است و بر آن بسختی هجوم میدهد؟

۱۴- چرا هرکس که در حکومت بعث عراق گوشه چمنی به اتحاد عرب داشت از صحنه سیاست بزکار شد؟

۱۵- هریک که کشورها یا امارات جنوب خلیج فارس بخواهند، بطور جدی، با کشورهای عرب یا کشورهای اطراف خلیج فارس رابطه دوستانه برقرار کنند، وسایل ارتباط جمعی عراق بر آنها میتازند و آن کشور یا امارت جنوب خلیج را مرتجع میخوانند، باین علت، هریک از امارات و کشورهای جنوب خلیج در سه سال گذشته دهها بار مرتجع نامیده شده اند و دهها بار ملی و آزادخواه.

۱۶- قبل از مسافرت وزیر امور خارجه ایران به بحرین، رادبو بغداد حکومت جدید بحرین را مستود اما همزمان با دیدار مقامات ایران و بحرین به بحرین تاخت؛

با توجه به اینکه حکومت بعث عراق میداند که اتخاذ این روشهای متضاد و رنگارنگ در برابر کشورها و امارات جنوب خلیج فارس موجب سلب اعتماد آنها میشود و آنها را روز بروز از عراق دورتر میکند پس چرا از این قبیل روشها احتراز ندارد؟

حال که بعثی ها چنین زبانهائی را برای عراق بجان میخرند بود و برای چه کسی میخرند؟

مگر این کشورها و سرزمینها حتی بعد از آزادی نیز باید ممنوع الملاقات بمانند؟ و اگر بمانند آیا بسود عراق است که با آنها رابطه ندارد و یا بسود کسانی است که میخواهند روابطشان کماکان استوار و بلامنازع بماند؟

اگر بسود گروه اخیر است پس چرا بعث عراق خود را ذینفع نشان میدهد و در اینصورت چرا باید تعجب کرد که چرا جنوب خلیج فارس بصورت نمایشگاه افکار و عقاید سیاسی درآمده است و دهها گروه سیاسی در آن فعالیت دارند و آهم در شرایطی که بیش از ۷۰ درصد مردم بسی سوادند و از ضرب و تخریب آگاهی ندارند،

بنابراین بروشی می بینم که گروههای سیاسی یا در حقیقت « ماموران اعزامی » با یکدیگر اختلافی ندارند بلکه اختلاف در نوع ماوریت آنهاست که گاهی به منازعه خونین می انجامد و چنانکه دانستیم حاکمی را به بحیرت میشانند !!!

اگر برای ریشه یابی علل تجمع گروههای مختلف سیاسی فقط به مسائل نفت و مسائل منطقه ای در خلیج فارس توجه کنیم از حقیقت بدور می افتیم زیرا همه حقیقت را مورد توجه قرار نداده ایم.

نیم قرن پیش استعمار در جنوب خلیج فارس بکمال قدرت رسید و در سرزمینهایی که از دولت عثمانی بجای مانده بود چندین دولت پدیدار شد که تاریخ استقلال عموم آنها بین ۱۹۲۰ تا ۱۹۳۰ است، اگر تصور کنیم که تنها عامل ایجاد این دولتها استراتژی خاص سیاست استعماری انگلستان بوده است

در حق هزاران نفر وطن پرستان عرب که در راه استقلال جان باختند بنا روا داوری کرده ایم، اما نمیتوانیم فراموش کنیم که استعمار انگلستان در تشکیل این دولتها موثر بوده است و با قاطعیت می توان اظهار نظر کرد که همیشه تلاش میکرده است تا ترکیب این حکومتها در منطقه و بخصوص در خلیج فارس بزبان منافع او نباشد. در جهت این هدف بیوسته سیاست انگلستان در این کشورها با مشکلاتی مواجه بوده است و در حالیکه گروههای مختلف سیاسی را در یک کشور روبروی یکدیگر قرار میداده تا همواره ضعیف و متزلزل بمانند تا اگر بر بود که راه فراری نیز برای گروههای شکست خورده سیاسی فراهم آورد تا در آینده و بموقع از آنها استفاده کند،

طبیعی است که در جریان کودتاها و شبه کودتاها رجال و سیاستمداران « دولت باخته » غالباً راه اروپا میشدند اما پناهگاهی نیز برای مردم عادی و جانبداران آن « دولت باختمان » ضرورت داشته

است و این ضرورت، نوار مرزی جنوب خلیج فارس را بصورت سویس متواریان درآورد، پناهندگانی که در نیم قرن اخیر به این مناطق پناه آورده اند همیشه و در هر حال سیاسی نبوده اند بلکه اکثریت آنها مجریان عادی و راهزنان و چنانیکاران حریفه ای بوده اند، اما، پلیس استعمار در امارات خلیج فارس دست زد برسینه هیچیک از اینها نگذاشته است زیرا با سازمان دادن به این گروهها بموقع توانسته آنها را مورد بهره برداری قرار دهد، نمونه های روشن آن را مردم جنوب ایران و مردم فارس بخوبی بخاطر دارند و چنانکه میدانیم همزمان با تصویب قانون اصلاحات ارضی در ایران دهها گروه سارق مسلح در برابر نیروهای ارتش ایران قرار گرفتند و غالباً آنها سارقینی بودند که از چنگ قانون بجنوب خلیج فارس پناه برده بودند و از امارات خلیج برای ادامه کارشان اسلحه بدست می آوردند،

سالهای ۱۹۵۴، ۱۹۵۸ که استعمار، دیگر نمیتوانست وجود نوری سعید را بعنوان يك « پشتیبان واجد شرایط » تحمل کند و ضرورت داشت که چهره هائی جدید با شیوه هائی جدید در کنار خلیج فارس قد علم کنند گروه کشیری علم مخالفت در برابر نوری سعید برافراشتند نوری سعید که چونگی را دریافته بود سرعت و شدت تارومارشان کرد.

اما، این گروههای ناراضی به امارات جنوب خلیج فارس سرکشند و انگلستان که از نوری سعید حمایت میکرد بوسیله پلیس مستعمراتش از مخالفان نوری سعید نیز حمایت کرد و آنها را در همین مناطق گرد هم آورد و چنانکه میدانیم بعد از سال ۱۹۵۸ همین افراد به عراق بازگشتند و نوع جدید حکومت را بدست گرفتند.

در ۱۶ سال اخیر عده زیادی ناراضی و متواری از کشورهای عربی دور دست خلیج فارس نیز به خلیج فارس آمدند و این افراد کسانی بودند که با حکومتهای سوریه، لبنان و غیره ... درگیر شده بودند، این افراد در نوار مرزی جنوب خلیج فارس سازمان یافتند و بموقع برای مقابله با مخالفانشان به « محل » اعزام شدند !! و در مواقع لزوم علیه حکومتهای محلی خلیج فارس نیز بسیج شدند!

سرزمینهای جنوب خلیج فارس که یکی بعد از دیگری باستقلال می رسند، علاوه بر مشکلات اقتصادی و تکیه به اقتصاد تک محصولی و بیوستگی تام به کمپانیهای نفت، مشکلاتی چنین نیز در برابر دارند؟

و مشکلاتی که در میحت « از عدن تا خلیج فارس » بررسی کردیم !! سرزمین تاریک و بسته مسقط و عمان نیز پرورشگاه گروههایی بوده است که منطقه عملیاتیان از سواحل دریای عمان تا آسیای مرکزی ادامه داشته است.

در شرایطی که خلیج فارس، تا اندازه ای، از تاریکی نجات مییابد می بینیم که بلافاصله سرزمین های مجاور آن مثل عراق و سواحل خلیج عدن بصورت پرورشگاه میکربهای دو خصمیت در می آید: تروریستها و عوامل مخرب بسود استعمار و بزبان کشور هائی که برای تحمیل « حق تنفس » تلاش میکنند: میکربهای مفید و مضر با پیامهای آتشین و شبنامه هائی راسر از اعلامیه حقوق بشر !! آیا استعمار کهنه خلیج فارس به تنهائی دست بکار است؟

در اینصورت شرکتیهای نفتی ۵ دولت بزرگ در جنوب خلیج فارس چه میکنند؟

از کارشناسان چینی در جمهوری خلق دمکراتیک سویر کمونیست یم جنوبی تا تروریستهای ظفار و منافع تامین شده استعمار در نوار مرزی جزیره العرب چه نوع پیوندی برقرار است؟ در این باره بروشی نوشته ایم و بر آن می افزائیم که استعمار کهنه سبب احراز تجربه های گرانقدر مدیریت عامل شرکت سهامی استعمار « نفت و ایدئولوژی » یا غرب و شرق را در شرایط خاص عهدمدار شده است!

تلویزیون در خدمت پیشرفت اقتصادی و اجتماعی روستاها

از: غلامعباس توسلی

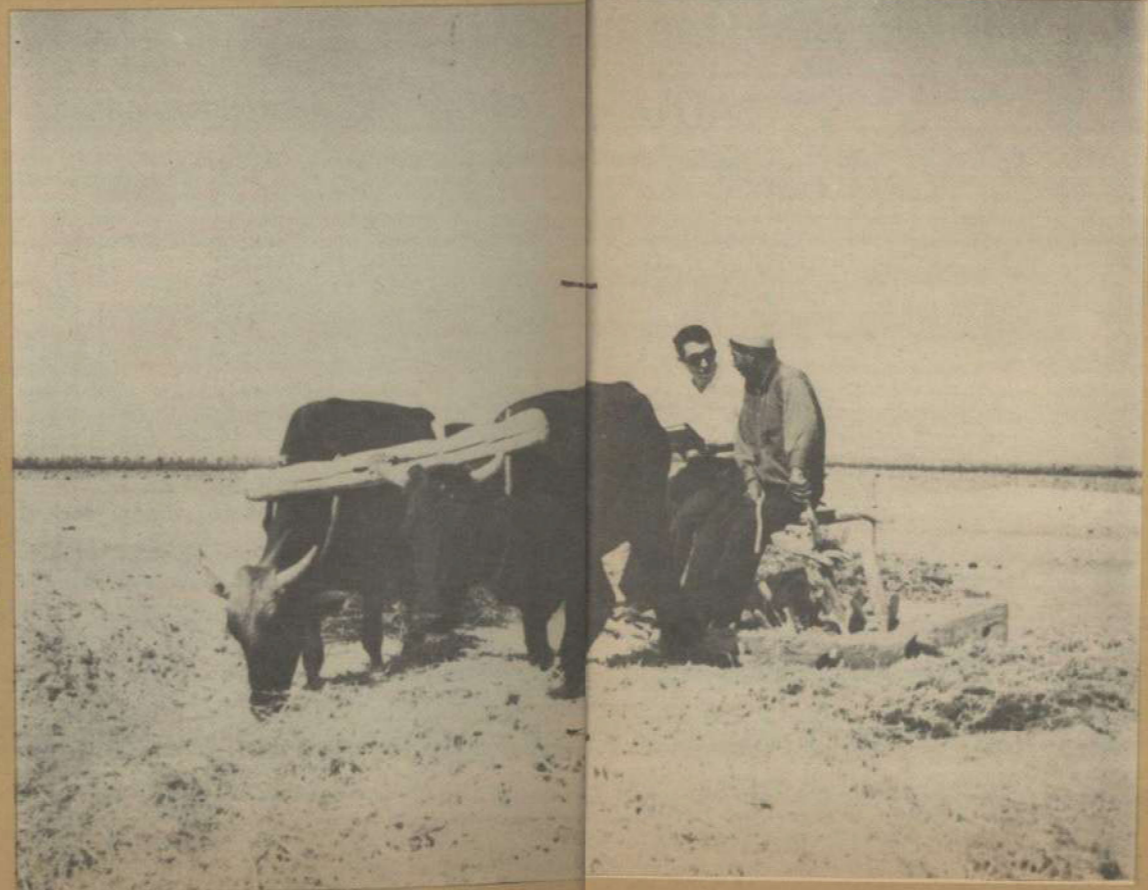


کودکان روستایی در باشگاه روستایی مشغول تماشای تلویزیون هستند.

باشگاههای تلویزیونی روستاها در بالابردن سطح فکر و اطلاعات کشاورزان چه نقشی داشته است؟ طرح آزمایشی یونسکو چگونه با همکاری تلویزیون ملی ایران در دشت قزوین پیاده شد؟

در همه ممالکی که در جریان صنعتی شدن و رشد سریع قرار گرفته‌اند، کلیه وسائل موجود تجهیز می‌شود تا به توسعه اقتصادی و بالابردن میزان بهره‌وری کمک کند. تلویزیون در این میان به صورت محور انتقال افکار و نظریات و فنون جدید از بخش پیشرفته به بخشهای عقبمانده اقتصادی درمیآید و برای اینکه این ابزار نیرومند موثر و نافذ باشد کیفیت استفاده از آن در مناطق کم رشد براساس تجربه و آزمایش استوار میشود.

برنامه‌های تلویزیونی از همان آغاز کار در کنار نقشهای متعددی که در زندگی شهرنشینان ایفا میکند، مناطق روستایی را نیز از نظر دور نداشته‌است، چنان که امروزه در ژاپن و در بعضی از ممالک دیگر استفاده از تلویزیون در باشگاههای روستایی بصورت امری عادی



پژوهشگران در یک گفتگوی دسته‌جمعی با روستائیان

پنج روستای نمونه با دخالت مستقیم تلویزیون دارای باشگاه عمومی شدند و این تعداد بتدریج افزایش یافت. باوجود این هیچگونه سابقه یا تجربه و یاروش علمی و عمومی در اختیار نبود که قادر باشد در پیاده کردن این فکر به تولید کننده برنامه‌های تلویزیونی کمک کند.

اگر هم در سایر کشورها وجود داشت، با شرایط خاص این مناطق سازگار نمی‌نمود زیرا که در اینجا سروکار تلویزیون با جمعیت روستایی نواحی، کم‌سواد و نامجهزی بود که باوجود تجربه مستند چند هزار ساله در امر کشاورزی، با رویه‌های ابتدائی و سنتی خو گرفته بود و از منابع محدودی که طبیعت در اختیارش گذاشته بود بحداقل بهره‌مند میگفت.

● تلویزیون، وسیله سوادآموزی در این میان تلویزیون در سایر کشورها به عنوان سوادآموزی نیز معرفی شد و مخصوصاً از این وسیله درسواند آموزشی تابعی (فونکسیونل) مورد توجه قرار گرفت بدون این که جنبه عملی به خود بگیرد. از طرفی یونسکو، برای پیدا کردن اصولی کلی که بتواند، با استفاده از وسائل سمعی و بصری و بخصوص وسائل ارتباط جمعی، مفاهیم علمی و فنی را همراه با آموزش سواد در حداقل زمان و با سرعت هر چه تمامتر به روستائیان منتقل سازد، دست به آزمایشهایی در نقاط مختلف جهان زد و با توجه به هدفهای فوق‌الذکر تلویزیون نیز به استقبال چنین روشهایی رفت.

در سال ۱۹۶۸ یک آزمایش در کردوبا (ای آرژانتین) بعمل آمد که طبق نظر عاملین طرح کم و بیش سه شصت منجر شد. ایران که بعنوان دومین مرکز این آزمایش، در حین توسعه شبکه تلویزیون، انجام این تجربه دقیق علمی را به گردن میگرفت، گروهی مرکب از پژوهشگران اجتماعی و کارکنان تولید تشکیل داد و این آزمایش با دقت هرچه بیشتر در طول سال ۱۳۴۸ انجام گرفت و تا اوائل سال ۶۹ ادامه یافت.

اتفاق محل آزمایش با هدفها دشت قزوین که بعنوان مرکز این آزمایش انتخاب شد، در آن هنگام از امواج تلویزیونی استفاده نمیکرد، ولی به دلایلی که بعداً خواهد آمد جهت پیاده کردن این فکر جدید بعنوان محدودده آزمایش انتخاب شد.

شهر قزوین، مرکز یک منطقه وسیع روستایی، در ۱۴۰ کیلومتری شمال غربی تهران قرار دارد و جمعیتی معادل ۳۰ هزار نفر را دربر میگردد (سرشماری ۱۹۴۵). دشت قزوین که که قسمتی از شهرستان را تشکیل میدهد با وسعت تقریبی ۴۴۳۰۰ هکتار، تراکم جمعیت آن به حدود ۲۹ نفر در کیلومتر مربع میرسد. ۷۵ درصد این جمعیت در روستاهای کوچک و بزرگ و فقط ۲۵ درصد آن در شهر سکونت دارند.

بنابراین منطقه‌ایست که بخش عمده آن از منابع کشاورزی و به میزان کم از دامداری امرار معاش میکنند.

در سال ۱۳۴۱ در جنوب این دشت زلزله بزرگی رخ داد که عده زیادی را کشت و اهالی چند روستا را بی‌خانمان

کرد. بدنبال آن یک سازمان عمران نیمه دولتی بنام سازمان عمران دشت قزوین بوجود آمد تا ضمن سامان دادن به زندگی مصیبت‌دیده‌ها، در توسعه و بهبود کشاورزی و دامداری منطقه بکوشد و روشهای نوین کشاورزی را وارد منطقه سازد. این سازمان در چند ساله اخیر دامنه فعالیت خود را به اکثر روستا های دشت گسترش داده و با کمک یک شرکت خارجی وسائل و روشهای جدید را در خدمت رشد اقتصادی منطقه قرار داده است. به هر حال در انتخاب این منطقه جهت آزمایش یونسکو عوامل زیر موثر بوده است:

- تجانس جمعیت منطقه از نظر اجتماعی و فرهنگی (اهالی در منطقه تحت آزمایش اکثراً به لهجه‌ی آمیخته به ترکی سخن می‌گویند و ظاهراً منشاء مردم شناسی مشترکی دارند).
- پابرجا بودن سن و رسوم گذشته به میزان نسبتاً زیاد.
- ورود فعالتهای جدید عمران و توسعه ابزار های علمی و فنی و گسترش اطلاعات جدید در منطقه توسط سازمان عمران.
- امکان دسترسی بالنسبه آسان (تا تهران دو ساعت فاصله) به مرکز تولید و پخش تلویزیون.
- بدین ترتیب روستا های نمونه این دشت زیر شبکه یک مدار بسته تلویزیون قرار گرفت و بمدت ۴ ماه برنامه های مشخص کشاورزی، دامداری، بهداشتی با پایه های فنی و علمی جدید و با هدف آموزش سریع، پخش شد.

● چنه های آزمایشی :
آغاز کار آزمایش همراه بود با شناخت دقیق وضع اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی منطقه بطور اعم و مشخصات عمومی و اقتصادی روستا های مورد آزمایش و نظام مالکیت و وضع تولید آنها بالاخص. واکشها و دیدگاههای جمعیت در برابر ابزار ها و وسایل جدید که در سالهای اخیر در اختیارشان قرار گرفت، جنبه های دیگر این بررسی را تشکیل میداد و پژوهشگران در شناخت مسائل و مواردی که مبیاست موضوع برنامه های تلویزیونی قرار می‌گرفت یاری کرد. در حقیقت این تجربه استوار بود بر اساس ادغام آموزش فنی و علمی در عوامل توسعه اقتصادی و اجتماعی موجود در محل، که برای نخستین بار با استفاده از این وسیله ارتباط جمعی (تلویزیون) در ایران پیاده می‌شد.

فعالتهای جدیدی که توسط گروهی از اهل فن و مهندسیمن و سایر متخصصان شهری به این منطقه بسته وارد می‌شد، با رویه های سنتی مردمی که شدیداً به سنتها و سبک زندگی قدیمی خود دلبستگی داشتند برخورد داشت و گاه عدم رعایت مقتضیات محلی از طرف کارگزاران عمران، گروه پژوهشگران را بر آن می‌داشت که در کنار بررسیهای اقتصادی و اجتماعی بیک سلسله بررسی های روانشناسی اجتماعی بپردازند و نارضائی ها یا دشواریهای روانی روستائیان را در موقعیت جدید بشناسند و علل ناکامی برخی برنامه ها را پیدا کنند و بر اساس آن برنامه های تلویزیونی را



تلویزیون در خانواده و جامعه نو

اثر: آنریک ملون مارتینز
ترجمه: جمشید ارجمند

می‌شود و سه بعد از نیمه شب تمام می‌شود. در نیویورک، تلویزیون شبانه‌روزی است. به‌طور کلی در این قاره، از مونترال گرفته تا بوئنوس آیرس، ۱۷۱ از ۶ صبح تا نیمه‌شب یا صبح برنامه وجود دارد.

به‌عکس در اروپا، منجمه کشورهای سوسیالیست، تلویزیون به‌ندرت ظهیرا کار می‌کند، مانند انگلستان، فرانسه و اسپانیا، کار مرتب تلویزیون از پنج یا شش بعد از ظهر، وقتی که خانواده‌ها جمع می‌شوند، شروع شده و تا حدود ساعت یازده ادامه پیدا می‌کند.

در تمام این مدت، تماشاگر امکان تماشای بسیاری چیزها را دارد. در بعضی کشورها فقط یک تلویزیون در طول پنج یا شش ساعت کار می‌کند، مثل هلند، سوئد، دانمارک، لوکزامبورگ و غیره؛ اما در کشورهای دیگر، برنامه‌های بسیار وجود دارد که هر یک بین ۱۱ تا ۱۸ یا ۲۱ ساعت طول می‌کشد، مثل ایالات متحده، ژاپن، برزیل، مکزیک و غیره. انسانی از غرب که در سال تقریباً ۱۷۰۰۰ ساعت فراغت دارد در نیویورک، سالانه ۶۰۰۰۰ ساعت برنامه‌های مختلف تلویزیونی خواهد یافت که بین آنها، برنامه‌های مطلوب خود را انتخاب خواهد کرد. در منطقه رودوآنیرو، ۱۸۵۰۰ ساعت برنامه خواهد یافت؛ در سان خوان پورتوریکو ۱۹۰۰۰ ساعت، در مکزیک ۱۶۵۰۰ ساعت، در سیدنی ۱۴۲۰۰ ساعت، در مونترال ۱۱۰۰۰ ساعت، در پاریس ۵۷۰۰ ساعت، در مادرید ۵۰۰۰ ساعت، در آمستردام ۲۵۰۰ ساعت و در مونترال ۱۵۰۰ ساعت.

از سوی دیگر، برای بعضی کشورهای همجوار، امکانات دریافت برنامه خیلی بیشتر است. مثل سوئد، فرانسوی‌آفراسی، انگلستان، آلمان و لوکزامبورگ و سوئیس را هم به زبان آلمانی مورد استفاده قرار دهند.

در کشورهای آفریقای و قوقر برنامه‌ها به نسبت کشور های غربی بسیار کمتر است، با توجه به این که فواصلهای فرستنده، محدود به شهرهای بزرگ است و برنامه‌ها برای اقتصاد آن کشورها خیلی گران تمام می‌شود.

اما می‌توان فکر کرد که این وقور برنامه‌ها که امروز منحصراً غرب است، بودی، به‌کمک سالیته‌های ارتباطی، در دسترس همه قرار خواهد گرفت. و لفظ « همه » جنبه مجازی ندارد و باید واقعی شمرده شود. تلویزیون در آینده‌ای نزدیک همان تسهیلات رادیو را برای تعقیب برنامه‌ها از طرف قاره‌های مختلف، در اختیار قرار خواهد داد. اما از هم‌اکنون اغلب تماشاگران، امکان دارند که برنامه‌های تلویزیونی بیشعاری را ببینند. این برنامه‌ها چگونه ترکیب می‌شوند، ماده اولیه و محتوای آنها چیست و چه چیزی را روی پرده کوچک نمایش می‌دهند؟

این محتوا، در همه‌جا یکسان است: اطلاعات، بازی، واریته، تئاتر، فیلم، ورزش، فیلمهای مستند، و غیره. همه تلویزیونها، یک چیز را ارائه می‌دهند. تنها اختلاف - در عین حال مهم - در نسبت و کیفیت فکری و سوری این برنامه‌های مختلف قرار دارد. هرچه تلویزیون تبلیغاتی‌تر باشد بیشتر سعی خواهد کرد که ذوق مردم را راضی کند تا تماشاگران و خریداران قوی محصولات تبلیغ شده را جلب کند.

هرچه تلویزیون در داخل یک چهارچوب حکومتی، دولتی یا ملی تحول یابد، جنبه فرهنگی آن بیشتر خواهد بود. در اتحاد جماهیر شوروی، این جنبه خیلی قویتر از

حرفه‌ای آنان را حل و فصل کند. موضوعات برنامه‌ها: طرز برداشت چندر قند با روش جدید، و بهترین نوع هرس درختان و اطلاعاتی نظیر آن که در زمینه فعالیت‌های کشاورزی و دامداری دامنه‌ای بالنسبه محدود دارد بصورت علمی و صحیح کمی و بیش ناشناخته مانده بود و بنابراین سعی شد در برنامه‌های تلویزیونی گنجینه‌ها شود و با تمام دشواریهای تعلیماتی که پیشگیری امراض، و مقیاسات. کلیه این برنامه‌ها موضوع اطلاعات فنی جدید لازم برای روستائیان منطقه را بطور کم و بیش کامل دربر میگرفت و یکساعت میبیدرفت و موضوعات آن میان کشاورزان و مریبان مورد بحث واقع میشد. در تمام طول مدت بخش حرفه‌ای برای آنان در نظر گرفته بود. متوسط ۲۴ تا ۴۴ نفر شرکت داشتند و هر برنامه، پرشنامه‌های مربوط به موضوع مورد بحث در آن روز میان روستائیان توزیع می‌شد و مضامین هائی بعمل می‌آمد و نکته درخور توجه اینکه در اکثر برنامه‌ها پاسخهای روستائیان در مورد هر برنامه بین ۷۰ تا ۹۵ درصد صحیح بود و حال آنکه همین موارد در سؤالات ماقبل فقط بین ۴۰ تا ۵۰ درصد پاسخها صحیح بود و این آزمایش نشان مینماد که برنامه‌ها در چارچوب فکری روستائیان و در خور فهم آنان تهیه شده و اثر فوری آن غیر قابل انکار بسوده است.

نکته درخور ملاحظه، جمع شدن روستائیان در باشگاهها بود و بحث‌های پس از برنامه‌ها، که در تمرین فکری آنان بسیار موثر بوده است. در این مورد باشگاه تلویزیون بصورت مرکز علاقه روستائیان را برانگیزد و مشکلات

مانند خاصیت ویتامین در غذاها و چگونگی انتقال میکربها و اشاعه امراض و حتی مسائلی مانند فواید کود شیمیایی و بهترین نوع هرس درختان و اطلاعاتی نظیر آن که در زمینه فعالیت‌های کشاورزی و دامداری دامنه‌ای بالنسبه محدود دارد بصورت علمی و صحیح کمی و بیش ناشناخته مانده بود و بنابراین سعی شد در برنامه‌های تلویزیونی گنجینه‌ها شود و با تمام دشواریهای تعلیماتی که پیشگیری امراض، و مقیاسات. کلیه این برنامه‌ها موضوع اطلاعات فنی جدید لازم برای روستائیان منطقه را بطور کم و بیش کامل دربر میگرفت و یکساعت میبیدرفت و موضوعات آن میان کشاورزان و مریبان مورد بحث واقع میشد. در تمام طول مدت بخش حرفه‌ای برای آنان در نظر گرفته بود. متوسط ۲۴ تا ۴۴ نفر شرکت داشتند و هر برنامه، پرشنامه‌های مربوط به موضوع مورد بحث در آن روز میان روستائیان توزیع می‌شد و مضامین هائی بعمل می‌آمد و نکته درخور توجه اینکه در اکثر برنامه‌ها پاسخهای روستائیان در مورد هر برنامه بین ۷۰ تا ۹۵ درصد صحیح بود و حال آنکه همین موارد در سؤالات ماقبل فقط بین ۴۰ تا ۵۰ درصد پاسخها صحیح بود و این آزمایش نشان مینماد که برنامه‌ها در چارچوب فکری روستائیان و در خور فهم آنان تهیه شده و اثر فوری آن غیر قابل انکار بسوده است.

تایج ارزیابی‌های نهائی: یکماه پس از پخش آخرین برنامه با توصیه یونسکو یک آزمایش نهائی از دریافت روستائیان در زمینه‌های آموخته شده بعمل آمد.

نتایج حاصل از این ارزیابی که بر مبنای نمونه گیری و آزمایشی شبیه « تست » تنظیم شده بود، همراه با یک سلسله آزمونهای آماری (در سطح با معنی بودن تغییرات و بستگی پاسخها) تاثیر مثبت برنامه‌های تلویزیون را در بیشتر موارد نشان میداد.

مهمبدا تغییرات همه جا در جهت مثبت تحقق نیافته بود و گاه جنبه منفی نیز داشت. در آخر کار برنامه‌ها به سه گروه بدون تاثیر، با تاثیر نامناسب و با تاثیر مثبت تقسیم شدند و محتوی و شکل اجرائی هر برنامه که در یکی از گروههای مذکور قرار میگرفت به تجربه و تحلیل کشیده شد. جزئیات نتایج این برنامه‌ها بصورتی بود که نه تنها از نظر محتوی بلکه از لحاظ سبک کار و روش در تهیه هرگونه برنامه آموزشی برای روستائیان میتوانست موثر واقع شود. حاصل تجربیات، چه بر مبنای مقایسه دهات تلویزیون دار و دهات شاهد و چه بر اساس آزمایشهای ماقبل - مابعد، نتایج مشابهی بنسبت دان. برخی برنامه‌های دشوار ممکن بود بطور استثنائی موجب اختلال در نظم فکری روستائیان شود و حتی اطلاعات قبلی آنان را مغشوش سازد، بنابراین مواردیکه نتایج منفی بیار میآورد یا دقت از موارد مثبت مجزا شد.

این تجربه علمی در صورتیکه در سایر نقاط ایران ادامه یابد. - چه از نظر توسعه باشگاههای تلویزیونی در دهات و کمک فنی و حرفه‌ای به روستائیان و چه در مقیاس یک طرح بین‌المللی که از طریق یونسکو در کشور های مختلف تصمیم خواهد یافت مسلماً نتایج با ارزشی در توسعه اقتصادی و اجتماعی بیار خواهد آورد و تاثیر تلویزیون را بیکار دیگر در خدمت توسعه و رشد اقتصادی نشان خواهد داد.

توسعه پیدا کرده، برنامه‌ها خیلی زود شروع و دیر تمام می‌شود، یا هرگز تمام نمی‌شود. در سن لوئیس میسوری تلویزیون از ۵ و ربع شروع

در نیویورک سالانه ۶۰۰۰۰ ساعت برنامه از تلویزیون پخش میشود در سراسر دنیا بیش از دوست میلیون ساعت!

در تلویزیون های تجاری تعداد برنامه های سرگرم کننده و مردم پسند و در تلویزیون های دولتی و ملی تعداد برنامه های فرهنگی بیشتر است.

۳

برنامه‌ها

تماشاگران تلویزیون نگاه می‌کنند. اما چه چیزی را می‌نگرند و چه چیز به‌پشتان ارائه می‌شود؟ سازمانهای متخصصانند که برنامه‌های مختلف و متنوع به‌تماشاگر ارائه می‌کنند.

برنامه‌ها بسیار است، درحال حاضر در دنیا، سالانه دوست میلیون ساعت فیلم و ریورنال و برنامه نمایش داده می‌شود. تحول در کار برنامه‌ها بسیار سریع بوده است. در ظرف ده سال، غالب ایستگاههای تلویزیونی حجم برنامه‌های خود را سه چهار برابر کرده و از ۲۰ ساعت در هفته، به ۸۰ تا ۱۵۰ ساعت رسانده‌اند، بدون احتساب کانالهای مختلفی که در بسیاری از کشورها ایجاد شده است.

اکثر کشورهای اروپا دارای دو کانال هستند. دیگران چون آلمان، استرالیا، انگلستان، مصر، نایلد سه کانال دارند. در توکیو هفت کانال است؛ در رودوآنیرو پنج تا؛ در سان‌خوان پورتوریکو و در مکزیک چهارتا. در ایالات متحده، ۸۰ درصد تماشاگران بین چهار کانال جای انتخاب دارند؛ ساکنان شهرهای بزرگ می‌توانند شش یا هفت کانال را بگیرند و نیویورکیها تا ۱۲ کانال مختلف در اختیار دارند. اوقاتی که این کانالها برنامه پخش می‌کنند، برحسب کشورها، اختلاف بسیار دارد.

در آمریکا که تلویزیون در بخش خصوصی و تبلیغاتی توسعه پیدا کرده، برنامه‌ها خیلی زود شروع و دیر تمام می‌شود، یا هرگز تمام نمی‌شود. در سن لوئیس میسوری تلویزیون از ۵ و ربع شروع

گذاشته شد. از طرفی چون ایجاد باشگاه های تلویزیونی مستلزم گرداندگان و رهبرانی است که ضمن اداره باشگاه جنبه های آموزشی آفرای تقویت کنند، تعداد ۱۷ مروج کشاورزی که با سازمان عمران همکاری داشتند و با امور آموزشی دشت قزوین آشنا بودند انتخاب شدند و طی سه دوره کارآموزی که به شکل سینار هائی اجرا شد، با هدفها و روش اداره باشگاهها و طرز بکار بردن وسائل سمعی و بصری و همچنین روانشناسی اهالی روستا آشنائی پیدا کردند و تا حد امکان برای اداره صحیح باشگاهها آمادگی یافتند.

در بررسی اخیر، روستائیان به سه گروه عمده: برگزیدگان (دهدار، رئیسان انجمن، هیئت مدیره تعاونی...) سرینه‌ها (که امروز میان سازمان عمران و روستائیان نقش رابط دارند) و زارعین عادی تقسیم می‌شدند و واکنش هر کدام در برابر برنامه های آتی تلویزیون مورد ارزیابی قرار گرفت.

بر اساس بررسیهای مقدماتی فوق‌الذکر بود که حدود ۳۰٪ برنامه تلویزیونی، درخور منطقه مورد آزمایش، تهیه شد و بمدت ۴ ماه هر هفته دو برنامه بطور متوسط پخش گردید.

علاوه بر بررسیهای اقتصادی و اجتماعی و روانشناسی، بررسی دیگری نیز قبل از پخش برنامه‌ها انجام گرفت: ارزیابی سطح شناخت روستائیان در زمینه فعالیت‌های محل که عموماً شامل کشاورزی و دامداری میشد، همچنین فهم علل علمی امور طبیعی و پایه های بهداشتی که در زندگی روزمره بکار آنان میخورد. طی این بررسی که برای نخستین بار سعی داشت جامعه شناسی معرفتی را در محدوده روستا‌ها پیاده کند و سطح و نوع شناخت گروه کشاورزان را نشان دهد، بسیاری از مسائل منجمه سطح آموزش، مفاهیم ابتدائی و زبان و بیانی که در انتقال مفاهیم علمی به روستائیان باید انتخاب شود، روشن شد. برای روستائیان کم سواد و نواخته برخی مفاهیم ساده علمی

از تعداد ۲۰ ده که بعنوان نمونه جهت آزمایش این طرح انتخاب شدند، در ۱۴ واحد باشگاههای تلویزیونی ایجاد گردید. در بسیاری از این روستا‌ها در آن موقع برق وجود نداشت. تعداد رادیوهای ترازیستوری محدود بود و نسبت باسوادان از ۲۵ درصد تا ۳۰ درصد جمعیت مشمول تجاوز نمی‌کرد، به‌علاوه راههای فرعی شرایط مناعدی نداشت، بنابراین کلیه امور، منجمه نسبی ژنراتور برق و گیرنده تلویزیون و تنظیم باشگاهها را تلویزیون در این ۱۴ ده زمامت انجام داد و ۶ ده پس از بررسیهای مقدماتی بعنوان روستا های شاهد یا نمونه درطول آزمایش بحال خود باقی

آزمایش ماقبل و مابعد: علاوه بر ۶ روستا شاهد که جهت ارزیابی نهائی تاثیرات برنامه های تلویزیون از همان ابتدا در نظر گرفته شده بود، این کار جنبه آزمایشی دیگری نیز پیدا کرد و آن تغییرات سطح معلومات بر اساس بررسیهای ماقبل - مابعد بود.

علاوه بر بررسیهای اقتصادی و اجتماعی و روانشناسی، بررسی دیگری نیز قبل از پخش برنامه‌ها انجام گرفت: ارزیابی سطح شناخت روستائیان در زمینه فعالیت‌های محل که عموماً شامل کشاورزی و دامداری میشد، همچنین فهم علل علمی امور طبیعی و پایه های بهداشتی که در زندگی روزمره بکار آنان میخورد. طی این بررسی که برای نخستین بار سعی داشت جامعه شناسی معرفتی را در محدوده روستا‌ها پیاده کند و سطح و نوع شناخت گروه کشاورزان را نشان دهد، بسیاری از مسائل منجمه سطح آموزش، مفاهیم ابتدائی و زبان و بیانی که در انتقال مفاهیم علمی به روستائیان باید انتخاب شود، روشن شد. برای روستائیان کم سواد و نواخته برخی مفاهیم ساده علمی

علاوه بر بررسیهای اقتصادی و اجتماعی و روانشناسی، بررسی دیگری نیز قبل از پخش برنامه‌ها انجام گرفت: ارزیابی سطح شناخت روستائیان در زمینه فعالیت‌های محل که عموماً شامل کشاورزی و دامداری میشد، همچنین فهم علل علمی امور طبیعی و پایه های بهداشتی که در زندگی روزمره بکار آنان میخورد. طی این بررسی که برای نخستین بار سعی داشت جامعه شناسی معرفتی را در محدوده روستا‌ها پیاده کند و سطح و نوع شناخت گروه کشاورزان را نشان دهد، بسیاری از مسائل منجمه سطح آموزش، مفاهیم ابتدائی و زبان و بیانی که در انتقال مفاهیم علمی به روستائیان باید انتخاب شود، روشن شد. برای روستائیان کم سواد و نواخته برخی مفاهیم ساده علمی

علاوه بر بررسیهای اقتصادی و اجتماعی و روانشناسی، بررسی دیگری نیز قبل از پخش برنامه‌ها انجام گرفت: ارزیابی سطح شناخت روستائیان در زمینه فعالیت‌های محل که عموماً شامل کشاورزی و دامداری میشد، همچنین فهم علل علمی امور طبیعی و پایه های بهداشتی که در زندگی روزمره بکار آنان میخورد. طی این بررسی که برای نخستین بار سعی داشت جامعه شناسی معرفتی را در محدوده روستا‌ها پیاده کند و سطح و نوع شناخت گروه کشاورزان را نشان دهد، بسیاری از مسائل منجمه سطح آموزش، مفاهیم ابتدائی و زبان و بیانی که در انتقال مفاهیم علمی به روستائیان باید انتخاب شود، روشن شد. برای روستائیان کم سواد و نواخته برخی مفاهیم ساده علمی

علاوه بر بررسیهای اقتصادی و اجتماعی و روانشناسی، بررسی دیگری نیز قبل از پخش برنامه‌ها انجام گرفت: ارزیابی سطح شناخت روستائیان در زمینه فعالیت‌های محل که عموماً شامل کشاورزی و دامداری میشد، همچنین فهم علل علمی امور طبیعی و پایه های بهداشتی که در زندگی روزمره بکار آنان میخورد. طی این بررسی که برای نخستین بار سعی داشت جامعه شناسی معرفتی را در محدوده روستا‌ها پیاده کند و سطح و نوع شناخت گروه کشاورزان را نشان دهد، بسیاری از مسائل منجمه سطح آموزش، مفاهیم ابتدائی و زبان و بیانی که در انتقال مفاهیم علمی به روستائیان باید انتخاب شود، روشن شد. برای روستائیان کم سواد و نواخته برخی مفاهیم ساده علمی

علاوه بر بررسیهای اقتصادی و اجتماعی و روانشناسی، بررسی دیگری نیز قبل از پخش برنامه‌ها انجام گرفت: ارزیابی سطح شناخت روستائیان در زمینه فعالیت‌های محل که عموماً شامل کشاورزی و دامداری میشد، همچنین فهم علل علمی امور طبیعی و پایه های بهداشتی که در زندگی روزمره بکار آنان میخورد. طی این بررسی که برای نخستین بار سعی داشت جامعه شناسی معرفتی را در محدوده روستا‌ها پیاده کند و سطح و نوع شناخت گروه کشاورزان را نشان دهد، بسیاری از مسائل منجمه سطح آموزش، مفاهیم ابتدائی و زبان و بیانی که در انتقال مفاهیم علمی به روستائیان باید انتخاب شود، روشن شد. برای روستائیان کم سواد و نواخته برخی مفاهیم ساده علمی

علاوه بر بررسیهای اقتصادی و اجتماعی و روانشناسی، بررسی دیگری نیز قبل از پخش برنامه‌ها انجام گرفت: ارزیابی سطح شناخت روستائیان در زمینه فعالیت‌های محل که عموماً شامل کشاورزی و دامداری میشد، همچنین فهم علل علمی امور طبیعی و پایه های بهداشتی که در زندگی روزمره بکار آنان میخورد. طی این بررسی که برای نخستین بار سعی داشت جامعه شناسی معرفتی را در محدوده روستا‌ها پیاده کند و سطح و نوع شناخت گروه کشاورزان را نشان دهد، بسیاری از مسائل منجمه سطح آموزش، مفاهیم ابتدائی و زبان و بیانی که در انتقال مفاهیم علمی به روستائیان باید انتخاب شود، روشن شد. برای روستائیان کم سواد و نواخته برخی مفاهیم ساده علمی

علاوه بر بررسیهای اقتصادی و اجتماعی و روانشناسی، بررسی دیگری نیز قبل از پخش برنامه‌ها انجام گرفت: ارزیابی سطح شناخت روستائیان در زمینه فعالیت‌های محل که عموماً شامل کشاورزی و دامداری میشد، همچنین فهم علل علمی امور طبیعی و پایه های بهداشتی که در زندگی روزمره بکار آنان میخورد. طی این بررسی که برای نخستین بار سعی داشت جامعه شناسی معرفتی را در محدوده روستا‌ها پیاده کند و سطح و نوع شناخت گروه کشاورزان را نشان دهد، بسیاری از مسائل منجمه سطح آموزش، مفاهیم ابتدائی و زبان و بیانی که در انتقال مفاهیم علمی به روستائیان باید انتخاب شود، روشن شد. برای روستائیان کم سواد و نواخته برخی مفاهیم ساده علمی

علاوه بر بررسیهای اقتصادی و اجتماعی و روانشناسی، بررسی دیگری نیز قبل از پخش برنامه‌ها انجام گرفت: ارزیابی سطح شناخت روستائیان در زمینه فعالیت‌های محل که عموماً شامل کشاورزی و دامداری میشد، همچنین فهم علل علمی امور طبیعی و پایه های بهداشتی که در زندگی روزمره بکار آنان میخورد. طی این بررسی که برای نخستین بار سعی داشت جامعه شناسی معرفتی را در محدوده روستا‌ها پیاده کند و سطح و نوع شناخت گروه کشاورزان را نشان دهد، بسیاری از مسائل منجمه سطح آموزش، مفاهیم ابتدائی و زبان و بیانی که در انتقال مفاهیم علمی به روستائیان باید انتخاب شود، روشن شد. برای روستائیان کم سواد و نواخته برخی مفاهیم ساده علمی

علاوه بر بررسیهای اقتصادی و اجتماعی و روانشناسی، بررسی دیگری نیز قبل از پخش برنامه‌ها انجام گرفت: ارزیابی سطح شناخت روستائیان در زمینه فعالیت‌های محل که عموماً شامل کشاورزی و دامداری میشد، همچنین فهم علل علمی امور طبیعی و پایه های بهداشتی که در زندگی روزمره بکار آنان میخورد. طی این بررسی که برای نخستین بار سعی داشت جامعه شناسی معرفتی را در محدوده روستا‌ها پیاده کند و سطح و نوع شناخت گروه کشاورزان را نشان دهد، بسیاری از مسائل منجمه سطح آموزش، مفاهیم ابتدائی و زبان و بیانی که در انتقال مفاهیم علمی به روستائیان باید انتخاب شود، روشن شد. برای روستائیان کم سواد و نواخته برخی مفاهیم ساده علمی

علاوه بر بررسیهای اقتصادی و اجتماعی و روانشناسی، بررسی دیگری نیز قبل از پخش برنامه‌ها انجام گرفت: ارزیابی سطح شناخت روستائیان در زمینه فعالیت‌های محل که عموماً شامل کشاورزی و دامداری میشد، همچنین فهم علل علمی امور طبیعی و پایه های بهداشتی که در زندگی روزمره بکار آنان میخورد. طی این بررسی که برای نخستین بار سعی داشت جامعه شناسی معرفتی را در محدوده روستا‌ها پیاده کند و سطح و نوع شناخت گروه کشاورزان را نشان دهد، بسیاری از مسائل منجمه سطح آموزش، مفاهیم ابتدائی و زبان و بیانی که در انتقال مفاهیم علمی به روستائیان باید انتخاب شود، روشن شد. برای روستائیان کم سواد و نواخته برخی مفاهیم ساده علمی

علاوه بر بررسیهای اقتصادی و اجتماعی و روانشناسی، بررسی دیگری نیز قبل از پخش برنامه‌ها انجام گرفت: ارزیابی سطح شناخت روستائیان در زمینه فعالیت‌های محل که عموماً شامل کشاورزی و دامداری میشد، همچنین فهم علل علمی امور طبیعی و پایه های بهداشتی که در زندگی روزمره بکار آنان میخورد. طی این بررسی که برای نخستین بار سعی داشت جامعه شناسی معرفتی را در محدوده روستا‌ها پیاده کند و سطح و نوع شناخت گروه کشاورزان را نشان دهد، بسیاری از مسائل منجمه سطح آموزش، مفاهیم ابتدائی و زبان و بیانی که در انتقال مفاهیم علمی به روستائیان باید انتخاب شود، روشن شد. برای روستائیان کم سواد و نواخته برخی مفاهیم ساده علمی

علاوه بر بررسیهای اقتصادی و اجتماعی و روانشناسی، بررسی دیگری نیز قبل از پخش برنامه‌ها انجام گرفت: ارزیابی سطح شناخت روستائیان در زمینه فعالیت‌های محل که عموماً شامل کشاورزی و دامداری میشد، همچنین فهم علل علمی امور طبیعی و پایه های بهداشتی که در زندگی روزمره بکار آنان میخورد. طی این بررسی که برای نخستین بار سعی داشت جامعه شناسی معرفتی را در محدوده روستا‌ها پیاده کند و سطح و نوع شناخت گروه کشاورزان را نشان دهد، بسیاری از مسائل منجمه سطح آموزش، مفاهیم ابتدائی و زبان و بیانی که در انتقال مفاهیم علمی به روستائیان باید انتخاب شود، روشن شد. برای روستائیان کم سواد و نواخته برخی مفاهیم ساده علمی

علاوه بر بررسیهای اقتصادی و اجتماعی و روانشناسی، بررسی دیگری نیز قبل از پخش برنامه‌ها انجام گرفت: ارزیابی سطح شناخت روستائیان در زمینه فعالیت‌های محل که عموماً شامل کشاورزی و دامداری میشد، همچنین فهم علل علمی امور طبیعی و پایه های بهداشتی که در زندگی روزمره بکار آنان میخورد. طی این بررسی که برای نخستین بار سعی داشت جامعه شناسی معرفتی را در محدوده روستا‌ها پیاده کند و سطح و نوع شناخت گروه کشاورزان را نشان دهد، بسیاری از مسائل منجمه سطح آموزش، مفاهیم ابتدائی و زبان و بیانی که در انتقال مفاهیم علمی به روستائیان باید انتخاب شود، روشن شد. برای روستائیان کم سواد و نواخته برخی مفاهیم ساده علمی

علاوه بر بررسیهای اقتصادی و اجتماعی و روانشناسی، بررسی دیگری نیز قبل از پخش برنامه‌ها انجام گرفت: ارزیابی سطح شناخت روستائیان در زمینه فعالیت‌های محل که عموماً شامل کشاورزی و دامداری میشد، همچنین فهم علل علمی امور طبیعی و پایه های بهداشتی که در زندگی روزمره بکار آنان میخورد. طی این بررسی که برای نخستین بار سعی داشت جامعه شناسی معرفتی را در محدوده روستا‌ها پیاده کند و سطح و نوع شناخت گروه کشاورزان را نشان دهد، بسیاری از مسائل منجمه سطح آموزش، مفاهیم ابتدائی و زبان و بیانی که در انتقال مفاهیم علمی به روستائیان باید انتخاب شود، روشن شد. برای روستائیان کم سواد و نواخته برخی مفاهیم ساده علمی

علاوه بر بررسیهای اقتصادی و اجتماعی و روانشناسی، بررسی دیگری نیز قبل از پخش برنامه‌ها انجام گرفت: ارزیابی سطح شناخت روستائیان در زمینه فعالیت‌های محل که عموماً شامل کشاورزی و دامداری میشد، همچنین فهم علل علمی امور طبیعی و پایه های بهداشتی که در زندگی روزمره بکار آنان میخورد. طی این بررسی که برای نخستین بار سعی داشت جامعه شناسی معرفتی را در محدوده روستا‌ها پیاده کند و سطح و نوع شناخت گروه کشاورزان را نشان دهد، بسیاری از مسائل منجمه سطح آموزش، مفاهیم ابتدائی و زبان و بیانی که در انتقال مفاهیم علمی به روستائیان باید انتخاب شود، روشن شد. برای روستائیان کم سواد و نواخته برخی مفاهیم ساده علمی



یکی از اعضای گروه در حال گفتگو با یک کشاورز.

قمرخانم خانه خراب شد



چگونه به سر یال جنجال بر انگیز «خانه قمر خانم» نقطه پایان گذاشته شد؟

سر نوشت مستأجران خانه قمر خانم رانه قمر خانم
بلکه تهیه کننده برنامه تعیین میگرد!

فورا از خانه خارج شد. همسایه‌ی دست چپ
که از موقعیت به خنده افتاده بود توضیح
داد:

نرس آقا، همینجاست، برو.
این بار با احتیاط بیشتری وارد خانه
شدیم، وسط راهرو به در های بسته نگاه
کردیم تا کسی پیدا شود و راهنمایان کند.
بار دیگر فریاد زن برخاست:
گفتم برو بیرون، هر دری باز بود
که نباید رفت تو.
و صدای مردی که:
خون بده، خون بده... از سر فیض
دادین... مگه تون نخوردی...

شروع سر یال

بهر صوت، خیرنگار ما با گردانندگان
سر یال گفتگوی بعمل آورد و اینست ماحصل
آن:
طرح برنامه‌ی خانه‌ی قمر خانم موسسه‌ی



باباسیدغلی در وداع می‌خندد، اما این
نه جای خندیدن است، که تنهایی گریستن
دارد.



برای خانه بدوش فرق نمی‌کند، خانه این قمر خانم نشد، خانه قمر خانم دیگر...

طرح سر یال: منوچهر محجوبی
تهیه کننده: موسسه تماشا
نویسندگان: منوچهر محجوبی - محمد
آذری - محمدتقی اسمعیلی - هادی
خرسندی
کارگردانان: محمدعلی کشاورز -
فخری خوروش - سهراب اخوان -
برهان آزاد - محسن هرندی
هنرپیشگان: (از ابتدا تا انتهای سر یال)
خانمها:

- پروین ملکوتی - قمر خانم
- دیانا - شوکت
- سرور رحمانی - زن پاکباخته
- پروین سلیمانی - ملک خانم
- شیده - معصوم
- مهری رحمانی - مهین
- زری پورزند - اکرم
- وداد - خانم آغا
- حمیده اوینی - سهیلا (۲)
- مهر انگیز مدیر تملن - سهیلا (۱)
- فریده - مهری (۲)
- ایران جلالی - مهری (۱)
- پروانه رشیدی - زری
- فروغ مقدم - مادر
- می‌می - مادر مهری
- بچه‌ها:
- سیترا عظیمی - دختر ملک خانم
- ایرج رحمانی - پسر قمر (ایرج)
- رامین رحمانی - پسر معصوم (محمطفی)
- آقایان:

محسن هرندی - اوس کاظم
بنی‌احمد - باباسیدغلی
گلچین - پاکباخته
صفاپور - مهاجری
اسکندری - آقا کمال
آقاچانی - داش غلام
پهرامی - عزیزخان (دلاک)
صادق توکلی - عین‌اله گدا
عبد الوهابی - یدالله گدا
دست مرتضی - نمرت
مجید گل بابائی - محسن آقا
سیرتی - پرویز
باقر توکلی - بازریس
نوربخش - آقای داوری
علی‌اصغر زاده - شوهر اول مهری
فرشید - عزیزخان (جاهل)
کاظمی - پاسبان
قدرت‌اله انتظامی - پاسبان
رحیم ایوبی - لحاف دوز و ...
(مدیر تهیه)
محسنی - فالگیر - مهمان - پاسبان...



اوس کاظم در گوش این دیوانه جمعی گوید که به شگفتش آورده است؟

از نظر طرح کلی داستان با طرح پیشنهادی
مطابقت داشت. اما در طول این دو سال به
مناسبت‌هایی که خواهد آمد جزئیات مربوط به
رابطه‌ها و سرنوشت شخصیت‌ها تغییرات
فراوان داشت.

قهر هنرپیشه و زهر تهیه کننده یکس از مشکلات بزرگ تهیه کنندگان

برنامه‌های تلویزیونی مشکلی است به نام
مشهور شدن هنرپیشه... این اصل دیگر
پدیده‌ی شده است که تلویزیون بیش از سایر
وسایل ارتباط جمعی سبب شهرت می‌شود.
بنابراین بازیگری که در گمنامی یا شهرت
انگد - به تلویزیون می‌آید و شخصیت ثابت
یک سر یال می‌شود، پس از پخش چند برنامه
حس می‌کند که شهرتی فراوان کسب کرده و
چهره‌اش برای مردم کوچه و بازار شناخت
این شهرت باعث می‌شود که در روابط هنرپیشه
خانه به گدا نباشد، بازیگر دیگری با نقش
«عین‌الله گدا» جای او را گرفت و مدتی نیز
بدین ترتیب سر یال از وجود گدا استفاده
کرد و سرانجام بر اثر اعتراضی که اصولا به
وجود گدا در این خانه شد، این شخصیت نیز
از گردونه قمر خانم خارج شد، البته این بار
نیز در داستان ملتی برای اخراج او از خانه
به وجود آمد.

این اشاره مختصری است باین گونه
تغییر و تحول‌ها در مجموعه پرده‌پوش خانه
قمر خانم و سرنوشت تعدادی از هنرپیشه‌ها
و بازیگران این سر یال:

مرگ زن بابا سیدغلی

باباسیدغلی، پیر مرد باز نشسته خانه
قمر خانم، از ابتدا زنی نیز داشت که
«خانم آقا» نامیده می‌شد و معمم و مونس
او بود. اما پس از پخش تعدادی از قسمت
های اولیه این سر یال، خانمی که نقش خانم
آقا را بازی می‌کرد، مزم سفر به آلمان کرد
و نویسندگان برنامه ناچار شدند او را در
آخرین برنامه‌ای که میشد با حضورش ضبط
کرد بکنند و چنین نیز شد!

اسباب کشی محسن آقا

محسن آقا: مرد کاسب کاری بود که
تازه ازدواج کرده بود و با نومروستیز زری
خانم «سرنشین یکی از اطافهای این خانه»
بود. اما دست بر قضا، پس از پخش چند
برنامه، ناگهان «زری خانم» قبیض شد و
دست تهیه کننده و نویسندگان و کارگردان را
در حنا گذاشت. ناچار داستان به طریقی
تغییر مسیر داد که محسن آقا زنی را بردارد
و از این خانه اسباب کشی کند. اما به علت
اینکه زری خانم در موقع اسباب کشی هم
سروکله‌اش پیدا نشد، در داستان ذکر شد که
وی در خانه جدید مشغول چیدن اثاثه است و

قتل قاسم آقا

قرار ما این بود که قاسم آقا کارگر،
سرانجام از این خانه به خانه‌های سازمانی
نقل مکان کند. اما به علت کثرت مشغله‌های که
بازیگر این نقش داشت، توسط عمال قمر خانم



پاکباخته، اکنون دیگر به تمام معنی پاکباخته است و شامانه می‌خندد، چرا که
دیگر چیزی برای باختن ندارد.

که تعدادی قاچاقچی بودند، خیلی راحت کشته
شد و به دودستی که روابط این بازیگر با
کارگردان و تهیه کننده ایجاد کرده بود پایان
داده شد.

دوتا سهیلا و دوتا مهری

تماشاگران قمر خانم حتما به یاد دارند
که ابتدای سر یال، نقش سهیلا را بازیگر
دیگری جز بازیگر فعلی به‌همده داشت. اما
پس از پخش چند برنامه، خانواده سهیلا
قدیم با کار او در یک سر یال تلویزیونی مخالفت
کردند و او نیز به تبع آنان از این کار دست
کشید و سهیلا فعلی نقش او را ادامه داد.
این ماجرا در باره بازیگر نقش مهری (زن
عزیز خان) نیز اتفاق افتاد منتها علت رفتن
مهری اول این بود که به تمرین باله پرداخت
و باله را به بازی در تلویزیون ترجیح داد،
بدینجهت بعد از پنج شش برنامه تماشاگران
یا مهری جدیدی مواجه شدند.

مشکل بزرگ

اینجا فقط جزئی از مشکلات تهیه یک
سر یال تلویزیونی است. مشکلات بزرگتر
دیگری نیز وجود دارد که چون ارتباطی با
تماشاگران برنامه‌های تلویزیونی ندارد از
ذکر آنها صرفنظر می‌کنیم.

خواهر قمر خانم چه صیغه‌ایست؟

«ملک خانم» خواهر قمر خانم اصلا در
طرح اصلی داستان وجود نداشت، اما این
اواخر ناگهان سرو کله او نیز در خانه پیدا شد.
علت اضافه شدن این شخصیت مشغله فراوان
بازیگر نقش قمر خانم بود. که اغلب نمی‌توانست
سر تمرین‌ها و ضبط برنامه حاضر شود.
آمدن ملک خانم این حسن را داشت که
می‌شد از قمر خانم کمتر استفاده کرد و هرجا



همه می‌روند و باباسیدغلی می‌ماند.

درد این نکته دشوار نیست ، بخصوص هنگامیکه میبینیم اگر اطفال بیش از اندازه ملائمت هستند برنامه‌هایی را که خاص بزرگسالان تهیه میشود تماشا کنند . حقیقت نتیجه بدست آمده از تحقیق هیمل‌ویت بیشتر روشن میشود . بجهت‌ها پی‌ساز چندی که با برنامه های تلویزیونی آشنائی مقلما پیدا کردند یاد میگیرند که نمایش این برنامه‌ها میتواند به ساده‌ترین شکل آنها را به چنان بزرگسالان که در حالت مادی راهی به آن ندارند وارد کند و بقولی آنچه را پشتر برده میکنند در اختیای ایشان قرار بدهد .

از نظر « هیمل‌ویت » و دیگران ، وقتی چنین ماطفی نظیه را مد نظر میگیریم تلویزیون از راه قابلهای و لمهای معینی که برای برنامه های مورد علاقه اطفال (نمایشهای خانوادگی و وسترن) انتخاب کرده است ، میتواند به اطفال يك نوع اطمینان وامینتروانی ببخشد و آزادانه بافت این شود که اطفال با تماشای این تیتل برنامه ها هیجاناناطفی و درونی خود را رها سازند . این برنامه ها دارای خصوصیات مهم و قابل توجهی مثل « تغییر مداوم » ، « هیجان » و « دلهره » هستند که از هر جهت مورد توجه و علاقه کودکان است .

این موضوع که سایر محققین نیز بارها به آن اشاره کرده‌اند ، به مساله بسیار جالب روانشناسی وسائل ارتباط جمعی مربوط میشود . برنامه‌های تلویزیونی و اصولا هر پیام ارتباط جمعی که اصول روانشناسی در تهیه و تنظیم آن بکار گرفته شده باشد به بینندگان جوان خود فرصت میدهد تحت تاثیر زیبایی ، افشون و سایر خصوصیات روانی پیام ، از نقاشی ها و مشکلات زندگی روزمره بگریزند و خود را با فرمانان انسانهای روی پرده همانند سازند و در نتیجه لذت ببرند .

در مورد همانندی با فرمانانی ، مطالب و نکات بسیاری ضمن بررسی روانشناسی وسائل ارتباط جمعی مورد تحقیق فرار گرفته است . در اینجا اشاره بیک نکته ضروری بنظر میرسد و آن اینکه اکثر تهیه کنندگان برنامه های تلویزیونی در حال حاضر ، بیش از هر چیز بر همین نکته مهم روانی توجه دارند و بطوریکه شکل ، متن و تم اکثر برنامه‌ها نشان میدهد بر آن هستند که ضمن ارضای احساسی همانندی در کلیه بینندگان خود بخصوص کودکان و نوجوانان ، علاقه و تمایل باطنی آنها را به فرار از واقعیات افقاع کنند .

موضوع بسیاری از برنامه های مورد علاقه کودکان نوجوانان را داستانهائی تشکیل میدهد که مدلی جز ارضای تمایلات غیر واقعی آنها ندارد . پاره‌ای از این برنامه‌ها خاص کودکان تهیه میشوند . زندگانی در فضا و سیارات و حوادثی که بشر را در آینده تهدید خواهد کرد نمونه بارز و برجسته‌ای از این فیبل‌برنامه هستند البته در این برنامه‌ها کودکان حوادث و ماجراهائی را نیز تماشا میکنند که امکان وقوع آنها در آینده نامحی در میان است ، اما در مقابل این برنامه‌ها که نیست به در صد برنامه ها مقدارشان بسیار کم است ، برنامه‌هایی خاص بزرگسالان تهیه میشود که موضوع تم آنها یکسره ارضای تمایلات غیر واقعی و آرزوهای غیر عملی

است . بطور مثال تاکنون چندین سری برنامه در اطراف زندگی افرادی تهیه شده که بیک قدرت خارق‌العاده و یا جادویی دست یافته و از این راه توانسته‌اند بر کلیه مشکلات و مسائل زندگی خود فلبه کنند و بر آرزوهای خود جامه عمل بپوشانند . در این مورد بد نیست بذکر يك مثال مشخص بپردازیم .

برنامه دختر شاه پریان که کودکی و بزرگسالان بیش از اندازه علاقمند تماشای آن هستند ، داستان زندگی افسر جوانی است که در یکی از ماموریت های خود بیک تنگ سحرآمیز دست پیدا میکند و بر اثر این کار صاحب قدرت قابل تحسین میگردد . تنگی که او پیدا کرده ، در حقیقت همان چراغ جادوی علامه‌ترین است . منتهی در خدمت علامه‌ترین ، فونی بد فواره و زشت و زحمت میگردد ، در حالیکه کنیز حلقه بگوش افسر جوان ، بانوی بسیار زیبا و زریکی است که سیمانه به او مشت میورزد و با شیطنتهای خود مشکلات او را حل میکند و البته در مواردی نیز بوجود آورنده مشکلات است .

شاید آرزوی هر يك از ما ، در زندگی این باشد که چنین قدرت خارق‌العاده و زیبایی را در اختیار داشته باشیم و بقدرت آن در يك چشم برهم زدن از قاره ها عبور کنیم ، دشمنان خود را نابود سازیم ، ویر تروت و قدرت خویش بیافزاییم . در هر يك از برنامه‌های دختر شاه پریان موضوع و حادثه‌های پیش میآید که تقریبا در زندگی مردم مادی صومیت دارد ، منتهی این موضوع و مشکل هر قدر طاقتم‌ترسا باشد بتمک « چینی زیبا » در داستان تلویزیونی از میان میرود و ما نیز با همانندی درونی و روانی میتوانیم ناخودآگاه از آن لذت ببریم و احساس شادمانی کنیم .

« شرام » و همکارانش نیز با انجام تحقیق جالب و وسیع خود تقریبا به همین نتیجه رسیده‌اند که در فوق از زبان « هیمل‌ویت » و همکارانش به آن اشاره کردیم . ایشان نیز دلیل توجه و استقبال کودکان را از تلویزیون در این میدانند که اولاً تلویزیون باسانی میتواند باعث تفریح ، انبساط خاطر ، وقت گذرانی کودکان بشود . ثانیاً تخیل آنها را ارضا میکند و به ایشان فرصت میدهد در عالم خیال ، در داستان ها و حوادث شور انگیز ، امجاب‌آور و پر دلهره سهمی داشته باشند و نقش ایفا کنند . ثالثاً به آنها فرصت میدهد با مردم جالب و دوست داشتنی خود را همانند سازند ، از مسائلی و مشکلات واقعی زندگی بگریزند و در نتیجه از تمام لذاتی که يك وسیله تفریحی میتواند در اختیار آنها قرار بدهد بهره‌مند بشوند .

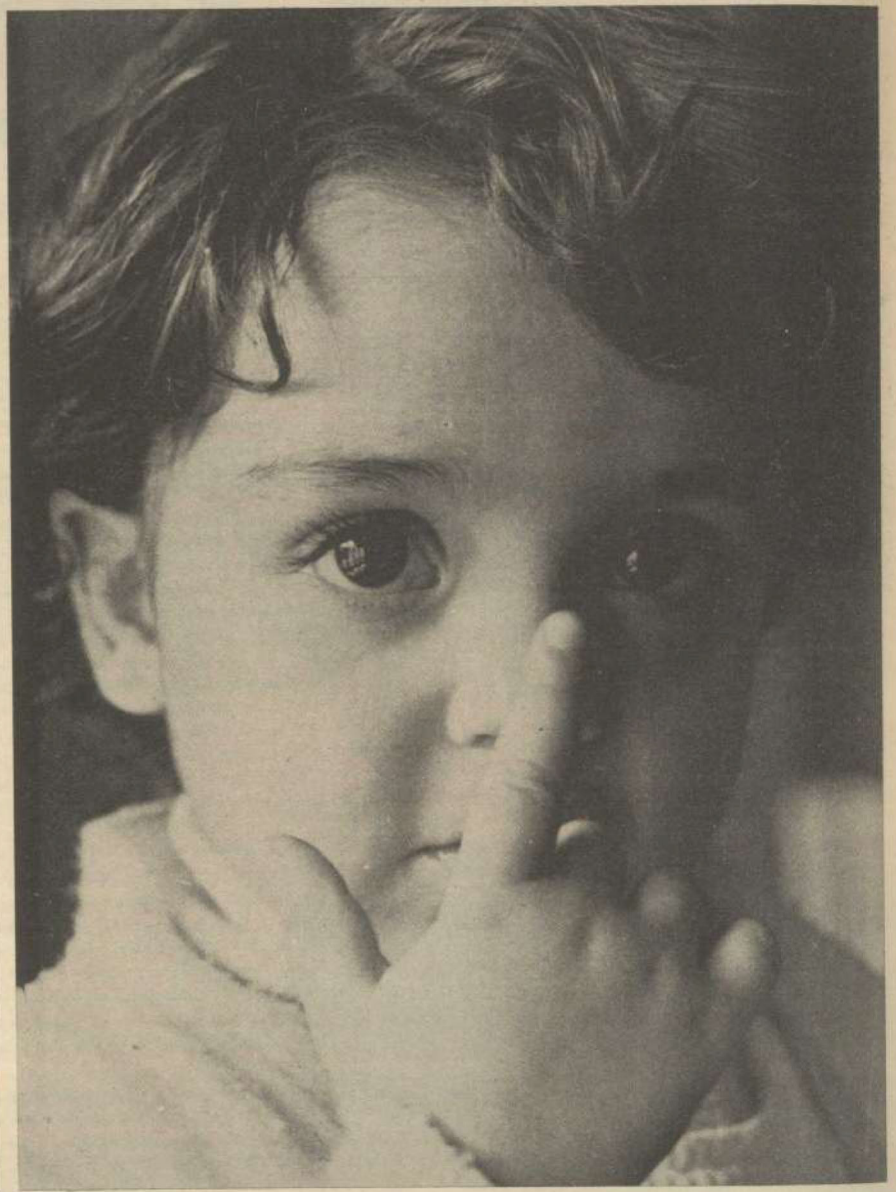
« شرام » و همکارانش ، پس از بیان این مطلب به نکته جالب دیگری نیز اشاره میکنند و آن اینکه کودکان از راه تلویزیون بمقدار قابل ملاحظه‌ای کسب اطلاعات و معلومات میکنند و جالب اینجاست که این کار بدون کوشش و زحمت آنها حاصل میشود . عبارت دیگر در حالیکه کودکان در کودکانستان و موسسه برای فراگیری اطلاعات نو جدید باید کوشش فعالانه از خود نشان بدهند ، در پای تلویزیون در حالیکه بظاهر تفریح میکنند و سرگرم هستند ،

تلویزیون و اطفال

- تلویزیون، کودکان را خیلی زودتر با آداب و خصوصیات زندگی بزرگسالان آشنا میکند
- کودکان و نوجوانان تلویزیون را بهانه دیدار همدیگر قرار میدهند

ترجمه و تألیف: ابراهیم رشید پور

مطالب و نکات چندی را میآموزند ، بطور مثال دختر بچه‌هایی که در آزمایش « شرام » مورد پرسش قرار می‌گرفتند اظهار میداشتند که از راه تلویزیون یاد گرفته‌اند چگونه آرایش موی خود بپردازند ، چگونه راه بروند ، وصحبت کنند و بطور با توجه بوضع اندام و چهره خود لباس و حتی لوازم آرایش انتخاب کنند . تمام این اطلاعات را ، فرمانان برنامه های تلویزیونی به ایشان داده‌اند . پسران و مادران خود نیز بر این حقیقت دست یافته‌اند که بچه ها جزئیات بسیاری را در مورد آداب



از کجا این نکته را یاد گرفته است . دخترک بلافاصله جواب داد از تلویزیون . تعریف میکرد که روزی هنگام پیش موسیقی رفتن از رادیو ، از دختر ۳ ساله‌اش خواست به تقلید بزرگان با او برقصد . دخترک بپوشش گفت برای انجام این کار باید در مقابل او تعظیم کند و او طلب رقص بشود . پدر که تا آنروز و دقیقه فرزندش را نه بمجلس‌رقص برده و نه در منزل خود چنین مجلسی را تشکیل داده بود از اینکه دخترش با این رسم و عادت آشنا بود متعجب شد و از او پرسید یا تلویزیون چگونه لباس میپوشد . همینطور

مورد تلویزیون مورد تأیید قرار گرفته است . برعکس تلویزیون ، گسترش نفوذ رادیو ، در اجتماعات صنعتی و توسعه یافته (و در مواردی در حال توسعه) باعث این شده است که شنیدن برنامه‌های رادیویی جنبه فردی بخود بگیرد و افراد خانواده معمولا در اتاق خواب ، اتومبیل ، هنگام مطالعه ، بطورفردی به رادیو گوش میدهند . در مورد تلویزیون وضع بصورتی است که افراد خانواده در اتاق نشیمن دور گیرنده تلویزیون اجتماع میکنند و تقریبا بطور دسته‌جمعی تماشاگر برنامه‌ها میشوند .

« مکوی » Maccoby که او نیز در مورد « کودکان و تلویزیون » تحقیق دوخورد توجهی انجام داده است ، در مورد اینکه « چرا کودکان تلویزیون تماشا میکنند ؟ » مینویسد : « هنگامیکه ما میگوئیم تلویزیون برای کودکان پدیده جالبی است ، این مطلب را نه تنها در مورد برنامه‌های تلویزیونی ابراز می‌داریم بلکه بدون تردید نظر و توجه ما بر تماشاگران برنامه‌ها (اطفال) نیز هست . اگر میگوئیم برنامه‌های جالب توجه است ، منظورمان این است که متن و فرم آن باعث عکس‌العمل خوشایندی در دودن کودک میشود . بعبارت دیگر ، برنامه احتیاج خاصی را در دودن طفل ارضا میکند ، با اطلاعاتی را که او به آنها نیاز دارد در اختیارش قرار می‌دهد ، یا حتی امکان این هست که پیش و هیجان خاصی را در او ارضا کند . »

« مکوی » پس از بیان این مطلب ، متوجه نکته جالب و مهم دیگری میشود و به تشریح وظائف مختلفی که فانتزی و تخیل می‌تواند در مورد افراد مختلف بعهده بگیرد می‌پردازد . نظرات « مکوی » را در این مورد میتوان از جمله طرز برخورد های جدید روانشناسان نسبت به مساله تلویزیون و کودکان بحساب آورد . روانشناسانی که با این دید به تاثیر تلویزیون بر کودکان توجه کرده‌اند ، بر آن بوده‌اند که بین برنامه های مختلف تلویزیونی و کودکان مختلف ، رابطه و تداخلی پیدا کنند و از همه مهمتر مایل بوده‌اند بفهمند که چه خصوصیات تشخیصیت ، روابط گروهی ، و تجارب طفل ، موجب آن میشود که برنامه خاصی را نسبت به برنامه های دیگر ترجیح بدهد و بدنبال کسب تجارب از راه تماشاگر برنامه‌های تلویزیونی باشد .

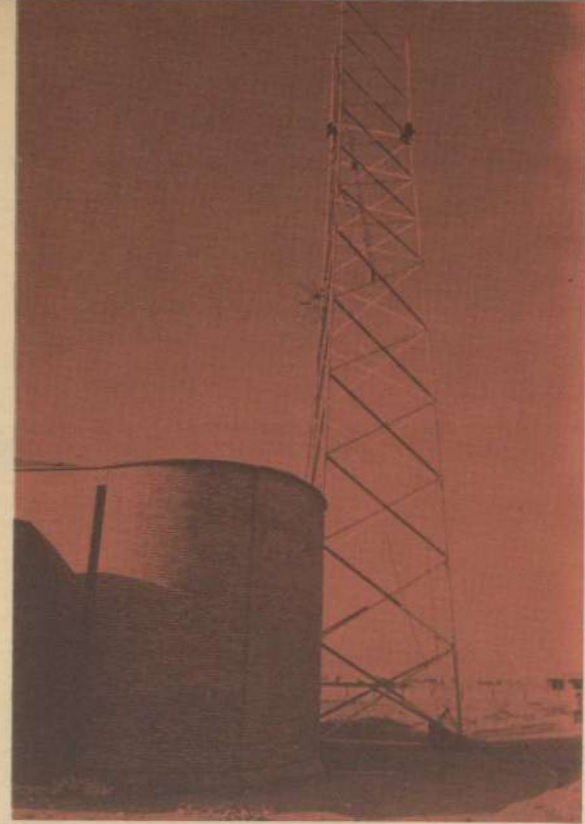
اثر تلویزیون بر اوقات فراغت کودکان شاید تنها نکته‌ای که انجام تحقیقات در مورد تلویزیون و کودکان تاکنون توانسته‌است به‌بهترین نحو آنرا برای ما روشن کند این باشد که در هر جا پای تلویزیون بنا شده اطفال و نوجوانان بیش از اندازه آن را مورد استفاده قرار داده‌اند . با توجه به تحقیقاتی که در کشورهای مختلف جهان انجام گرفته روشن است که بطور متوسط ، کودکانی که در سنین دبستان و دبیرستان هستند (بین ۶ تا ۱۶ سال) بین ۱۲ تا ۲۴ ساعت از وقت برنامه‌های مورد علاقه خود بگذراند هم جمع میشوند . البته نباید فراموش کرد که در بسیاری از موارد ، تلویزیون موجب اجتماع افراد خانواده (پدر و مادر و اطفال و نوجوانان) بطور یکدیگر نیز میشود و اتفاقا این ، یکی از محاسنی است که تاکنون در

پیام تلویزیون ملی ایران

سر آغاز فعالیت تلویزیون استان سیستان و بلوچستان



بنام شاه و در پناه فرمان ، و بزاد روز ولادت امام زین العابدین ، فرزند حسین بن علی و مادرش دختر یزدگرد که باین اعتبار شهزاده ای ایرانی است هر آزمایشی تلویزیون زاهدان مرکز بلوچستان و سیستان را ، آغاز میکنیم . تلاشهای پدیدرغ مهندسان ، معماران و کارکنان تلویزیون ملی ایران ، که جام جهان نما را باین منطقه از خاک آورده اند ، میتواند یکی دیگر از جلوه های انقلاب اجتماعی ایران بشمار آید آنها در شرایط دشوار ، در لظاتی که خورشید نیز در پی سایه ای بود نایب سایید رو انداختند ، خوشبختانه نزدیک نگردند و امید خود را مانند مشعل تابناک بالا گرفتند و ثمرات تحولات اخیر را نشان دادند ، دیروز تلویزیون تبریز بدست شاهنشاه ابراهیم ، رسماً افتتاح شد و میدانیم که تبریز تقریباً دوهزار و پانصد کیلومتر ، از مرکز زاهدان فاصله دارد و با اینحال تلویزیون ما ، سیاهی شهر های مختلف ایران را ، در آینه ای خود صادفانه و پاک نشان خواهد داد ، و اساساً تلویزیون ملی تلاش میکند که موجبات شناسائی شهر ها و روستا های ایران را بیاورد و فراهم آورد . ما در عصر همبستگی های بشری زندگی میکنیم ، بنابراین دینغ بود اهالی صفحات شرق ایران ، که سلجوق بوده اند ، فرهنگ کشور خود را مانند روح وحدت ملی دوست میداشتند از تلویزیون محروم میمانند . سالها سال پیش در شاهنامه از زابل و دیگر نقاط سیستان و بلوچستان یاد شده است و می دانیم شعر در آنروزگار ، فرهنگ ایرانی و همبستگی ملی را هر دم عمیقتر میساخت تا برآستی همه جای اسران ، سرای همی ایرانیان باشد . اصمال پس از بیست و پنج قرن ، دنیا بنین کرده است ، که ایران زمین ، نلکین فاخر تمدن و فرهنگ جهانی بوده است . امروز همه احساس کرده اند که ایرانی از خاکستر خود ، دوباره بوجود میآید و زندگی میکند ، پیش میرود ، نوید نمیشود و فتنه های تاریخ را میبازرد . از آنچه یورشهای سنگواره ، خونریزی ها و غارت و بیدادگری چه مانده است آشتی گورولی ایران برجاست این صدی که حتی سیرغ افسانه های دور نتوانست آنرا بشکند و هستی مرور آید کون بیوند ملی ما را که جوهر هستی و بقای ایران است به منقار گیرد . سم ستوران و غلغله های چندی زمین های ما را شیار کرده اند و باین حال روستائیان ولایات سراسر ایران بخود گفته اند که بدر ها بهتر ندخاک خواهند نشست و بلندتر خواهند رست . سرزمین ما ، بیله کره ها را به پروانه های ابریشم بدل میکنند ، ما از آن پارچه های زریفت ، خواهیم ساخت تا جشن تمدن و فرهنگ خود را در اطرافتی که سیمسی بنفشه های جنگلی است ، و جوانان



گزارشی از آغاز کار تلویزیون زاهدان

استقبال پر شور مردم زاهدان از تلویزیون

گشت و گذاری در شهر زاهدان

از: ایرج قریب

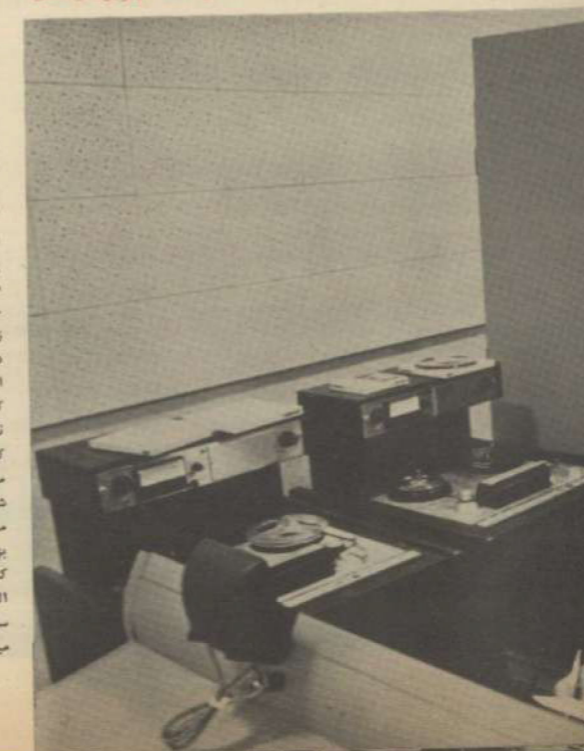
از هواپیما که پیاده شدیم ، فرودگاه مدنی که از هر حیث نقطه می توانست فرودگاه زاهدان باشد ، چشمهای ما را نواخت . باس چند تن از همکارانم آمده بودند که کنار تلویزیون زاهدان مرکز سیستان و بلوچستان را ، راه بیاندازند . مثل همیشه دستپاچان پر از تصمیم و اراده بود . معارت فرودگاه را که بوفه ای کوچک ولی بالنسبه مجهز داشت ترک گفتیم . خیابان اسفانه ای تیزی ما را به فلکهای راهمانی کرد که درختان گرمسیری در آن رسته بودند . درختان سبز از آنروی بزرگ غلبه بر خشکی های کویر را باهتر درآورده بودند . آخر زاهدان زمینی بی آب و علف و پراز ماسه دارد . در اطرافمان لوله های اخم آلوده و متفکر بشهر زاهدان زل زده بودند . بعد از نابولی « سازمان جلب سیاحتان » که در میان درختان سبز ، سینه



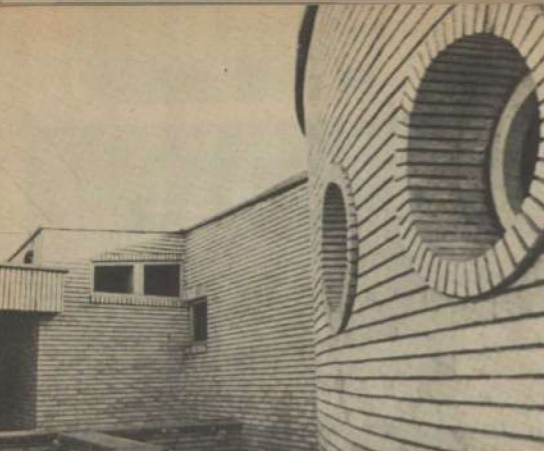
در استودیوی تلویزیون زاهدان

مردم در خیابانها برقش و پایکوبی برداخته بودند و آنها را که تلویزیون نداشتند به خانه خود دعوت میکردند

خود را فراع کرده بود ، به نابولی سازمان تلویزیون ملی ایران ، نظری انداختیم و راستش را نخواهید ، این نابولی که خانه ای ما را نشان میداد ، خوشحالمان کرد . در سمت راست فلکه ، خیابان خالی ناهمواری وجود دارد که به سازمان جلب سیاحتان و تلویزیون ملی ایران ، منتفی میشود .
- در تلویزیون ملی ایران غیر ممکن ، غیر ممکن است .
بهرحال روز جمعه دوم مهر ماه ، هنوز ساختمان تلویزیون در دو بیکری هم نداشت . بنابراین اهالی شهر باور نمیکردند که شب بعد تلویزیون تصویر پخش کند . حتی مقامات شهر که کم و بیش به وعده های تلویزیون ملی ایران اعتماد داشتند با تردید میپرسیدند :
- واقعا تصویر پخش خواهد کرد ؟
ساعت ۶ بعد از ظهر ، اسلاید و موزیکی که از تلویزیون زاهدان پخش شد ، چنان شوری در نهاد اهالی پراکنجت که بیسابقه بود . آخر در شهر کوچکی که تنها چهل هزار



اتاق صحنه تلویزیون زاهدان



یک نمای خارجی از تلویزیون زاهدان

تفر جمعیت دارد ، و نفرینگاهی هم در آنجا نیست تلویزیون باید جوابگوی همه ی نیاز های معنوی مردم باشد . بهرحال پادم هست و فنی برای بررسی حدود برد تصویر می رفتیم ، فرودشده های تلویزیون ، دستگاههای گیرنده خود را روشن کرده بودند و مردم که قبلاً دوسر چهار راهی که نام « چه کتم » است ، اجتماع میکردند آنتن در اطراف مغازه ها جمع شده بودند . حتی در خیابان پهلوی ، کار میورد و مرور فلج شده بود . شب بعد در ساعت ۱۰ دقیقه بعد از ظهر پس از اسلام شاهنشاهی و آدم تلویزیون ملی ایران استاندار پیام کوتاهی فرستاد و سپس بابیام تلویزیون ملی ایران ، کار آزمایشی تلویزیون زاهدان مرکز سیستان و بلوچستان آغاز شد و آنگاه نوبت دیدار از شهر و بررسی چگونگی استقبال مردم از برنامه های تلویزیونی فرا رسید . خوب بخاطر دارم ، که اهالی ماهیجان بسیار برقش و پایکوبی برداخته بودند ، مردم میمانان نواز زاهدان کسانی را که هنوز نتوانسته بودند ، گیرنده های تلویزیونی بخرند ، بخانه های خود دعوت میکردند . از صبح روز یکشنبه ، به گرداندگان برنامه ها ، تلفن های تهنیت آمیز میشد . بهرحال در شهر زاهدان ، شوری دیده شده بود و کارمندان دولت راضی و خوشحال ، از اینکه شهر قابل تامل تر از زیب شده است و فنی اتوموبیل سرویس تلویزیون ملی ایران را میدیدند ، سری تکان میدادند و تنها گوینده های زتی که با ما آمده بود ، نگاه های پراز ستایشی را بخود میکشیدیم . روز یکشنبه از نقاط مختلف شهر دیدن کردیم . میدا حرکت ساختمان تلویزیون بود ، پس از خیابان منشد اسفانه ای که میدان بزرگ و زیبایی میانجامد ، کوی فرح ، کوی کارمندان دولت نظران را بخود جلب کرد . خانه ها در اطراف درختان گرمسیری است حریق آفتاب ، که در دود غبار ، تیره رنگ بنظر میآید ، نتوانسته اسه بر گهای سبز را ، بسوزاند . کوی فرح را پشت سر میگذاریم و به بلواری میرسیم که بزودی ساختمان آن تمام خواهد شد . دو سمت راست همین بلواری ، بیمارستان مجهز کوش ، کاخ جوانان ، پارک شهرو میدان بزرگ شهر قرار دارد . بلژم باید یادآوری کنم که آب در زاهدان ، زراست ، ترقه است ، الماس است و با اینحال کوشش شده است که سبزه ها و درختان را پناه دهند ، پاتها آب میرسانند ، آب تصفیه شده در دسترس همگان

زاهدان دو سینما دارد ، که یکی از آنها در هر سانس ، دو فیلم را نمایش میگذارد . مردم از فیلمهای خوب ، خوب استقبال می کنند . با اینحال ضرورت فروش صرف ، بغیلهای بد مجال نمایش میدهد . مقصود از فیلم بد ، فیلمهای نارسانی است که با سلیقه های قالب نیافته سرهم بندی شده و بسرودل خرناسه های رماتیکی ، و ابتدال ناخنجار مولودام های بیقواری غریب و بخود پذیرفته است .
ایستگاه بین راه
در زاهدان یک ایستگاه راه آهن وجود دارد که ساختمان کلونیال آن ، مارا بیاد تمام ایستگاههایی که بدست انگلیس ها ساخته شده است میاندازد : اطالقه های کوچک و بروت افتاده ، با سقف های گولاه و رعایت اختصاصات روحی و معماری شتاب زده ی برآستیل همه و همه از حرم ، از ولع بلعین سخن میرانند .

کنت کلارک

«تمدن»

ترجمه: دکتر حسن مرندی

-۲۴-

به دنبال شادی
(قسمت سوم)

● هایدن می گفت: برای آن آهنگمی سازم که مردان خسته و فرسوده در زیر بار امور روزانه زندگی، چند لحظه‌ای تسکین یابند.

● قدیسان نیز از عشق معنوی، با تشبیه کنایات و رموز عشق جسمانی سخن گفته‌اند.

● در جریان جنگ دوم بسیاری از زیبا ترین بناهای نوابغ معماری اروپا ویران شد: تعریف تمدن شاید دشوار باشد، اما شناختن توحش دشوار نیست!

● با شنیدن آثار موتسارت، مانند آنست که در درام یا مکالمه‌ای شرکت جسته‌ایم، او بر شکل‌های هنری عصر خویش چنان استادانه چیره بود که نیازی به ویران کردن آنها نمی‌دید.

روکو کو: مکتب شادی و عشق

هیچکس تصور نمی‌کرد که دسته کاردهای غداخوری روکو کو را بتوان در دست گرفت، یا ظرف سوپ روکو کو را بتوان به آسانی به این سو و آن سو برد، یا به راحتی تمیز کرد. این وسایل خانگی «می‌بایست» شکل صخره و صدف و جلیک دریایی را می‌داشتند، درست همان‌طور که دروازه عصر گوئیک «می‌بایست» شکل درخت را می‌داشتند. سبک روکو کو، ملایم علاقه‌اش به صدفهای دریایی، کمتر از سبک تومبینی بود و همه مواد خام تومبینی موجود در طرحها را وامی‌داشت که به یک سال برقصند. والتر پیتر گفته است که همه هنرها آزمونندند به موسیقی شیاعت بیابند. من گمان نمی‌کنم که او این حکم خود را درباره هنرهای عملی نیز صادق می‌دانسته است. اما این حکم در مورد ظریفترین طرحهای روکو کو صادق می‌کند. آهنگ «هنوایی و بافت این سبک، اثر موسیقی را دارند و در موسیقی پنجاه سال بعد از پیدایش آن ظنین افکنده‌اند.

بیان تفاوت بین هایدن Hydn و موتسارت Mozart

در چند سطر کارآسانی نیست، ولی دو موسیقیدان بزرگ نیمه دوم قرن هجدهم منتهای کاملاً مختلفی داشتند و این اختلاف براساس موسیقی آن دو سایه افکنده است. هایدن که بیست و چهار سال بزرگتر از موتسارت بود در دهکده‌ای به دنیا آمد، وی فرزند مردی چرخساز بود و خود سردی آرام، گشاده‌روی و محبوب بود. خودش می‌گفت برای آن آهنگ می‌سازد که «مردان خسته و فرسوده در زیر بار امور روزانه زندگی چند لحظه‌ای تسکین بیابند و تر و تازه شوند». و من وقتی به کلیسای زباتری ویس Wies (شکل ۱۵۱) در باواریا نزدیک می‌شوم، این گفته را به یاد دارم. این کلیسا مال روستاست و از دور ممکن است چون تالار خانه اروپایی به نظر آید. اما وارد آن شوید تا باورکردنی‌ترین شاه هنری جلو چشم شما جلوه‌گر شود. آسمانی است که به زمین آمده است.

درست است که مردم وقتی وارد کلیساهای جامع گوئیک می‌شدند، توجه به مسائل مادی دنیوی را کنار می‌گذاشتند و چنین می‌نمود که وارد دنیایی دیگر شده‌اند. اما این دنیایی براساس و مهیبه بود که در آن بهرستگاری با ترس از مرگ و روز قیامت مخلوط شده بود. روی سر درمحراب

همه کلیساهای اسقفی نقش دلخراش از روز قیامت کشیده شده بود که به «سرنوشت محتوم» موسوم بود. اما در این کلیسای روکو کو، نه ترس بلکه شادی است که مومنان را ترغیب به عبادت می‌کند. این کلیساها بیشتر بهشت هستند، (شکل ۱۵۲) و باید گفت بیشتر شبیه بهشت مسلمانان هستند که برحواس انسانی اثر می‌گذارد و مانند بهشت مسیحیت ناقص و ایتر نیست. آدم به این فکر می‌افند که بطرس قدیس (یا حزقیال نبی) یا دین این «اله‌های عشق» که در اطراف منبر کلیسا و رجه رجه می‌کنند چه می‌گفتند: «ای گوئید، ای شهزاده خدایان و آدمیان». آری همیشه حتی برای قدیسان دشوار بوده است که عشق معنوی را بدون تشبیه کنایات و رموز عشق جسمانی ظاهر کنند.

هایدن: پیام آورشادی

آفرینش اسرارآمیزترین کار خداوند است و هایدن با قطعه «آفرینش» خویش وارد ذهن من می‌شود. البته موسیقی هایدن در قطعه «آفرینش» همان است که مورخان آن را بیشتر موسیقی کلاسیک می‌نامند تا سبک باروک. این قطعه خیلی دیرتر از زمان ساختن کلیسای ویس نوشته شد. با این همه در موسیقی هایدن همان شادی سیکسزانهای را می‌بینم که می‌توان آنرا رقص زندگی نامید و الهام بخش صنعتگران باواریایی بوده است.

آثار قبلی هایدن، بخصوص آنها که برای ارکستر های کوچک و سازمان‌های زهی تصنیف شده‌اند، دقیقاً همان سبک روکو کوئی اطالیایی را دارند که در آنها اجرا می‌شدند. هایدن سی سال تمام موسیقیدان دربار خاندان استراری بود. این خاندان یکی از چند خاندان دوشن‌رای حامی هنر بود که در جریان رقابت شهریاران آلمانی برای حمایت از هنر، پدید آمده بود. هرشیدها قطعه موسیقی در اطالیای نیمه روشن‌گام آنها نواخته می‌شد. آن درباریانی که دعای مآب بودند، تا چه حد باید از این وضع دلخور بوده باشند! اما باید می‌تسستند و نا وقتی که اسقف یا حاکم خوش داشت، با گاه خودش ویلن‌سل یا فلوت می‌نواخت، به موسیقی گوش می‌دادند. هایدن ناچار بود اشتهای سیری ناپذیر پیوسته استراری را فرو نشاند و به این جهت در حدود چهل کوارتت، بیش از صد ستفونی و صدها قطعه موسیقی دیگر نوشت. همه این آثار خوب و یکدست نیستند، هم‌طور که همه باورده‌های هنگی نوشته دیکتر خوب نبودند. اما این راه انجام کارهای بزرگ است. خود هایدن گفته است: «برخی از بچه‌های من خوب بار آمده‌اند، بعضی بد بار آمده‌اند» و گاه و بیگاه یک بچه زودیده شده هم میان آنها هست. طبیعی است که ما بیشتر مراقب این بچه‌ها هستیم!

شگفت این است که امروزه ما از موسیقی روکو کو آئینی ساخته‌ایم، حال آنکه سبک روکو کو در مجموع سخت برخلاف اعتقادهای ماست. بسیاری از زیباترین عمارات روکو کو در قرن هجدهم فقط برای آن بود که برای مردم لذت بخش باشد، مردمی که لذت را مهم می‌شمرند و کسب لذت را دوشور تحمل رحمت می‌دانستند. و همین خصیصه آنها بود که به هنرشان کیفیتی می‌بخشید. ما در جریان جنگ بسیاری از این عمارات، از جمله کانتسوینگر را در دوسن، کاخ‌های شارلوتنبورگ را در برلن و قسمت اعظم بریدنشتس را در دورترپورگ با بمب ویران کردیم. چنانکه شاید تعریف تمدن دشوار باشد، اما شناختن توحش دشوار نیست. اما از بحث خوش، طریقه‌های ما به فرقه‌های لذت‌بخش «نیمن بورگ Nymphen Burg» که از بناهای عالی حومه مونیخ است اصابت نکرد، حال آنکه خود مونیخ ویران شد.

این فرقه‌ها برای ماکس اماتول بعدست یک معمار کوبوله درباری به نام کوبلیه Cavillies ساخته شد (که با وجود نام فرانسویش اهل فلاندر بود) که از قضا معمار نابغی بود. شاهکار او آمالین‌بورگ نام دارد. (شکل ۱۵۳)

اطالیه‌های آن در زمین روکو کو به‌غایت رسیده‌اند و می‌توان گفت بین واتو و موتسارت پلی بسته‌اند.

موتسارت: نابغه افسرده

اما تلفظ نام موتسارت در آمالین بورگ خطرناک است، زیرا این انعام را پیش می‌آورد که موتسارت صرفاً یک آهنگساز روکو کو بوده است. پنجاه سال پیش بیشتر مردم دوباره او چنین می‌اندیشیدند، و این تصور با آن مجسمه‌های وحشتناک گچی کوچک که از موتسارت ساخته شده بود نباید می‌شد، بدانسان که او را همچون یک فرد نمونه قرن هجدهم جلو می‌داد. وقتی در مدرسه درس می‌خواندم یکی از این مجسمه‌ها را خریدم و بعد هنگامی که برای نخستین بار کوپنت در مینو اثر او را شنیدم دانستم که این اثر نمی‌توانسته توسط شخصیت نرم سفیدی که روی سربخاری

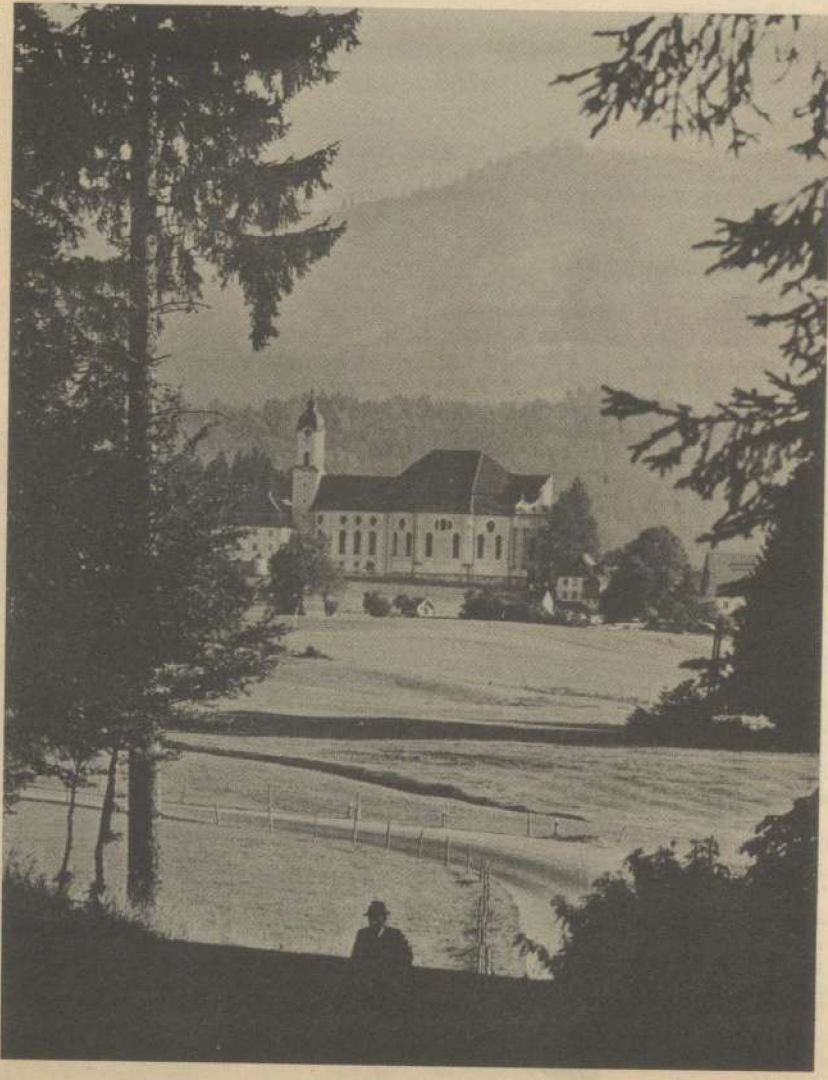
متزلزل قرارداد، ساخته شده باشد، و فوراً مجسمه را به درون سیدکافه باطله انداختم. پس از آن بود که یک چهره او را که توسط لانگه Lange نقاشی شده دیدم (شکل ۱۵۴)، گرچه شاهکار نیست اما حدت ذهنی و نبوغ را به خوبی می‌رساند.

البته برخی از قطعات موسیقی موتسارت به سبک جاری قرن هجدهم نوشته شده است. او در این عصر طلایی موسیقی خود را چنان راحت حس می‌کرد، و بر شکل‌های هنری خویش چنان استادانه چیره بود که نیازی بزویران کردن آنها نمی‌دید. به راستی او به وضوح، دقت و کمال ریاضی سبک او را در این داستان را دوست دارم که می‌گویند موتسارت بدون حضور ذهن بر سر میز نشست و دستمال سفره خود را تا می‌کرد و باز می‌کرد و باز تا می‌کرد و از آن طرحهای گوناگون می‌ساخت، زیرا



شکل ۱۵۲ - زمین، مینی، مدخل کلیسای وایس

شکل ۱۵۱ - کلیسای زباتری وایس، باواریا



میان پرده



لگنت

● یکی از تماشاگران تلویزیون ، پرویز کاردان را در يك مهمانی دید و از او پرسید :
 - بیخوشین ، شما همیشه زبانتان می گیرد ؟
 کاردان گفت :
 - نه نه ... نخیر ... ف ... ف ... فقط .. ووو
 وقتی >>> حرف می می زیم .

بدعات

روشن زاده شبها خوابش نمی برد ، ناچار رفت پیش دکتر :
 - آقا چیکار کنم ، بیچاره شدم از بیخوابی .
 - خیلی آسونه آقا ، چند دفعه از يك تا ده بشمرین حتما خوابتون می گیره .
 روشن زاده رفت و چند روز بعد با چشمهای سرخ بازگشته برگشت پیش دکتر :
 - چطور شد باز خوابتون نگرفت ؟
 - چرا دکتر ، از يك که شروع می کنم تا شماره ۸ چشمم گرم می شه ، اما بشماره ۹ که می رسم بهدقه از جا بلند می شم ... آخه من سابقا بوکسور بودم .

قیافه

پرویز بهرام ، مدیر دوبلاژ تلویزیون به جوان بندلمایی که برای کار دوبله مراجعه کرده بود گفت :
 - خوشختانه شما قیافهتون برای دوبلوری خیلی مناسبه ، آگه صداتونم خوب بود به کاری براتون پیدا می کردیم .

بلیتیک

عبدالعلی هایون (سرکار استوار) تو خیابان بر خورد بمظفر سلطانی (آقای دکتر) و با قیافه جیمز باند مآبانه ای به او گفت :
 - آقای دکتر امروز شما زیرشلواری آبی پوشیدین .
 سلطانی از خجالت قرمز شد و گفت :
 - والله چه عرض کنم ، آره حق با شماست .
 بلیتیک زندرو خوب بلدین ها ! خوب از کجا فهمیدین ؟
 سرکار استوار لبخند سستی خود را به لب آورد و گفت :
 - البته که بلیتیک زندرو خوب بلدم ، ولی در این مورد از دگمه باز شلواریتون فهمیدم .

وسیله ارتباط جمعی

ژاله کاظمی ، مجری برنامه روزها و روزنامهها در يك بحث داغ فنی گفت :
 - تلویزیون هیچوقت نمی تونه جای مطبوعاتو بگیره .

مخاطب پرسید :

- چطو مگه ؟ متخصصای جامعهشناسی و ارتباطات جمعی گفتن ؟
 - نخیر ، خودم می گم . تا حالا کسی تونسته به شیوه تری رو لای تلویزیون بیچه ؟

موفقیت

حسین حسینی (سرگروهیان) از مرخصی برگشته بود . یکی از رفقاییش او را دید و از مسافرتش پرسید :

از خودمان



بدون شرح



عزیزم صد دفعه بهت گفتم که از لباس تنگ پوشیدن تو خوشم نیواد !

- آره ... بهش با صبح با به خانوم خوشگل .
 خوشگلتر از گلی و مری آبیگ ، تو قایق وسط دریا بودیم ...
 - عجب ! عجب ! باریک الله ، خوب چیکار کردی ؟
 - یاور نمی کنی اگه بگم ، دوتا ماهی سفید گرفتم به این گندگی !

داستان سالخوردگان

بنی احمد (بابا سیدعلی) رفته بود تو دستشویی و مدت زیادی آنجا بود . وقتی برگشت همسرش پرسید :
 - چیکار می کردی ؟
 - دندونمو مسواک می زدم .
 - پس چرا اتقد طول دادی ؟
 - آخه مال تورو هم مسواک زدم .

به همینین

خانم قره گوزلو (گوینده ورزشی) از او پرسید :
 - تو چرا دیگه با روشن زاده پینگ پنگ بازی نمی کنی ؟
 قره گوزلو گفت :
 - تو حضری با کسی که راکتو مثل دسته جارو می گیره تو دمش و سرو بلد نیست بزنه و دو دفعه توپ رو نمی تونه رد و بدل کنه بازی کنی ؟
 - نه .
 - روشن زاده هم همینطور .

از نوع لینی

نودر آزادی (آقای قاطبه) که برای اولین دفعه سوار هواپیما شده بود از پنجره نگاهش به پایین انداخت و گفت :
 - چقدر اوج گرفتم ! آدما از این بسالا قد مورچه شدن .
 مهماندار گفت :
 - ولی آقا ، اینا واقعا مورچن ، چون ما هنوز پرواز نکردیم .

تعارف

پرویز صیاد (در نقش بلژیکی) و سیروس ابراهیم زاده (در نقش دکترصان) بعد از مدتهدآوری بهم برخوردند :
 - چطورری برادر .
 - الحمدالله تو چطورری .
 - ای دست به کاریم ، خوب کی همدیگهرو ببینیم ؟
 - هر روزی تو بگی .
 - کجا ؟
 - هر کجا تو بخوای .
 - چه ساعتی ؟
 - هر ساعتی که بگی .
 - خوب ، هر قریون تو ، یادت نره ها .
 - دست علی به همرات ، حتما میام .

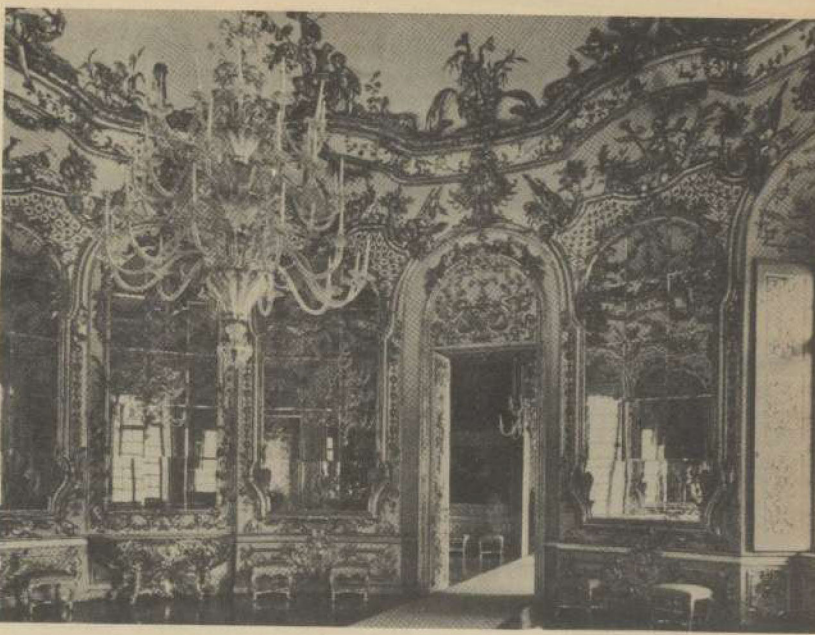
چاخان

نودر آزادی (قاطبه) نشسته بود بمل دست صادق بهرامی (استاد صادق الدوله) که متوجه ساعت جیبی قدیمی و قشنگ استاد شد و از او پرسید :
 - این ساعت کار کجاس استاد ؟
 - مال سوئسه ، و مربوط به قبل از جنگه .
 - به ما کلاک می زنی ای استاد ؟ سوئس که هیچوقت تو جنگ شرکت نکرده .

دلخوری

بهرامی (استاد صادق الدوله) با قیافه دلخور آمد تو اداره . رفیقش پرسید :
 - چته که اتقد دلخوری ؟
 - واهه این که امروز به اسکناس پنجاه تومنی تو خیابون پیدا کردم .
 - خوب این که دلخوری نداره ، باید خوشحال هم باشی .
 - آخه به نفر دیگم اونو دید و مجبور شدیم با هم نصفش کنیم .
 - بازم نفری ۲۵ تومن غنیمته .
 - آره ، اما چند قدم که رد شدم فهمیدم پول خودم بوده که از جیبم افتاده .

تکامل ۱۵۴ - کولیک ، آمانین بوریگ ، مونیخ



تکامل ۱۵۴ - لایته ، مونتارن



افکار تازه ای در مورد موسیقی از ذهن او می گذشت . اما البته این کمال شکل برای بیان دو خصیصه است که از سبک باروک بسیار به دورند . یکی از آنها افسردگی ویژه ایست که تا مرز هراس می رسد و اغلب در انزوای نواح به چشم می خورد . مونتسارت این افسردگی را در همان جوانی حس می کرد . خصیصه دیگر تقریباً شد این است : علاقه پرشور به موجود بشری و درام روابط انسانی .
 در قطعات موسیقی مونتسارت ، در کنسرتوها ، کوارتتها و سنفونی هایش ، ما چه بسیار خود را همچون شرکت کننده در درام یا مکالمه می یابیم ، این احساس طبعاً در اپراهای او به اوج طبیعی خود می رسد .

اپرا : سرگرمی نامعقول

بعد از معماری گوئیک ، اپرا یکی از غریبترین اختراعات انسان غربی است . با هیچ روال منطقی نمی شد پیدایش اپرا را پیش بینی کرد . نقل قول معروفی که از دکتر جانسون می آورند کاملاً درست است : « اپرا يك سرگرمی افراطی و غیرمعقول است » . اگرچه گمان نمی کنم او چنین چیزی گفته باشد . شگفت آن است که این سرگرمی نامعقول در عصر عقل به کمال خود رسید . اما همانگونه که بزرگترین هنرهای اوایل قرن هجدهم هنر مذهبی بود بزرگترین آفرینش هنری سبک روکوکو کاملاً غیرمعقول است .

البته اپرا در قرن هفدهم اختراع شد و با نبوغ پیامبر آسای مونتو وردی Monteverdi شکل هنری به خود گرفت و از ایتالیا به کاتولیک به شمال آمد و در پایتختهای کاتولیکی ، وین ، پراگ و مونیخ شکوفان شد . پروستانتها دزدانه می گفتند کلیسای روکوکو مانند تالار اپرا هستند . این حرفشان کاملاً درست بود ، منتها این شباهت در جهت دیگری است . چنانکه می بینید اپرای دلگشایی که در مونیخ توسط کولیبه معمار کولیک ساخته شده ، درست مانند يك کلیسای روکوکو است . نکته در این است که تقریباً می توان گفت اپراها وقتی وارد شدند که کلیساها داشتند خارج می شدند ، اپراها بیان کننده کامل گرایشی جدیدی در مذهب ، یعنی تجمل پرستی ، بودند ، بدانسان که مدت سید سال همه عمارات اپرا به سبک روکوکو ساخته شد ، در حالی که مدتها بود سبک روکوکو در معماری از میان رفته بود . در کشور های کاتولیک ، نه فقط در اروپا ، بلکه در آمریکای جنوبی هم اپراها بهترین و بزرگترین ساختمانهای هر شهر بودند .

چه بوده که به اپرا در تمدن غربی این حیثیت را بخشیده است - حیثیتی که از بسیاری از رسوم و شیوه های تفکر بیشتر دوام آورد . چرا مردم حاضرند سه ساعت تمام خاموش بنشینند و به نمایشی که از مکالمه آن حتی يك کلمه نمی فهمند گوش فرادهند ؟ چرا هنوز هر کورده شهر آلمان و ایتالیا سهم مهمی از درآمد خود را صرف این سرگرمی نامعقول می کند ؟ شاید یکی از دلایل آن این باشد که اپرا ، مانند مسابقه فوتبال ، نمایش مهارت است . اما دلیل عمده آن ، به گمان من همان غیرمعقول بودن اپراست . گفته اند : « آنچه گفتنش ابلهانه است ، به آواز خوانده می شود » آری ، اما آنچه زیرکانه تر از آن است که به زبان بیان معمول آورده شود ، یا عمیقتر احساس می شود ، یا بسیار روشنگر است ، یا بسیار اسرارآمیز است نیز می تواند به آواز خوانده شود ، و فقط می تواند به آواز خوانده شود . وقتی در آغاز اپرای « دون ژوان » اثر مونتسارت ، دون ژوان ، کوماندانوره پدر آنا را از پا درمی آورد و با خروش موزیک پرشکوه ، قائل ، رفیقته او ، خادم او و مرد محضتر احساس های خود را بیان می کند ، اپرا در واقع استعداد های انسانی را گسترش می دهد و قابلیت بیشتری می بخشد .

شک نیست که موسیقی اپرا نیز پیچیده است - زیرا حتی امروز احساس ما درباره اپرای دون ژوان چندان ساده نیست . دون ژوان مهمترین نهرمان بدگفتش نمایشهاست . جستجوی شادی و جستجوی عشق که زمانی چنین ساده و جان بخش می نمود ، اکنون بفرنج و ویرانگر شده است - خودداری آن از توبه که آثرا قهرمان آسا جلوه می دهد ، به مرحله دیگری از تمدن تعلق دارد .

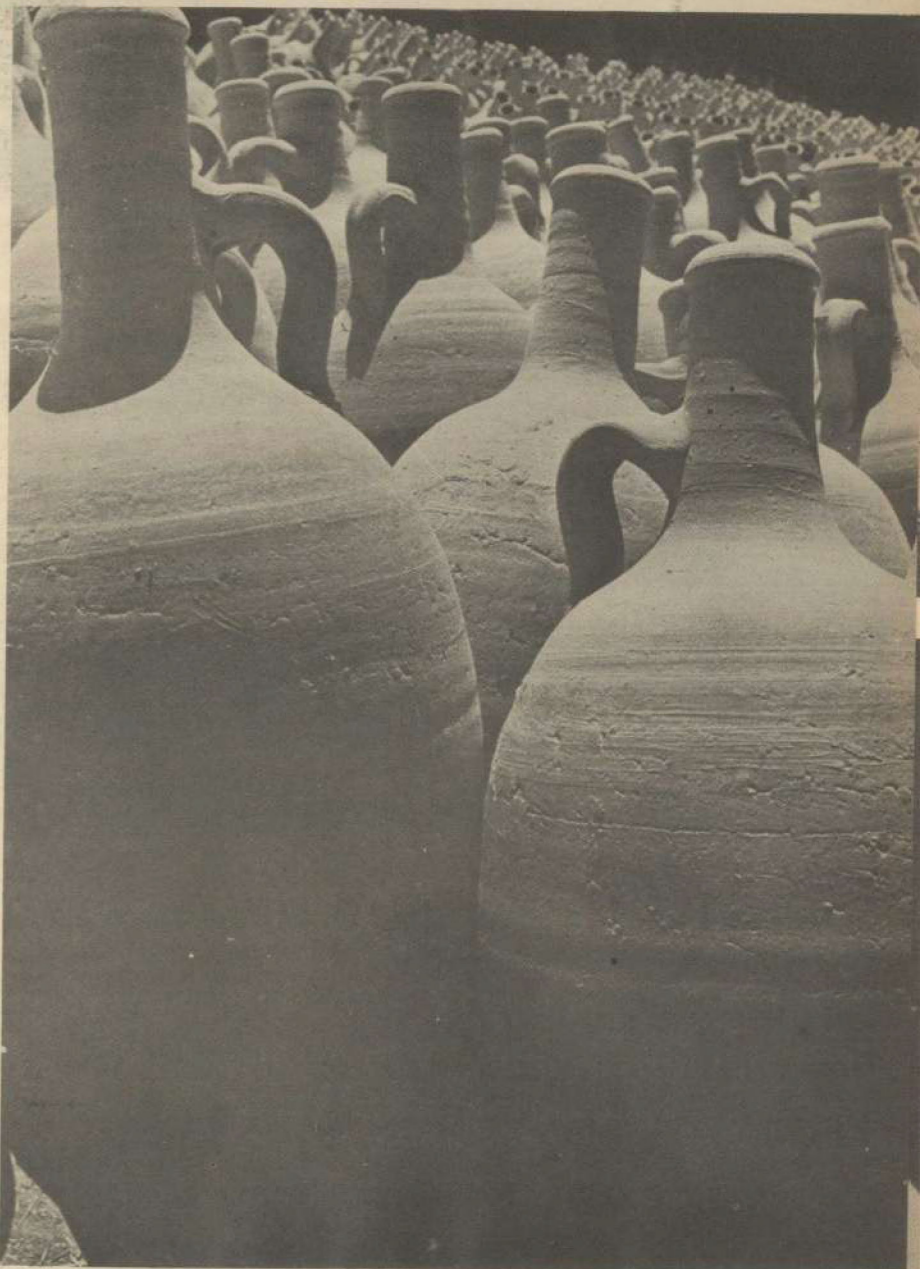
« تا تمام »

حرف تصویر

قباد شیوا - علی مراد فدایی نیا

مسابقه شماره ۷ (کوزه) برنده نداشت

متأسفیم که این هفته نمی توانیم برنده مسابقه شماره ۷ (کوزه) را معرفی کنیم. برای این مسابقه جوایزهای اندکی رسیده بود که هیات داوران هیچکدام را شایسته دریافت جایزه تشخیص نداد. وقتی این مساله در شورای نویسندگان مجله مطرح شد، همکار ما: علیراد فدایی نیا پیشنهاد کرد که مطلبی بر اساس عکس‌هایی که قباد شیوا از همین موضوع (کوزه) گرفته بنویسد تا بعنوان نمونه در مجله چاپ شود، باشد که راه گشای جوانان با ذوقی باشد که در مسابقه‌های آینده ما شرکت میکنند. این پیشنهاد از طرف شورای نویسندگان تصویب و تایید شد و اینک این عکس و نوشته زیر عنوان «حرف تصویر» جای مسابقه عکس و نوشته این شماره را میگیرد با این امید که مورد توجه شما دوستان عزیز قرار گیرد.



۱ کوزه‌ی سوم - کجا می‌رویم؟
کوزه‌ی دوم - همیشه کنار مادر
خواهیم بود؟
کوزه‌ی سوم - آیا ما تولدمی‌یابیم؟
کوزه‌ی اول - زندگی می‌کنیم؟
کوزه‌ی سوم - نمیدانم.
کوزه‌ی دوم - دلم می‌خواهد،
دستی جوان کنارم باشد.
کوزه‌ی اول - همه جور دست
خواهد بود، همه‌جور.

کوزه‌ی سوم - من دستی از عشق
می‌خواهم، که نلزد.
کوزه‌ی دوم - دست به دست.
دوست ندارم.
کوزه‌ی سوم - کی آمده تا این
را بگوید؟
کوزه‌ی اول - خاک.
کوزه‌ی سوم - می‌گوید، همیشه
می‌گوید.
ولی کیست تا حقیقت را بگوید؟

۲ ارتباط تاریک به تاریک. طولی‌ی
رودخانه‌ی تاریک. و تنها. همین کنار
می‌مانم. و شما، آن پایین خطاب کنید.
برای ازدحام اینهمه خشکی آبی دارم
نوشانوش رنگ آدمیان. پناه بر سرهای
عطش. پناه بر آسایش پوشالی‌تان. آن
سوی تاریکی، این‌بار، تاریکی‌ست.
این سوی تاریکی خالی‌ست. نگاهم
کنید. پناههای باور را داوری می‌کنید
آیا؟ پنهان نمی‌شوم. گناه، هیچکس
نوشیدم را طلب نمی‌کند. گناه عطش
نامم نیست. اما، فرقی برای آستانه‌های
آفتابی سرزمستان دارم.

۳ دستی عزیز آماده‌ام می‌کند. از
سرزمین هکمتانه برای آنان بگویند.
خانه‌هاشان را آذینم. بردستان، سنگینی
از آبیست. از سرزمین هکمتانه، برای
آنان بگویند. سوغاتی ساده‌ام. با
حکمت دستی قدیم از سرزمین هکمتانه
که جدید نیست.

۴ دایره. دایره. دایره. دایره‌هایی
از سنگ بر آب. چشمه از من به یاد می
آید. خانه‌های گلی با من می‌آیند.
پرچین را با من می‌گویند. از من می
گویند. آرام نیستید آیا، وقتی بر
دوش زنی جوان، سنگین نمی‌شوم. بر
شانگی چپ، وقتی از زورخانه می‌آید.

جدول کلمات متقاطع

عمودی:

۱ - تیغ گیاهی - دستدار - از مهمترین اقوام آریایی
۱۹ - ضمیر شخصی مفرد - خدا چنین دوستی نصیب
هیچکس نکند - زنده ۴۰ - جای شکار - زندگی
۲۱ - بیهوده - نیزه کوچک که نوك آن از آهن
دو شاخه تشکیل شده - علامت مفعول صریح ۲۲ -
گل سرخ - شگفتی - نام دیگر انجیر - لوله‌ای که
در جلوی مری قرار گرفته و محل عبور هوای تنفسی
است ۲۳ - مانند و نظیر - رنگها - چرند ۲۴ -
کار امروز را بان محول نکنید - جنون ۲۵ - از
رودهای استان فارس - معمولا به چند عند گویند -
علامت جمع در فارسی ۲۶ - پرندهای کیود رنگ که
معمولا کنار جوی آب می‌نشینند - جسی که قاعده‌اش
یک چند ضلعی و وجوه جانبی آن مثلث باشد -
بزرگترین سرمایه - جسم ۲۷ - هدایت و راهنمایی -
انگیزه‌ها - از حروف ندا ۲۸ - خطی در دایره -
نادانی - آدم با صفا و یکسرنگ ۲۹ - بخشی از
شهرستان کرمان که انار و حنای آن معروف است -
از کشورهای همجوار .

۱ - شهرستانی واقع در سرراه شوشه تهران
و استان - نام یکی از ایالات جنوب غربی کشور
های متوجه امریکای شمالی ۲ - پاره‌زن که برخورد
کردید انتظار داشته باشید که شما را چنین کند -
اگر همه چیز اینطور باشد دیگر گدایی وجود نخواهد
داشت - وابسته ۳ - شخصی که خبر خوش می‌آورد
از حیوانات - از اعداد ۴ - مسیر - مادر - ساقه
درخت - کلمه آرزو ۵ - جای خارجی است نفس بر
آوردن از ریه را گویند - گیاه ساقه دراز میان نهی
که بندبند است و در مناطق پر آب و باتلاقی می‌رود
۶ - جنگ و ستیز - دوباره مطلبی را بررسی کردن
۷ - بازگرداندن - مورد استعمالش بیشتر در فیلم‌های
دراکولا است ۸ - زیبا و پسندیده ۸ - کلمه‌ای که در
اول جملات شرطی بکار می‌رود - از ضمائر مفعولی
نیستی و ناپودی - آهن قطعه قطعه شده و در هم
۹ - گلی میان دختر خانمها - دزدی که راه را بر
مردم و مسافری می‌بندد - بقیه ۱۰ - یکی از پایه‌های
نیروی دریایی - علم و معرفت ۱۱ - از چاشنی‌ها -

۱ - نام بازیگر فیلم « تام جویز » - نقاش
شهر هلندی در قرن هفدهم - مشهورترین فیلسوف
و دانشمند چین در قرن ششم - سال جاری ۴ - از گناه
کسی در گذشتن - بخت خود را امتحان کردن -
بلندساخته ۳ - آیند - زیرک فرزندان - خرسند
از لوازم آشپزخانه ۴ - نام هنرپیشه فیلم « نابخشوده » -
پول خارجی که در داخل کشور خرید و فروش شود -
اطراف فیلمی با شرکت رجارد برتون و پیتراوتول
ناز ۵ - پیشوند اشتراک - تا زمانی که - بار و اسباب
سفر و منزلت - دلستکی - پدر پدر ۶ - بالا و بلندی -
روی برگرداندن - آشوب طلب و در ضمن نام کتابی
از جک لندن - تکان و جنبش ۷ - تخت پادشاهی -
درمان کردن - حشرهای که دشمن پارچه‌های پشمی و
ابریشمی است - خوار و ناتوان - درخت میوه‌داری
که روغن هسته آن مصرف طبی دارد - حرف نفی
در عربی ۸ - مشروبات الکلی انسان را چنین میکند -
نقله تلافی دو شلع مجاور یک شکل - کرشمه -
دو تایش یکی است ۹ - گلی که معمولا برنگهای زرد ،

افقی:

۲۹	۲۸	۲۷	۲۶	۲۵	۲۴	۲۳	۲۲	۲۱	۲۰	۱۹	۱۸	۱۷	۱۶	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱		
				*										*											*					
					*								*								*									
			*		*			*		*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*
		*		*		*		*		*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*
	*			*		*		*		*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*
		*		*		*		*		*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*
			*		*		*		*		*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*
	*			*		*		*		*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*
		*		*		*		*		*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*
			*		*		*		*		*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*
				*		*		*		*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*
				*		*		*		*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*

حل جدول شماره قبل

۲۹	۲۸	۲۷	۲۶	۲۵	۲۴	۲۳	۲۲	۲۱	۲۰	۱۹	۱۸	۱۷	۱۶	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱		
				*										*											*					
				*				*		*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*
		*		*		*		*		*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*
			*		*		*		*		*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*
	*			*		*		*		*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*
		*		*		*		*		*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*
			*		*		*		*		*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*
				*		*		*		*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*
				*		*		*		*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*	*

رود بزرگ آسیایی که از مرتفعات شرقی فلات ایران
سرچشمه میگیرد و بدریای آرال میریزد ۱۴ -
پایان - کتاب جمع شده - برتر از گوهر آمد پدید -
صنعتی ۱۳ - یادداشت - رود لاجورد - میوه ۱۴ -
از بزرگترین رودهای اروپا که سرچشمه آن در جنوب
آلمان و ممب آن در دریای سیاه است - قطعه فلزی
که حالت ارتجاعی دارد - لوله‌ای که گلو و حنجره
را به معده اتصال داده و محل عبور غذا از حلق به
معده است ۱۵ - قسمت بازیکی که در شکاف چوب و
غیره می‌رود - جنس لطیف - عدد اول ۱۶ - فرو
مایه - بعضی از جوانان امروزی بظلمت فکر می‌کنند که
پدر و مادرشان چنین هستند - مردم ۱۷ - علامت نفی
در اول کلمات - از خوش خط و خالی بیشتر باید
ترسید - مرغ می‌رود ۱۸ - از حیوانات عظیم الجثت

بارنجی ، قرمز و گاهی نیز دو رنگ دیده میشود -
بطور موقت چیزی را از کسی گرفتن - نیستی و
ناپودی - یکنوع پارچه ابریشمی - از مظاهر بیشموری
۱۰ - نغمه پرداز - مهربانی کردن از روی محبت و
علاقه - دارویی که برای بهبود روی زخم می‌کنند
روشن‌سیر ۱۱ - شکوه - شخصی که بخاطر پول
کار میکند - خط آهن - آتش - پایه و اساس ۱۲ -
گریبان - خزینه قرن بیستم - قوت لایموت - قرش -
از حشرات مومنی - آبدار ۱۳ - از حروف نفی - حمامی
معروف - شکل - هر کسی بوسیله آن شناخته میشود -
یازداشتن - تهی دست و بی‌توانا ۱۴ - پروردگار - ستارگان
مکر و حيله - بزرگداشت - هدیه فراوان ۱۵ -
بیست و یکمین پادشاه ساسانی - معشوقه دیوانه ۱ -
بزرگترین شاعر قرن هفتم - نام دیگر آل جلایر .

گنم تاريك . و انبار شد . دو
تاريك . روبرو هستي ، از تاريك روبرو ،
بر من كه خاكيم ، بر من كه خالي م .
شانه‌های كودك ، وقتي كه مي‌لرزد ،
نام مرا مي‌گويد . از دست ، از زياترين ،
شكل مي‌گيرم . اما گنگم . نامي از گنگ
دارم . سكوتی از شب . مي‌توانيد بر شب
كلامي زياتر بيفزاييد ؟
حد خير گيم . نام توانا . تاريك .
تمام نمي‌شوم . قولی سادهام . خلاصه
نمي‌شوم . ادامه‌ام از چشمان تو زيبا
ترست . گنگيم از مژه‌ها سرشارتر .
من از دستم ، دست . از سرزمين حكمتانه
با تو مي‌گويم .

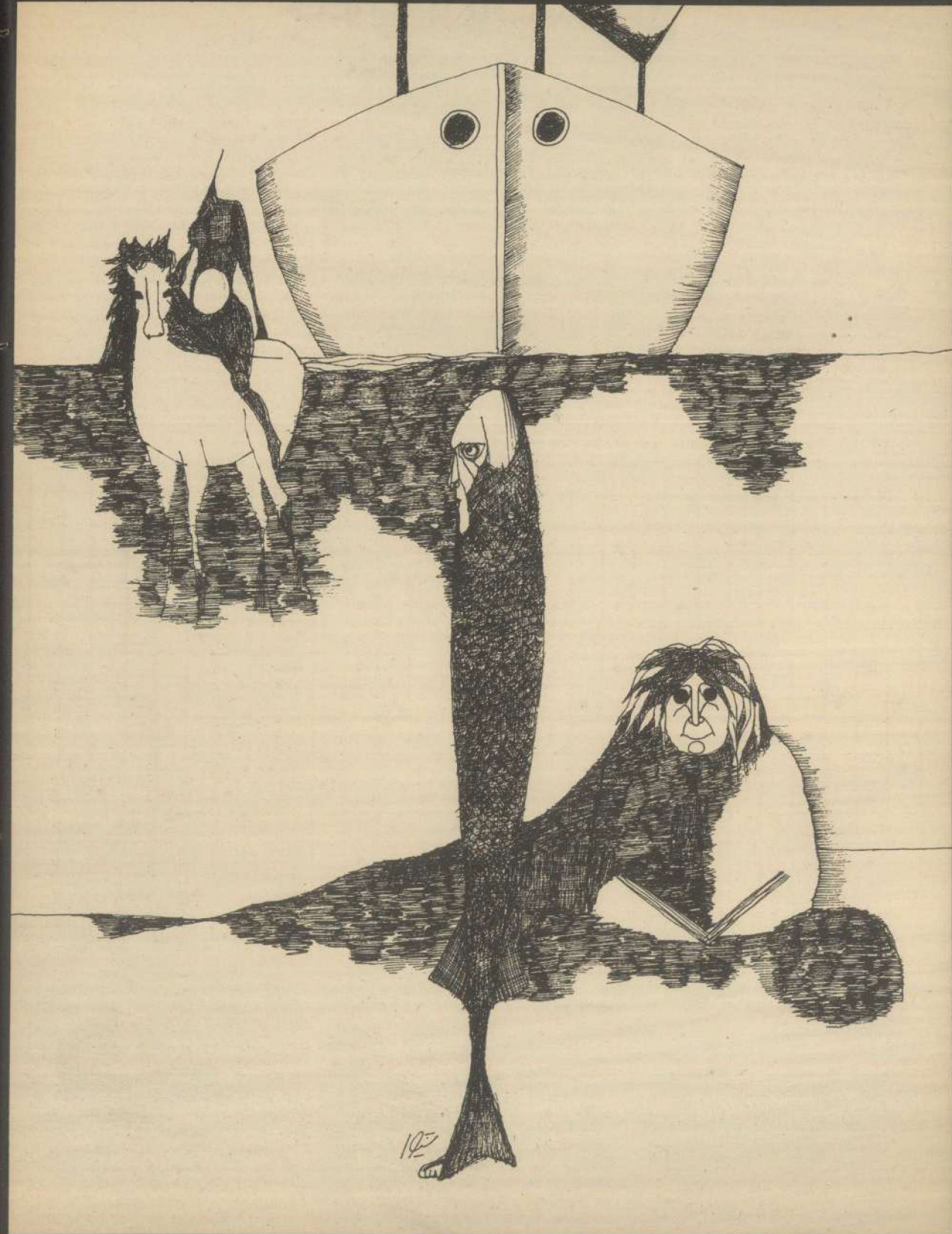


بازار خوبی دارد هنوز ، نه ؟
به صف منتظرند . و همیشه آن دست
عزیز که پیدا نیست ، برای خانه‌ها
تقسیم می‌کند . هر جا چشمه‌ای هست ، از
این صف ، می‌خواهد . هر جا خانه‌ای
گلی هست ، از این صف می‌خواهد .
همه‌ی دست‌های برهنه ، او را خواهند
یافت .
گنگ بزرگوار سرزمین ما را .
ظرفی برای آب .
آب . انسان - خاك . كوزه -
خاك . كوزه . آب . خاك . انسان .
آب ، آب ظرفی شریف . نامی سزاوارتر
از تشنگی ، كوزه آبا نیست .



كوزه‌ی اول - كجا مي‌رويم ؟
كوزه‌ی سوم - کدام دست ما را
خواهد يافت ؟
كوزه‌ی اول - كي شكسته سي
شويم ؟





مسلول در اسکله

داستان کوتاه ایرانی
از عدنان غریفی

رنگ زدن بدنه‌ی يك كشتی برای آدمی مثل من کار ساده‌ی نیست . مخصوصا که حسابی تنها شده بودم . وقتی که توی بیمارستان بودم و مادرم ، که آخرین بازمانده‌ی خانواده‌ی ماست ، بدیدم آمد فکر میکردم که زنده ماندن من حتی است . مسئله‌ی انقراض مطرح بود . مادرم شوهر نداشت . اولین و آخرین فرزندش ، که من باشم ، مسلول شده بود . پیش از آنکه مسلول بشوم او مرا رها کرده بود . نه اینکه دوستم نداشت . نه . فقط برای اینکه بنشیند و بنویسد ، نمیدانم آن کتاب را چه کسی بپاردم داده بود که وقتی آنرا خواند نشست و حسابی گریه کرد و بمن گفت :

« پسرم . دیگه پیش من نیا . من میخوام از فردا بنشینم و بنویسم . نمیدونم چرا . اما باید بنویسم و همه‌ی اون چیزایی که تو کلام هستی بگم . چون ، میدونی که خانواده‌ی ما داره منقرض میشه . آخرین فرد خانواده‌ی پدربود خودش بود و آخرین فرد خانواده‌ی من ، خودم ... و آخرین فرد خانواده‌ی ما هم تویی که میدونی ... میدونی که مسلولی . پس تقریبا هیچی نمیتونه مارو نکرده . هیچی . جز همون چیزایی که من باید بنویسم . »

میدانستم که داشت بمن میگفت که تو مسلولی و بهمین زودبها میروی . اگر بگویم که توی بیمارستان سعی کردم زنده بمانم منقرض هستم . من میدیدم که دارم می‌میرم و خانواده‌ی ما هم دارد منقرض میشود . پس بهتر همان بود که فرار میکردم . اگر مسلول باشی ، شب خیابان سردتر از همیشه است . به‌یوست بدنت نگاه میکنی . رنگ پریده‌ست . هوا پاک است و دلت میخواهد نفس بکشی . نفس عمیق که میکنی پسر فرقی مینمائی .

آب شط آرام بود و من که دلم میخواست مثل گلشته پیراهنم را بیکاره از تن درآورم و بگویم پرتاب کنم و توی آب بیوم ، بیاد آوردم که مسلولم . آب برای مسلولها سردتر است . از پله‌ها پائین رفتم و سر انگشتانم را توی آب فرو بردم . سرد بود . نمیتوانستم روی زمین بنشینم . زود خسته میشدم . تمام گشت تنم آب شده بود و اگر ، حتی برای چند لحظه ، بجالی تکیه میدادم ، بدتم لمس میشد و باید مالشش میدادم تا باز خوب شود .

چطور میشد یادمی که میدانم سش کم است ، پدرش مرده ، مادرم هم دارد می‌میرد گفت که به‌بیشتر مرگ نزدیک من آماده بودم که بمیرم ، اما در عوض من توانستم مثل گلشته شنا کنم . میخواستم تمام آن چیزهای گلشته تکرار شوند . من خواستم باران تند بیارد ، روی شط بیارد و من دیگر آن برق وحشت‌آور سطح آرام آب را نبینم ، سامنه‌ای توی باران بجوم ، و برعشق‌های روماتیک از دست رفته‌ام گریه کنم . بجوم ، مست ، و گریه کنم . و بعد خودم را ، همانطور که با تمام لباسهایم - توی شط بیندازم و زیر آب بکشم آنها را از تن بدر آورم ، و همچنانکه يك ماهی کوچک بدهان گرفته‌ام ، برهنه بر ساحل بیایم .

توی آب می‌رم . لرزش از پلکهای چشم شروع میشود ، دستم را روی سینه‌ام

میکلامم و زیر آب سرفه میکنم . آب از سوراخهای بینی به‌ریه‌هام می‌رود ، برسمت دست و پا می‌زنم و خود را بساحلی که بسیار نزدیک من است میرسانم . بدهانم هیچ‌ماهی کوچکی نیست . روی شنا ، در شب ، مثل لاشه‌ی ، دواز میکنم ، به نفس می‌افتم ، سرفه میکنم ، و بعد که راحت شدم ، من نشستم و زانوهایم را در بغل می‌گیرم و بر قدرت از دست رفته‌ام می‌گیرم .

میدانم چیزی بصبیح نمانده ، میدانم اگر بلند شوم و ریه پشت پنجره‌ی مادرم بروم ، باز هم صدای تنه‌ای او را میشنوم که در آغاز فصل اولین کتابی که فرار است بنویسد گیر کرده و همه‌اش آن جمله‌ی اول را تکرار میکند :

در شهری که ما زندگی میکنم ، روزی ، اسبی ، زخم خورده آمد ، نوزی دهانش دسته‌ی علف و گلشهای نوگی دوشت بود ، میگویند روزی بر پشت این اسب سواری بوده که اکنون در مرده‌شویشانه‌ی بسل مبتلاست

و ... و میدانم این جمله‌ی اول را همچنان تکرار میکند و تکرار میکند .

هوای شب همیشه برای مسلول سردتر است . بلند میشوم و دو شب سفر کوتاه‌خودم را ، زیر دندانهای تپه‌ی تمام این ماهیهای وحشتناک و کوسه‌هایی که برای مسخری من سر از آب بیرون آورده‌اند و زیر نور ستاره‌های صبحگاهی دندانهایشان برق می‌زند ، شروع میکنم .

صدای مادرم آرام است اما من از همین فاصله صدای او را از پشت نمیدانم کدام پنجره میشنوم . گیم . درد سینه‌ام شروع شده و لك سرفه‌های من سکوت سرشار از گزرها را می‌شکند . گزرها با من کاری ندارند . چونکه میدانند مسلولم .

کنار پنجره‌ی اطاق مادرم هستم . خانه‌ی ما يك خانه‌ی قدیمی است که حتی مارها هم در آن راحتند . میتوانم گیسوان و چشمهای مادرم را تصور کنم . میتوانم صدای او را تصور کنم . در خانه‌ی ما باز است . هلش میدهم . داخل میشوم و چند موش بزرگ از جلوی پاهایم با جیرجیر وحشتناک فرار می‌کنند . مادرم ساکت میشود . میدانم او همیشه به‌پریش موزون صدای موشها معتاد است و حرکت مار وحشتناک خانه‌ی ما ، در پسوی چندلها و دوز گنجه‌های پر از ظروف تفره‌ی بی‌مصرف ، برای او یادی است . باز صدای او را میشنوم :

« که اکنون در مرده‌شویشانه‌ی بسل مبتلاست و ... »
ریتیم بکتواخت عشق‌بازی موشها به‌دوام خود ادامه میدهد . در حجره‌ی مادرم نیمه باز است و شقایقی از نور سرد ستاره‌های صبحگاهی بدون من‌ناید و مادرم پشت منقل و روشی خودش نشستست و دارد با قلم نشینش آن جمله را تکرار میکند و زیر لب میخواند . گیسوان سفیدش باز است و زیر سایه‌ی مژگانش ، آن دو نظره اشک‌آویخته ، در تردید همیشگی سقوط و ماندن ، مانده‌اند . میخواهم در را فشار دهم و داخل شوم که صدای مادرم را میشنوم :

« پسرم ، بهتره داخل نشی ، برو ، برو ، برو بدنه‌ی کشتی‌رو رنگ بزن . خوب کردی از مریض‌خونه فرار کردی ، برو سرفه‌ی صاف وایسا ، مثل همه کارگرا . تو اگر بری و تو صاف وایسی ، اجیرت میکنم ، برو بدنه‌ی

کشتی‌هارو رنگ بزن ، سیرشون کن ، خیال میکنم بعد از اون بنونم کتابمو نوم‌کنم . » مثل اینکه دیگه چیزی برام نمانده جز اینکه باسکله بروم و کارکنم . حتی مادر هم مرا از خودش می‌راند . من چیزی از مادرم نمی‌خواستم . فقط می‌خواستم لباسهایم را عوض کنم و از او بخواهم روی سینه‌ام از آن مرهمهای هندی که انگار سینه‌ی آدم را نرم میکند بمالد . لطفش میبایست و به چندلها‌ی که زیر نور ستاره‌های صبحگاهی برق می‌زنند نگاه می‌کنم و آن ستون خالی لغزان را که دور حجره‌ی مادرم مثل حلقه‌ی بسته حلقه زده است و همیشه در حرکت کتف خود آن تغییر شوش را توی هوای معطر اطاق مادرم خالی میکند می‌بینم .

سرم را پائین میاندازم . سرفه‌ام می‌گیرد . دستم را جلوی دهانم می‌گیرم و سرفه‌ام را باز توی سینه‌ام خالی میکنم تا ذهن مادرم متشوش نشود ، تا راهی برای اسب زخمیش بیابم تا یکی از درهای دور خانه‌ی ما که به‌سرداب منتهی‌میشود داخل میشوم | خانه‌ی ما از همه سوپی در دارد . خانه‌ی ما ، روزی که جدم ، پدر مادرم ، هنوز زنده بود ، حسینیه بود ، صبحهای ماه محرم مردهای جوان که موشهای بلند داشتند در آن سینه می‌زدند و شبها وقتی که ستاره‌ها درخشانند بالبح بزرگ جدم ، ده‌ها دختر نقاب پوش عرب از صحرای دور دست می‌آمدند . گیسوانشان را باز میکردند برهنه برهنه میشدند . در حلقه‌ی مسدود می‌نشستند و آهسته آهسته بر تابلوت‌خالی بزرگ و سیاهی که وسط حلقه‌ی آنها بود توجه می‌خواندند . گاهی به‌ستاره‌ها هم نگاه میکردند ، بعد نزدیک صبح از همین سردابی که من حالا دارم می‌روم ، پائین میرفتند و از زیر آب خودشان را به لنگی که مثل يك گروس مرده روی آب سیاه آرام نشسته و با موج آهسته تکان می‌خورد می‌رساندند و باز به صحراهای اطراف می‌رفتند و نان می‌بخشند و با اسبها را تسلیم می‌دادند با شمر تمزیه می‌سرودند .

به‌دو بچه‌ی که پشت شیشه‌های آن آب سبز نهر دارد تکان می‌خورم نزدیک میشوم . فراموش کرده‌ام که مسلولم . اگر از آنجا میرفتم و از زیر آب و از نهر خودم را به دهانه‌ی شط میرساندم مسلما خفه میشدم و آدمهای آنسوی آب ، شاید روزی ، جسد مرا ورم کرده برآب میدیدند .

بچیدم و همچنانکه می‌خواستم از پله‌های سرداب بالا روم صدای گریه‌ی آرامی شنیدم ، بیابای سرم نگاه کردم ، سقف کوتاه سرداب بود و ستاره‌های صبحگاهی نبودند و سقف ، سیاه بود ، با موجودات ریز پولکی که جیرجیر میکردند . صدای گریه را هنوز میشنوم . عقب عقب از پله‌ها پائین رفتم ، بطرف صدا رفتم ، آن گوشه دختری نشسته ، گیسوانش را باز کرده با حلقه‌ی دستها که زانو‌ها را روی سینه گرفته ، سرش را بین زانوهایش گذاشته بود و داشت گریه میکرد و من میدیدم که شاه‌هاش می‌لرزیدند .

میگویم « چرا گریه میکنی ؟ »
میگوید : « منو گذاشتن و رفتن . »
میگویم « کن‌ها ! »
سرش را از روی زانوهایش بر میدارد ، مژه‌های بلند سیاهش را از هم باز میکند و من چشمهای درشت سرخ ورم‌کرده‌اش را می‌بینم .
میگوید « همونا ، همونا که باهاشون

نتایج مسابقه دوچرخه سواری و جام جوانمردی مجله تماشا

● وقتی دوچرخه شاهچراپی پنجر شد، جمال حسینی، در میسان بهت همگان، دوچرخه اش را با جوانمردی در اختیار او گذاشت و به این ترتیب خودش از دور مسابقه عقب افتاد.

از: عبدالستار دلدار



تقی خان خداوند نفر دوم رده بندی زمانی



خسرو حق گشا برنده مرحله اول تعقیبی انفرادی جام تماشا و نفر سوم رده بندی پیراهن سبز تلویزیون ملی ایران

● جمال حسینی نفر آخر شد، یکه و تنها تا خط پایان مسابقه رکاب می زد و وقتی روی خط رسید دستهای خود را به نشانه شادی بلند کرد. عدیمی از این کار او تعجب کردند، اما دوچرخه سواران و به ویژه شاهچراپی خوب میدانستند که قهرمان واقعی جمال حسینی است.

دانشند که قهرمان واقعی جمال حسینی است. در این لحظه مربی تیم اصفهان او را در آغوش کشید و غرق بوسه اش کرد و مرتب می گفت: «اگر فداکاری تو نبود، تیم ما شکست می خورد». و آنکه دوچرخه سواران جمال حسینی را روی دوش بلند کردند. زیرا در مسابقه ای که هر شرکت کننده می منتظر است - تا از حوادثی که پیش می آید حد اکثر استفاده را ببرد، چنین مردانگی و گذشتی از یک دوچرخه سوار ستودنی است.

همه از حسینی خواهش می کردند. مرحله مشکل کوهستان روز پنجم به آغاز شد و یکی از جایزدهای مجله تماشا در این مرحله به فرد آخر تعلق گرفت، بخاطر استقامت و پایداریش و در نتیجه ادامه مسابقه تا خط پایان. حسن فرد دوچرخه سوار تهرانی با فاصله ای زیاد دیگران را پشت سر گذاشت و در ساعت ۱۳ و ۳۰ دقیقه به اتمام هاشم یعنی خط پایان مسابقه رسید و دیگران تا نیم ساعت بعد از او رسیدند، اما از جمال حسینی خبری نبود. پس از مدتی یک موتورسوار اطلاع داد که او در حالیکه از خستگی در حال ضعف است و نزدیکی های پلور دیده شده است. و اضافه کرد که او هر چند متری که رکاب میزند، از دوچرخه پیاده میشود و پس از اندکی استراحت به راه خود ادامه میدهد. مسئولان مسابقه بوسیله پی سی به ماشین پلیسی که برای محافظت از حسینی جلو او حرکت می کرد اطلاع دادند که حسینی را با ماشین به خط پایان برسانند. لحظه ای بعد خبر دادند که او بهیچوجه حاضر به قطع مسابقه نیست و میگوید تا پایان ادامه خواهیم داد. ساعت در حدود ۳ بعد از ظهر بود و هنوز از جمال حسینی خبری نبود. سرانجام پی سی ماشین پلیس کسب تکلیف کرد و تاکید کرد که سرنشینان ماشین پلیس آمبولانس و جیب حامل طوقه از گرسنگی دیگر قادر به همراهی حسینی نیستند. و افزودند که الان نزدیک پلور هستند و جمال حسینی دوچرخه سوار اصفهانی به قهقهه خانی برای صرف دیدنی رفته و آنها را نیز به نهار دعوت کرده است.

رئیس فدراسیون دوچرخه سواری در حالیکه از تعجب حیران مانده بود گفت که وسایل پنجر گیری و طوقه دوچرخه در اختیار حسینی بگذارند و بقیه از جمله ماشین آمبولانس، جیب و

ملما تا رسیدن سرپرست تیم اصفهان و ترمیم دوچرخه حداقل به زمانی در حدود سه دقیقه احتیاج بود. این تاخیر سبب میشد مجتبی شاهچراپی از گروه اول عقب میماند و وضع خوب خود را هم در جدول مسابقات از دست میداد.

با شنیدن خبر پنجر شدن دوچرخه شاهچراپی، در گروه صدر همهمه ای افتاد و رقبا شاهچراپی در صدد بودند از این فرصت استفاده کنند و او را عقب بگذارند. شاهچراپی در حالیکه با دوچرخه پنجر و روی طوقه رکاب میزد حاضر نبود از دوچرخه پایین بیاید و در همان حالت دسته اول را تعقیب می کرد و مرتب فریاد میزد: «طوقه... طوقه...». اما صدای او بگوش کسی جز دوچرخه سواران نمی رسید. در همین موقع جمال حسینی دوچرخه سوار اصفهانی خودش را به شاهچراپی رسانید و در میان بهت و حیرت همگان به شاهچراپی گفت: «بیا سوار دوچرخه من بشو».

برق شادی در چشمان شاهچراپی درخشید، اما دلش نمیخواست شادی حسینی را از او بگیرد، زیرا حسینی برای اولین بار بود که با گروه اول رکاب میزد و میتوانست در موقع بازگشت به دوستانش بگوید من همیشه آخر نیومدم بلکه در مرحله راسر - بابلر با گروه صدر به خط پایان رسیدم، اما حسینی اصرار می کرد که حتما شاهچراپی سوار دوچرخه او شود. پھر صورت جای تعارف نبود و وقت تنگ بود. شاهچراپی سوار دوچرخه حسینی شد و حسینی یا دوچرخه پنجر در کنار جاده به انتظار ماند. مدتی گذشت تا سرپرست تیم اصفهان به او رسید و حسینی را که در آن وضع دید که عیبانی شد و گفت: «دلمان خوش بود که تو امروز با گروه صدر رکاب میزنی و وضع تیم اصفهان را در جدول مسابقه بهبود میبخشی، اما باز هم آخر میشوی».

حسینی چیزی در این باره به مربی خود نگفت و وقتی مشغول تعویض لاستیک او بودند تمام دوچرخه سواران با سرعت از کنار او گذشتند، حتی مربیش؛ زیرا برای مربی نفرات جلو مطرح بودند نه حسینی که نفر آخر بود. جمال حسینی یکه و تنها تا خط پایان مسابقه رکاب میزد و وقتی روی خط رسید به مانند قهرمانان فاتح دستان خود را به نشانه شادی بلند کرد. عدیمی از عمل او تعجب کردند، اما دوچرخه سواران و به ویژه شاهچراپی خوب می

● طی ضیافتی، جام جوانمردی مجله تماشا به جمال حسینی داده شد. حسینی گرچه در این مسابقه آخر شد، در مسابقه مردانگی و استقامت مقام اول را به دست آورد.

باید مردانگی و از خود گذشتگی در خون افراد باشد، و گرنه بهیچوجه نمیتوان آن را بطور مصنوعی آفرید. خبلی مواظبت کردیم که کبریت خاموش نشد و کار خوب رو به راه شد. ژان، چون سیگار مال او بود اول شروع کرد، پاک میزد و خبلی سرو صدا می آورد و خبلی دود درست شد. این کار ژان رو به سرفه انداخت و سیگارو رد کرد به من. منم پاک زدم و باید بگم که به نظرم چندون خوب نیومد و منم به سرفه انداخت. ژان گفت: تو بلد نیستی، نیکاکن! و سیگاروازم گرفت و سعی کرد که دودشو از مناش در بیاره. و این کار سخت به سرفه اش انداخت. منم امتحان کردم و بهتر تو شدم ولی دودش چشماموزد. حسایی خنده منون گرفته بود.

همینجوری سیگارو به هم رد می کردیم که ژان گفت: «به چوریم شده، دیگه گشتم نیست، ژان رنگش سبز شده بود، و بعدش، بعد از خنده دار ناخوش شد. سیگارو انداختم دور، منم

سرم می چرخید و به خورده دلم می خواست گریه کنم. ژان گفت: «منم بر می گردم پیش مامانم و دلشو گرفت و رفت. خیال می کنم امشب شیرینی میوه ای نخوره». منم برگشتم خونه. اوضاع خیلی خوب نبود. بابا توی سالن نشسته بود و پیپ می کشید، مامان کار می یافت و منم ناخوش شده بودم. مامان خیلی نگران بود، ازم پرسید چاهم شده، منم گفتم: از دوده، ولی تو تنگم قضیه سیگار برگ رو برات تعریف کنم چون همونجور ناخوش احوال بودم. مامان با بابا گفت: «می بینی، همیشه بهت گفتم که این پیپ آمو ناخوش می کنه! و از اون وقتی که من سیگار برگ کشیدم دیگه بابا حق نداره تو خونه بیب بکنه».

قوطی کسرو، گریه، مخصوصاً، مخصوصاً به ماشین! البته به ماشین گفته، نه چرخ داره نه موتور، نه در، ولی ماتوش حسایی کیف می کشیم، صدای ماشین رو در می آریم، اتوبوسی بازی می کشیم: دینگ، دینگ... آخر خط... تکمیل. عالیه!

ژان گفت: «بریم تو ماشین بکشیم، رفتیم توش و وقتی نشستیم، فریاد صدای بابا مزای کرد، مثل صدای بابا بزرگه توخو؟ مامان بزرگه که مامان بزرگه نمی خواد درستش کنه چون همینجوری اونو به یاد پاییز زگی مندازه. ژان ته سیگارو گاز زد و تفس کرد. بهم گفت که تو یه فیلم دزدبازی دیده که اینجوری می کردن. بعدش خبلی مواظبت کردیم که کبریت خاموش نشد و کار خوب رو به راه شد. ژان، چون سیگار مال او بود اول شروع کرد، پاک میزد و خبلی سرو صدا می آورد و خبلی دود درست شد. این کار ژان رو به سرفه انداخت و سیگارو رد کرد به من. منم پاک زدم و باید بگم که به نظرم چندون خوب نیومد و منم به سرفه انداخت. ژان گفت: تو بلد نیستی، نیکاکن! و سیگاروازم گرفت و سعی کرد که دودشو از مناش در بیاره. و این کار سخت به سرفه اش انداخت. منم امتحان کردم و بهتر تو شدم ولی دودش چشماموزد. حسایی خنده منون گرفته بود.

همینجوری سیگارو به هم رد می کردیم که ژان گفت: «به چوریم شده، دیگه گشتم نیست، ژان رنگش سبز شده بود، و بعدش، بعد از خنده دار ناخوش شد. سیگارو انداختم دور، منم



سرم می چرخید و به خورده دلم می خواست گریه کنم. ژان گفت: «منم بر می گردم پیش مامانم و دلشو گرفت و رفت. خیال می کنم امشب شیرینی میوه ای نخوره». منم برگشتم خونه. اوضاع خیلی خوب نبود. بابا توی سالن نشسته بود و پیپ می کشید، مامان کار می یافت و منم ناخوش شده بودم. مامان خیلی نگران بود، ازم پرسید چاهم شده، منم گفتم: از دوده، ولی تو تنگم قضیه سیگار برگ رو برات تعریف کنم چون همونجور ناخوش احوال بودم. مامان با بابا گفت: «می بینی، همیشه بهت گفتم که این پیپ آمو ناخوش می کنه! و از اون وقتی که من سیگار برگ کشیدم دیگه بابا حق نداره تو خونه بیب بکنه».

کرم کبریت بخرم به شرفی که ژان باهام به منازه سیگار فروشی بیاد چون به خورده می ترسیدم که تنهایی اونجا برم. رفتیم تو سیگار فروشی و خانومه ازمون پرسید: «چی می خواسین کوچولوی من؟» من گفتم: «کبریت». ژان گفت: «برای باباهامون می خوام» اما این زرنگی نبود چون خانومه شک کرد و گفت که ما نباید با کبریت بازی کنیم، اون به ما کبریت نمی فروشه و ما شیطون هستیم. من از یه دقه پیش که بهمون گفتم «کوچولوی من» بیشتر خوش می اومدم.

از سیگار فروشی بیرون اومدیم و حسایی ناراحت بودیم. سیگار برگ کشیدن وقتی آدم کوچولو باشه کار سختیه! ژان گفت: «من به سر عمویی دارم که پیشاهنگ به نظرم بهش یاد دادن که از مالیدن دوتایه که خوب به همدیگه آتیش درست کنه. اگه پیشاهنگ بودیم می دونستیم که برای سیگار کشیدن چی کار کنیم. من نمی دونستم که این جور چیزارو به پیشاهنگ یاد بدن اما هرچی هم که ژان تعریف می کنه نباید یاور کرد. من که هیچوقت ندیدم به پیشاهنگ سیگار برگ بکنه».

به ژان گفتم: «از سیگار برگ تو دیگه خسته شدم، من برمی گردم خونه». ژان گفت: «آره از طرف دیگه منم داره گشتم می شه منم خوام برای عسرونه دیر برم، امروز شیرینی می خورم، بین هم پولی جمع کنیم. ژان عصبانی شد و گفت که اون سیگارو سهم گذاشته و حق اینکه من کبریت رو بخرم. اما ژان بهم گفت که نظم رو از پول ندادی؟ ژان گفت: «نه، اونو تو کتوی میز تحریر بابام پیدا کردم و چون بابام سیگار برگ نمی کنه. این ضرری بهش نمی زنه و اون هیچوقت نمی بینه که دیگه سیگار کشه. من گفتم: اونجا نیست. من گفتم: اگه تو برای سیگار برگ پول ندادی دللی نداره که من برای کبریت پول بدم. بالاخره من قبول

یادش رفت. برای اینکه ژان به شیرینی میوه ای یادش بره باید خبلی ذوق زده بشه. ژان داد زد: «زود بریم تو زمین خرابه»

من سیگار می کشم

از مجموعه نیکاکو چولو اثر گوسینی کاریکاتورها از سامیه

دویدیم و از فرده، اونجایی که به تخته اش افتاده بود گنشتیم. زمین خرابه خبلی عالیه، ما بیشتر وقتا برای بازی می ریم اونجا. همه چی توش هست، علف، گل و خفاک، تیکه سنگ، صندلی کهنه،

ژان بهم گفت: «می بینی که به هر حال واسه اینکه کلکی دستمون نیاد، به جای قائم می کشیم که با خیال راحت سیگار بکشیم». من پیشاهنگ کرم که بریم تو زمین ساختنای که نزدیک خونه منومه بابام هیچوقت اونجا نمی آد. ژان گفت فکر خوبی و تازه می خواستم از زده ها بردم که بریم تو زمین، که ژان زد به پیشونیش و ازم پرسید: «تو کبریت داری؟» من گفتم نه. ژان گفت: «خوب، پس چهجوری این سیگار برگ رو بکشیم؟» من پیشاهنگ کرم که از یه آقایی تو خیابون آتیش بگیریم. قبلا دیده بودم که بابا این کارو می کنه و خبلی بازم منم، چون اون یکی آقایی سعی کنه فندکشو روشن کنه اما چون یاد می آد نمی تونه و بعد سیگارو می ده به بابا، و بابا نونک سیگارو می چسونه به نونک سیگار آقاهه و سیگار اون حسایی مجاله می شه و آقاهه چندون خوشش نمی آد. اما ژان بهم گفت که نظم رو از دست دادم و هیچوقت به آقایی بهما آتیش نمی ده چون ما خبلی کوچولوئیم. حیف، چه کیفی می کردم که سیگار به آقایی رو با سیگار برگ کهنه خودمون مجاله کنیم. گفتم «چطوره بریم از یه سیگار فروشی کبریت بخریم؟» ژان پرسید: «پول داری؟» من گفتم که می تونم م ت آخر سال تو مدرسه که برای خانوم معلم کابو می خرم، بین هم پولی جمع کنیم. ژان عصبانی شد و گفت که اون سیگارو سهم گذاشته و حق اینکه من کبریت رو بخرم. اما ژان بهم گفت که نظم رو از پول ندادی؟ ژان گفت: «نه، اونو تو کتوی میز تحریر بابام پیدا کردم و چون بابام سیگار برگ نمی کنه. این ضرری بهش نمی زنه و اون هیچوقت نمی بینه که دیگه سیگار کشه. من گفتم: اونجا نیست. من گفتم: اگه تو برای سیگار برگ پول ندادی دللی نداره که من برای کبریت پول بدم. بالاخره من قبول

توی باغچه بودم و هیچ کاری نمی کردم که ژان اومد و ازم پرسید که چی کار می کنم و جوابش دادم: «هیچی». اونوقت، ژان بهم گفت: «با من بیا، یه چیزی دارم که نشوفا بدم، حسایی می خندیم». من فوری دنبال ژان راه افتادم، مادواتایی باهم خوب تفریح می کشیم. ژان، نمی دونم بهتون بگم یا نه، همون رفیقمه که خبلی چاقه و دائم چیز می خوره. اما اون موقع چیزی نمی خورد، دستاش تو جیبش بود و موقعی که تو خیابون راه می رفتیم. پشت سرشو نیکاکو می کرد انگار که می خواس بیینه کسی دنبالون هست یا نه. ازش پرسیدم: «چی چی می خوای نشون بدی؟» اون گفت: «هنوز وقتش نشده». بالاخره وقتی گوشه خیابونو دور زدیم ژان از جیبش یه سیگار برگ کهنه



در آورد و بهم گفت: «نیکاکن، این راسیبه نه شکلاتی! راسی شکلاتی نبود، تازه لازم نبود که اینو بگه، چون اگه شکلاتی بود، نشون من نمی دادمش، خودش می خوردش». منم به خوردن واخوردم، ژان بهم گفته بود که حسایی می خندیم. ازش پرسیدم: «خوب، حالا با این سیگار برگ چی کار کنیم؟» ژان جواب داد: «چسوالی! خوب می کشمش دیگه!» من خبلی مطمئن نبودم که کشیدن سیگار برگ فکر خوبی باشه، و بعدش، حس می کردم که مامان و بابا خوششون نمی آد.

ولی ژان ازم پرسید که مگه بابا و مامانم سیگار کشیدنو برام قدغن کردن. منم فکر کردم و باید بگم که بابا و مامان شاشی کشیدن روی دیوارای اتاقم، موقع مهمونی حرف زدن سر میز غذا وقتی که ازم چیزی نپرسیدن، وان حمو رو بر کردن برای اینکه با کشتی بازی کنم، شیرینی خوردن پیش از شام، در هارو محکم به هم زدن، انگشت تو دماغ کردن و حرفهای زشت زدن رو برام قدغن کردن، اما بابا و مامان هیچوقت سیگار کشیدنو برام ممنوع نکردن.





حسن فرد نفر اول رده بندی زمانی و رده بندی پیراهن سبز تلویزیون ملی ایران



غلامحسین کوهی نفر دوم رده بندی پیراهن سبز تلویزیون ملی ایران و نفر سوم رده بندی زمانی



جمال حسینی برنده جام جوانمردی و استقامت مرحله کوهستان

پلیس برای صرف نهار او را رهاکنند و تأکید کرد که حتماً به او بگویند ادامه مسابقه نتیجه‌ی برای او ندارد و بهتر است با اتومبیل به‌خط پایان بیاید. اما جواب حسینی چون گذشته بود: «من تا آخر مسابقه ادامه میدهم».

ساعت نزدیک به چهار بعد ازظهر بود که خبر دادند حسینی نزدیک آبعلی است. تمام بچه‌ها جلو مهمانخانه صف کشیدند.

جمال حسینی از دور پیدا شد در حالیکه یک طوفان روی دوش و مقداری وسایل تعمیر دوچرخه در جیب پیراهن خود داشت، در میان فریاد شادی بچه‌ها از دوچرخه پیاده شد.

همان موقع از حسینی پرسیدیم: «چرا اینهمه دیر آمدی».

در حالیکه می‌خندید گفت: «من از همه دوچرخه‌سواران پیرتر هستم. ۳۰ سالگی را پشت سر گذاشتم و دیگر چون جوان‌ها نمی‌توانم سرحالتی از کوهستان بگذرم، اما خوشحال هستم که بالاخره فردا میتوانم همراه دوچرخه سواران تا تهران رکاب بزنم، چون اگر میخواستم حرف دیگران را گوش کنم مسلماً این سعادت را از دست می‌دادم.»

در مرحله آبعلی - تهران نیز جمال حسینی، دوچرخه‌سوار اسفهان، به‌تمام آخر رسید، اما باز خوشحال بود که مردانه تا آخر مسابقه رکاب زده است و ثابت کرد هم جوانمرد است و هم مقاوم، یعنی همان کسی است که مجله تماشا برای پیدا کردن او جایزه گذاشته بود و ثابت کرد شایسته کسب جام جوانمردی مجله تماشا است.

طی ضیافتی شهردار تهران جام جوانمردی مجله تماشا را به جمال حسینی داد. حسینی گرچه در این مسابقه آخر شد، در مسابقه مردانگی و استقامت مقام اول را بدست آورد.

جایزه دوم تماشا که برای قهرمان مرحله تعقیبی انفرادی (تام-تریبل) تعیین شده بود به خسرو حق‌گشا تعلق گرفت.

حادثه قزوین گروه رهبرتاژ تلویزیون ملی ایران مرکب از سه تن بود. حسین خدائی فرد (فیلمبردار)، محمد یکت‌زاده (راننده) و من بعنوان گوینده. ما در تمام مسیر ۹۱۲ کیلومتری مسابقه، دوچرخه سواران را تعقیب می‌کردیم.

در ۴۰ کیلومتری قزوین، گروه صدر تصمیم به سبقت بیشتر گرفت که در نتیجه بر اثر سرعت زیاد بیش از ۱۰ دوچرخه‌سوار با هم تصادف کردند. جلیل منتصری و علی عزیزاده، دوچرخه سواران شیرازی سختی آسیب دیدند و هر دو در بیمارستان شیر و خورشید سرح قزوین بستری شدند و بسابقه ادامه ندادند.

حادثه دوم در خط پایان مسابقه رخ داد که منجر به مجروح شدن دو دوچرخه سوار شد، جریان از این قرار بود که در نزدیکی خط پایان محمدرحلی محمندی، دوچرخه‌سوار تبریزی، قصد جدا شدن از گروه داشت، و در چند صد متری خط پایان، منوچهر حق‌گشا برای

جلوگیری از پیشروی او جلو او پیچید. با این حرکت حق‌گشا، پنجه رکاب هر دو دوچرخه‌سوار در هم گیر کرد و هر دو زمین خوردند.

منوچهر حق‌گشا، پس از آنکه کمی روی زمین کشیده شد، به‌سخت سرعت زیاد، به ماشین تلویزیون (که در فاصله ۵۰ متری خط پایان و در منتهی‌الیه سمت راست برای فیلمبرداری از خط پایان بی‌حرکت ایستاده بود) برخورد کرد، اما هیچگونه آسیبی نندید. در حالیکه محمندی، دوچرخه سوار تبریزی، پس از زمین خوردن به حالت بی‌هوشی افتاد و راهی بیمارستان شد. منوچهر حق‌گشا بسابقه ادامه داد، اما محمندی به‌سخت آسیب فراوان چهار روز در بیمارستان بستری بود و سرانجام در رامسر به کاروان دوچرخه سواران پیوست.

تایم مراحل هشتگانه مرحله اول تهران قزوین ۱۴۰ کیلومتر.

۱ - خسرو حق‌گشا از تهران. ۲ - شاهچراغی از اسفهان ۳ - دلشاد از تهران. مرحله دوم قزوین - رشت ۱۸۰ کیلومتر.

۱ - حسن فرد از تهران ۲ - اسماعیل زینعلی از تهران ۳ - غلامحسین کوهی از تبریز. مرحله سوم رشت - بندر پهلوی ۴۰ کیلومتر.

۱ - خسرو حق‌گشا از تهران ۲ - حسن فرد از تهران ۳ - تقی‌خان‌خداوند از تهران. مرحله چهارم بندر پهلوی - رامسر ۱۵۳ کیلومتر.

۱ - مصطفی ربیع از مازندران. ۲ - خسرو حق‌گشا از تهران ۳ - غلامحسین کوهی از تبریز. مرحله پنجم رامسر - بابلسر ۱۵۸ کیلومتر.

۱ - علی ذبیحی از مازندران ۲ - تقی‌خان‌خداوند از تهران ۳ - بهروز رهبر از تبریز. مرحله ششم بابلسر - آبعلی ۱۵۹ کیلومتر.

۱ - حسن فرد از تهران ۲ - غلامحسین کوهی از تبریز ۳ - خسرو حق‌گشا از تهران. مرحله هفتم آبعلی - تهران ۴۵ کیلومتر.

۱ - غلامحسین کوهی از تبریز ۲ - خسرو حق‌گشا از تهران ۳ - مرتضی شاهچراغی از اسفهان. نتیجه کلی

۱ - حسن فرد از تهران ۲ - تقی‌خان‌خداوند از تهران ۳ - غلامحسین کوهی از تبریز ۴ - اسماعیل زینعلی از تهران ۵ - خسرو حق‌گشا از تهران ۶ - بهروز رهبر از تبریز. نتیجه تیمی

۱ - تیم تهران ۲ - تبریز ۳ - اسفهان ۴ - مازندران ۵ - شیراز ۶ - خوزستان. نتیجه رده‌بندی پیراهن سبز تلویزیون ملی ایران

تهیه و تنظیم از جهانگیر افشاری

مساله شطرنج شماره ۱۴

۸ مهره: Cc1 - Tc2 - Pa4 - Th4 - Re6 - Df6 - Fe7-Fg8

۱۲ مهره: Ce1-Pb3 - Dc3 Fd3 - Pb4 - Rc4 - Tg4 - Ca5 Pc5 - Pa6 - Ta7 F68

سفیدبازی را شروع و در دو حرکت سیاه را مات می‌کند

حل مساله شطرنج شماره ۱۳

سفید	سیاه
1 - Pd2-d4	1 - T x d4
2 - D - e2 ++ مات	
1 - Pg5 x F	1 - P g5 x F
2 - D - e2 ++ مات	
1 - R - d2	1 - R - d2
2 - D - e2 ++ مات	

سیاه در دو حرکت مات می‌شود.

علائم اختصاری مهره‌های شطرنج
P = پیاده F = فیل G = اسب R = شاه D = وزیر T = رخ

ممکن است در برنامه‌های تلویزیون‌ها تغییراتی در آخرین تحظات روی دهد. این گونه تغییرات قبلاً از تلویزیون‌ها اعلام خواهد شد.

برنامه تلویزیون ملی ایران

- برنامه اول - شبکه
- مراکز استان
- بندرعباس
- تبریز
- رشت
- رضائیه
- زاهدان
- کرمانشاه
- مشهد

- تلویزیون آموزشی
- تلویزیون آمریکا
- رادیو ایران
- رادیو F.M.I

از پنجشنبه ۱۵ مهرماه تا چهارشنبه ۲۱ مهرماه ۱۳۵۰

پنجشنبه ۱۵ مهرماه

بخش اول	نیمروز
۱۳ آهنگهای روز	
۱۳:۱۵ شروع برنامه	
۱۳:۱۶ بهداشت	
۱۳:۴۵ افونگر	
۱۴:۱۵ فیلم	
۱۴:۴۵ اخبار	

۱۸:۰۴ بازی بازی همایون هوشیارزاد مجری برنامه بازی بازی



۱۸:۳۰ اخبار	۱۹:۱۰ زنگوله‌ها
۱۸:۴۰ جولیا	۱۹:۳۰ آلفرد هیچکاک
	۲۰:۳۰ اخبار
	۲۱:۳۰ باباگوریو

از آثار ممتاز نویسنده بزرگ فرانسوی هونوره دو بالزاک باباگوریو برای تلویزیون تنظیم و بصورت فیلم تهیه شده که در برگیری داستان آن، با لحظات واپسین دم مرگ باباگوریو و تساوت دختران او که زندگی‌اشی و تحمل اشرفی را بر دمی کنار او بودن ترجیح داده‌اند روپرو شده و بانجام ماجرا میرسیم.

۲۲:۱۵ فیلم سینمایی



دایان کارول بازیگر جولیا

برنامه اول شبکه (همدان، اصفهان، آبادان، شیراز)

جمعه ۱۶ مهرماه

۱۳:۳۴ کارگاه موسیقی
۱۴ کهکشان
۱۵ رویداد های ایران و جهان



حسین فتهاریان مجری برنامه رویداد های هفته ایران و جهان

۱۵:۳۰ فیلم سینمایی
۱۷ فوتبال
۱۸ وارثه تام جونز



نام جونز

۱۹ رنگارنگ
۱۹:۳۰ شما و تلویزیون
۲۰ موسیقی فرهنگ و هنر

افخم و نورج هنرمندان اداره کل فعالیت های هنری وزارت فرهنگ و هنر در برنامه موسیقی ایرانی ترانه باغ بی بهار و قطعه آوازی در دستگاه همایون اجرا می‌کنند. سازنده آهنگ و سرپرست ارکستر محمد حسینی.

۲۰:۳۰ اخبار
۲۱:۳۰ اختاپوس
۲۲ غرب وحشی



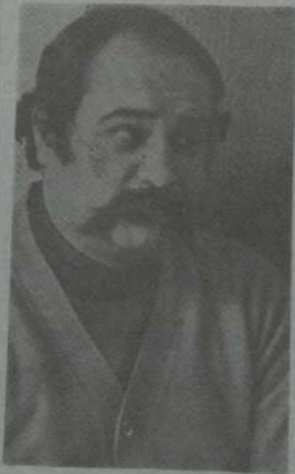
سه‌شنبه ۳۰ مهر ماه

۱۰:۳۰ موسیقی ایرانی
۱۱ برنامه مخصوص
۱۱:۳۰ روبرقاز از پاسارگاد



پاسارگاد

۱۲ موسیقی مخصوص جشنها
۱۳:۳۰ برنامه مخصوص شروع جشنها
۱۳:۳۰ اخبار
۱۳:۳۰ موسیقی محلی
۱۳:۳۰ نقالی



سیروس افیمی تهیه‌کننده و بازیگر مجموعه سرداران استقلال ایران

گروه نقالان تهران، بروایت پنج نقال، شاهنامه فردوسی حماسه جاودان را زیر نظر پرویز سیاد بیان می‌کنند.
برنامه، با عنوان بخشیدن فریادون چمن را به پسران آغاز می‌شود و چون سلمو نور ابرج برادر کبوتر را لایق شاهی نمی‌یابند، به کشتش قیام می‌کنند.
ماخذ نقل شاهنامه فردوسی و طومار حاج حسین‌بابا است.

۱۴ ساز تنها
۱۴:۱۵ مرشد در سایه
۱۴:۳۰ اخبار

۲۰:۳۰ اخبار
۲۱:۳۰ نقشگذار
۲۲ آدم و حوا

آدم و حوا، داستانی است برخورداری از طنز خاص نویسنده در بیان مسائل زندگی و لغام و اختلاف زن و شوهرها، که در برخورد یک دختر و پسر جوان که خیال ازدواج دارند با زن و مردی که پس از سالها زندگی زناشویی راه جدایی در پیش گرفته‌اند بخوبی آشکار می‌شود.

آدم و حوا را محمود اسداللهی در ۲۶ قسمت تهیه و اجرا کرده، همکاران او در بازی این نمایش خانم و آقای مقبلی و شکوفنده هستند کارگردان فنی آدم و حوا با انوشه درخشانی است.

۲۴:۴۰ بزم ادبی
۲۳ سرداران استقلال ایران

عقوب لیث:

داستانی از شیرمردان عیار که برای اعتلای سرزمین ایران و کوتاه کردن دست اجانب از خاک کشور تا پای جان مبارزه کردند. زمانی آشتیانی، ناصر نجمی، سیروس افیمی و ۳ سفار نویسندگان مجموعه سرداران استقلال ایران هستند که با استفاده از تجارب دکتر باستانی یاریزی داستان را با حقایق وقایع تاریخی تطبیق داده‌اند. سمسار زاده رضا درخشانی - آرش - شروین - صابری - مجید، مری مهرنیا - فریدا ظهوری - جمشید هنر، شریعت، زهتاب مجربان نمایش بوده

۳۰۰ و سیروس افیمی نقش لیث و مومن نقش یعقوب را به‌همه دارند.
دکتر برنامه از رضائیان و کارگردان فنی آقا میری.



حسین حسینی مهمان برنامه بازی بازی

۱۸ دور دنیا
۱۸:۳۰ مسابقه جایزه بزرگ

آقای امان‌الله بوتراپی (معاون فنی مدیر کل امور تربیتی وزارت آموزش و پرورش) با طرح سئوالات کلاسیک دانش‌آموزان دبیرستانهای سطر و به‌آذین را آزمون می‌کند.

۱۹ دانش

دوشنبه ۱۹ مهر ماه

۱۳ کارگر
۱۳:۳۰ محله پیتون
۱۴ ساز تنها
۱۴:۱۵ مردی در سایه
۱۴:۳۰ اخبار
۱۵ زندگی گونی ما

۱۹:۳۰ چشمک

نوشته‌آنتونی لروپو، معروف زندگی‌نامه شودالینسی انگلیس در اواخر قرن ۱۸ و اوایل قرن ۱۹ و جاه طلبی مردی است از طبقه مادی که نقشه‌های وسیع برای موفقیت در سر می‌برواند، این مجموعه که در پنج قسمت یک‌ساعته، ارائه بزرگ، خطری نیست، عظمت ملوک‌مملکت علیه همه، پایان نمایش با کارگردانی جیمز کالین جویز ساخته و در تلویزیون ملی دوبله شده داستانها را اینجا آغاز می‌شود که لیدی گابریل به‌عنوان مرگ شوهر حرقه تویندگی را در پیش می‌گیرد تا اوتظر ماری در منشیقه فرار بگیرد، فیلیکس پسر او با دختری آشنا است که پدرش رئیس هیات مدیره شرکت جدید خط آهن است و ...

۱۶ موسیقی شاد ایرانی
۱۷ تومن
۱۷:۳۰ کودکان



گیتی در برنامه چشمک



الیزابت نابود در فیلم ناچمان تابستان گذشته

دوشنبه ۱۹ مهر ماه

۱۳ کارگر
۱۳:۳۰ محله پیتون
۱۴ ساز تنها
۱۴:۱۵ مردی در سایه
۱۴:۳۰ اخبار
۱۵ زندگی گونی ما

مدرسه والت ویتمن با توجهی که مدیر مدرسه به رفتار شاگردان و تعلیم و تربیت معلمان آن دارد یکی از مدارس نمونه محسوب می‌شود، مشکلاتی که در اداره وضع آن و با برای هر یک از شاگردان و معلمان پیش می‌آید بطریقی نو در مجموعه اتاق ۲۲۲ متعکس است. بازیگران این مجموعه مایکل کنتلانتینو، آن تایم و دو هنریشه سیاه‌پوست بنام لیدی جینس و دنیس نیگلانس هستند.

۲۱:۳۰ نمایشنامه «آقای پسر بخانه می‌آید»
«آقا پسر بخانه می‌آید» نوشته آ. آ. ملین، طنز نویسی آمریکایی، مترجمه و کارگردانی سیروس ابراهیم‌زاده و بازی پروین دولت‌شاهی، آپیک یوسفیان - محمد گودزی بهروز به‌زاده قوامی بر روی صحنه می‌آید.

کارگردان فنی نمایش پرویز سیاد و دکور از خانم صدقی است.
۲۲:۳۰ فیلم سینمایی ناگهان تابستان گذشته

ناگهان تابستان گذشته، که بر اساس داستانی از تسی ویلیامز نویسنده شهیر هوشنگ محمودی مجری برنامه ضمن خواندن روحی و تانفس فکری جوانی است که دختری جوان و زیبا را وسیله ارضای خواستهای خود کرده، با بازیگران نامی این فیلم الیزابت نابود و مونیکری کلیف هستند.

برنامه مخصوص روزهای برگزاری جشن دوهزار و پانصدمین سال بنیانگذاری شاهنشاهی ایران

در برنامه‌های تلویزیون ملی ایران - بخصوص در ایام جشنها - ممکن است تغییراتی ایجاد شود که این تغییرات قبلا از تلویزیون اعلام خواهد شد.
در ضمن، بعلت تغییر و تحولاتی که در دستگاههای فنی تلویزیون ملی، در جهت بهبود کیفیت صدا و تصویر، انجام میشود ممکن است در چند شب اول از کانال ۹ برنامه پخش نشود. شما میتونید کلیه برنامه‌ها را از کانال ۳ و ۷ تماشا کنید.



هوشنگ محمودی مجری مسابقه کودکان

۱۸ سرزمینها
۱۸:۳۰ موسیقی ایرانی
۱۹ روزها و روزنامه‌ها
۱۹:۳۰ محله نگاه
۲۰ اطلاق ۲۲۲

نام مجموعه‌یست جانب و ماجرا آفرین که در تلویزیون ملی ایران زیر نظر هوشمند مهرآسا با عنوان چستجو دوبله شد. ماجرا در یک موزه انتشاراتی بنام گلن هوارد آغاز می‌شود و دو سردبیر مجله جف دیلون و دن فارون زیر نظر گلن هوارد ضمن بررسی مسائل جنایی، پلیسی، هنری، انسانی، حوادث شریعتی برای امثالایان و خوانندگان تشریح خود عرضه می‌کنند. نخستین قسمت این مجموعه بنام انسانهای متعفن بنمایش در می‌آید. بازیگران چستجو، جین بری در نقش گلن هوارد مدیر عامل سازمان انتشاراتی، تونی فرانسواز، جف دیلون سردبیر مجله پروین و رابرت استادفردن نقش فنوول سردبیر مجله جنایی است.

مدت فیلم یکساعت و نیم است.
۱۷:۳۰ کودکان
۱۷:۳۰ ما و شما، نخستین قسمت برنامه کودکان است که خانم برومند مجری آن با مسئولین انتخاب مسابقه بزرگ رادیو و تلویزیون برای کودکان سخن می‌گویند، تا ملاقاتشان با نحوه برگزاری مسابقه و انتخاب برندگان آن آشنا شوند.

قسمت دوم مجموعه‌یست است شریعتی و لفریمی بنام دالک که شامل آکرویات، سیمه‌بازی است و آقای غیبی آنرا تهیه کرده.

۱۴ ساز تنها
۱۴:۱۵ مردی در سایه قسمت اول
کارگردان کای جودی
با فنل آقای تومیر آقای کورس در مظان اتهام فرار می‌گیرند و خانم نومیر برای یافتن قاتل و چگونگی ماجرا و رفع اتهام فاجع از شوهرش کارگاه خصوصی را بکام می‌گیرند و ...

۱۸ موسیقی ایرانی
۱۸:۳۰ مسابقه جایزه بزرگ

دانش‌آموزان منتخب دبیرستان‌های خوارزمی شماره ۲ و شاهرخ دو مسابقه شرکت یافته و سئوالات مجری پاسخ می‌گویند.

۱۹ کارآگاهان
۱۹:۳۰ سال کورش
۲۰ روکامبول
۲۰:۳۰ اخبار
۲۱:۳۰ روزهای زندگی
۲۲:۳۰ هفت شهر عشق

۱۳ حفاظت و ایمنی
۱۳:۳۰ موسیقی ایرانی
۱۴ وارثه
۱۴:۱۵ مردی در سایه
۱۴:۳۰ اخبار
۱۵ ترانه‌های ایرانی
۱۵:۳۰ فیلم سینمایی «ونچستر ۷۳»
۱۷ کارتون باگربانی
۱۷:۳۰ کودکان

مسابقه مخصوص جشنهای ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی ایران برای بچه‌ها اجرا می‌شود. هوشنگ محمودی مجری برنامه ضمن خواندن یک متن از حضور ذهن شرکت‌کنندگان استفاده کرده و سوالات مطرح می‌کند که معرف عظمت ایران و تاریخ پرافتخار کشور است، تهیه‌کننده خانم خوش‌سیما.

۱۸ ساز تنها
۱۸:۳۰ موسیقی ایرانی
۱۹ روزها و روزنامه‌ها
۱۹:۳۰ محله نگاه
۲۰ اطلاق ۲۲۲

۱۳ کارگر
۱۳:۳۰ محله پیتون
۱۴ ساز تنها
۱۴:۱۵ مردی در سایه
۱۴:۳۰ اخبار
۱۵ زندگی گونی ما

۱۴ ساز تنها
۱۴:۱۵ مردی در سایه قسمت اول

۱۴ ساز تنها
۱۴:۱۵ مردی در سایه قسمت اول

۱۳ کارگر
۱۳:۳۰ محله پیتون
۱۴ ساز تنها
۱۴:۱۵ مردی در سایه
۱۴:۳۰ اخبار
۱۵ زندگی گونی ما

۱۳ کارگر
۱۳:۳۰ محله پیتون
۱۴ ساز تنها
۱۴:۱۵ مردی در سایه
۱۴:۳۰ اخبار
۱۵ زندگی گونی ما

۱۳ کارگر
۱۳:۳۰ محله پیتون
۱۴ ساز تنها
۱۴:۱۵ مردی در سایه
۱۴:۳۰ اخبار
۱۵ زندگی گونی ما

۱۳ کارگر
۱۳:۳۰ محله پیتون
۱۴ ساز تنها
۱۴:۱۵ مردی در سایه
۱۴:۳۰ اخبار
۱۵ زندگی گونی ما

شنبه ۱۷ مهر ماه

۱۳ کارگر



دکتر زمان نژاد و ادرهانیان

۱۳:۱۵ بهداشت
با همکاری وزارت بهداشت و تنظیم خانواده مورد توجه قرار گرفته، مغیر کل وزارت بهداشت آقای مهندس گودزی‌راجع به‌مسکن و تعداد افراد یک خانواده و قضای که از نظر بهداشتی به آن نیاز دارند سخن می‌گویند.

۱۳:۳۰ محله پیتون



دایان اونیل در نقش رادنی هریمتون

۱۳:۳۰ محله پیتون



۱۵ واریته کوکو
واریته کوکو که طاقچه خرم لقب آنرا بهمه دارد با اجرای عارف بنظر میرسد، این برنامه برای معرفی استعداد های شگوفان جوانان و آشنایی تماشاگران با صدا و هنر آنان عرضه می شود. کارگردان برنامه نالدانا درخشانی است. نخستین قسمت با همکاری عارف، ضیاء، پیمان، راشین، عنایت، شهزاد، نیلا درمیان یک دور جالب با خبایص ایرانی می بینیم.



صحنه ای از واریته کوکو

۱۵ رقصان روستایی

کودکان در روستای خود با مراسم برگزاری جشنهای ۲۵۰۰ ساله شامشاهی ایران آشنا می شوند و برنامه خاصی سرشار از شادی و نشاط می بینید.

۱۶ آموزش روستایی
۱۷ موسیقی شاد ایرانی
۱۷ سال کوروش
۱۸ راهبه پرنده
۱۸ رقصان پهلوانان

حق، عنوان نخستین برنامه پهلوانان است که در فصل پاییز اجرا می شود. سرویس افهسی، اصغر سمسار زاده اردوان مفید، مجید، مومنی، میرزاده - پور حسن، بازیگران برنامه هستند.

در «حق» پهلوان نایب نایب تکام تا بید می شود و چون روزها می گذرد و خبری از او نیست نمی آید، نوچه های پهلوان تکران و سراسیمه به جستجویش می پردازند و ...

۱۹ واریته خیلی خیلی شاد

مجموعه های شاد، شاد از برنامه های آهنگی، روح پرور، پروا، مهذبان، ناهید، شجاعی، ساسان بزازان رسولی، فرجی و گروهی دیگر که توسط پرویز کردان برای تلویزیون ملی ایران تهیه شده.



عبدالله همایون در نقش سرکار استوار ۲۳ شکوه شاهنشاهی
۲۳ فیلم سینمایی «مرد فراری»

چهارشنبه ۲۱ مهر ماه

۱۱ کارتون و بچه ها

با تماشا کارتون، بچه ها آماده شنیدن نسه های ایرانی در برنامه زیر کنید کیود می شوند. خانم عاطفی قصه گوی محبوب یک داستان تاریخی تعریف می کند که در این روز های شور و شادی برگزاری جشنهای ۲۵۰۰ ساله جالب و شنیدنی است.



مولود عاطفی مجری برنامه زیر کنید کیود

۱۱ فیلم سینمایی
۱۳ موسیقی ایرانی
۱۳ محله پیتون
۱۴ سازتوها
۱۴ مردی در سایه
۱۴ اخبار

دنیای براگن



الیزابت آن در فیلم دنیای براگن



التنوبراکو در فیلم دنیای براگن

۱۵ ورود سران کشور ها به تخت جمشید و گفتار پیرامون سران کشورها
۱۷ ماجرا
۱۷ کودکان

مسابقه مخصوص جشنهای ۲۵۰۰ ساله توسط آقای هوشنگ محمودی اجرا می شود. **۱۸ زنان روستایی**
۱۸ ایران زمین
۱۹ سرگرم شو

سرگرم شو، قسمتهای کوتاه از نمایش، موزیک، پانتومیم، است که با طنز خاصی توسط بهزاد اشتیانی و بیاری فرشته همیان تهیه شده.

این برنامه که به مسیک و شوخی جالبی ساخته می شود از همکاری فرهنگ مهر پرو - رامیک خاچاطوریان - کیومرث حبیب زاده برخوردار است. دگر برنامه از علی بنای است.

۴۰ مسابقه هما
۴۰ اخبار
۴۱ صمد

نمایش صمد به مفرسه میرود، برداشتی است از شیرین آرزوئی صمد روستایی ساده و دهرباشی که با دورویی ها مواجه است.

۴۴ موسیقی ایرانی
۴۳ دنیای براگن

دنیای براگن که وقایع آن در یک استودیوی فیلمبرداری می گذرد، بقولی جایگزینی مناسب برای مجموعه محله پیتون خواهد بود. زندگی و حوادث روزمره هنریشان، کارگردانها و خصوصیات هر یک از آن ها در این مجموعه منعکس است.

التنوبراکو - الیزابت آن - دنیس کل - بازیگران و دالتر دانی کارگردان این مجموعه است.

در نخستین قسمت فیلم ...

پنجشنبه ۱۵ مهر ماه

۱۷ بازی بازی
۱۸ نوبواگان
۱۸ باگزیانی
۱۹ زنگوله ها
۱۹ راه آهن با شرکتدیل رابرتسن
۲۰ اخبار
۲۱ موسیقی ایرانی
۲۱ فیلم هفته



سوسن جبل عاملی مجری برنامه رنگارنگ

۱۹ ستارگان
۲۰ موسیقی فرهنگ و هنر
۲۰ اخبار
۲۱ اختاپوس
۲۱ فیلم آلفرد هیچکاک

جمعه ۱۶ مهر ماه

۱۱ کراگه موسیقی
۱۲ فیلم کهکشان
۱۳ رویداد های هفته
۱۳ موسیقی شاد ایرانی
۱۴ دانش بالکی
۱۵ فیلم مستند
۱۵ سینمایی
۱۷ فوتبال
۱۸ موسیقی محلی
۱۸ فیلم آذیر
۱۹ رنگارنگ

شنبه ۱۷ مهر ماه

۱۷ کارتون
۱۸ سرزمینها
۱۸ بهداشت
۱۹ روح کابیتان گروک
۱۹ مجله نگاه
۲۰ دنیای یک زن
۲۰ اخبار
۲۰ میلیارد
۲۱ چهره ایران (امواج روشن)

مرکز بندر عباس



۲۲ بیتون پلیس

یکشنبه ۱۸ مهر ماه

۱۷ کارتون
۱۸ نوبواگان
۱۸ واریته شش و هشت
۱۹ ایران زمین
۱۹ کت مونت کریستو
۲۰ جولیا
۲۰ اخبار
۲۰ اخبار
۲۱ روکامبول
۲۱ موسیقی محلی
۲۲ فیلم سینمایی

دوشنبه ۱۹ مهر ماه

۱۷ کارتون
۱۸ تونسن
۱۸ موسیقی شاد ایرانی
۱۹ دانش
۱۹ دور دنیا
۲۰ آثار
۲۰ اخبار
۲۱ عشق روی پشت بام

۲۱ هفت شهر عشق
۲۲ سازمان اس

سه شنبه ۲۰ مهر ماه

۱۷ آموزش روستایی
۱۸ مسابقه نقاشی کودکان
۱۹ آفاخره
۱۹ جادوی علم
۲۰ ملیا
۲۰ اخبار
۲۱ سرکار استوار
۲۲ فیلم سینمایی

چهارشنبه ۲۱ مهر ماه

۱۷ آموزش زنان روستایی
۱۸ کارتون
۱۸ آنچه شما خواسته اید
۱۹ واریته
۱۹ گزارش استرنج
۲۰ اخبار
۲۱ شکوه شاهنشاهی ایران
۲۱ خانه قمر خانم
۲۲ بیتون پلیس

مرکز تبریز



پنجشنبه ۱۵ مهر ماه

۱۵ اعلام برنامه دختر شاه پریان
۱۵ فوتبال
۱۷ موسیقی ایرانی
۱۷ اتراف
۱۸ رویداد های ایران و جهان
۱۹ راهبه پرنده
۱۹ جاد
۲۰ اخبار سراسری و استان
۲۱ آذربایجان
۲۱ خانه قمر خانم
۲۱ راز بقا
۲۲ دانش بالکی

شنبه ۱۷ مهر ماه

۱۷ کارتون
۱۷ بازی بازی
۱۸ جادوی علم
۱۸ واریته
۱۸ اخبار استان
۱۹ حقیقت

جمعه ۱۶ مهر ماه

۹ اعلام برنامه موسیقی نوجوانان
۹ ویرجینی
۱۱ موسیقی نادر ایرانی
۱۱ پایان بخش اول

۱۹ غرب وحشی
۲۰ اخبار سراسری و استان
۲۱ آذربایجان
۲۱ چهره ایران
۲۱ محله بیتون



میافارو در فیلم محله بیتون

۲۲ موسیقی ایرانی

یکشنبه ۱۸ مهر ماه

۱۷ اعلام برنامه کارتون باگزیانی
۱۷ آفاخره
۱۸ آنچه شما خواسته اید
۱۸ کاوش
۱۸ اخبار استان
۱۹ نغمه ها
۱۹ هاوانی
۲۰ اخبار سراسری و استان
۲۱ آذربایجان
۲۱ موسیقی کلاسیک
۲۱ فیلم سینمایی

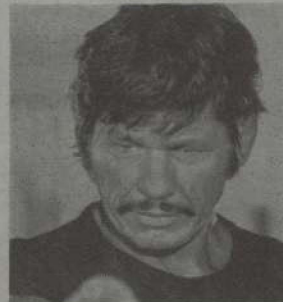
دوشنبه ۱۹ مهر ماه

۱۷ اعلام برنامه کارتون و آموزش کودکان روستایی
۱۸ جولیا
۱۸ واریته

- ۱۸ر۴۵ اخبار استان
- ۱۹ بیدار
- ۲۰ ایران زمین
- ۲۰ر۳۰ اخبار سراسری و استان آذربایجان
- ۲۱ محله بیتون
- ۲۲ سرکار استوار

سه شنبه ۲۰ مهر ماه

از روز شنبه ۲۰ مهر ماه برنامه‌های تلویزیون آذربایجان مرکز تبریز در دو بخش از ساعت ۱۳ الی ۱۴ و ۱۷ الی ۲۳ اجرا می‌شود.



چارلز برونسون در مجموعه سفرهای جیمی مک‌فیترز

- بخش اول
- ۱۴ر۰۴ برنامه کارگر
- ۱۴ر۳۰ سفرهای جیمی مک‌فیترز
- ۱۴ر۳۰ موسیقی محلی
- بخش دوم
- ۱۷ر۰۴ آموزش روستایی
- ۱۸ داستان سفر
- ۱۸ر۳۰ نگاهی به گذشته
- ۱۸ر۴۵ اخبار استان
- ۱۹ وارثه شش و هشت
- ۱۹ر۳۰ تابستان گرم و طولانی
- ۲۰ر۳۰ اخبار
- ۲۱ هفت شهر عشق
- ۲۱ر۳۰ عشق روی پشت بام
- ۲۲ داش‌بالکی

چهارشنبه ۲۱ مهر ماه

بخش اول
۱۴ر۰۴ بیگ‌بگ

مرکز رشت



پنجشنبه ۱۵ مهر ماه

- ۱۸ر۱۵ بازی بازی
- ۱۸ر۴۵ باگزبانی
- ۱۹ زنگوله‌ها
- ۱۹ر۳۰ راه آهن
- ۲۰ر۳۰ اخبار سراسری و گیلان
- ۲۱ر۱۵ موسیقی ایرانی



کوروش خواننده تلویزیون ملی ایران
۲۱ر۴۵ فیلم سینمایی هفته

- ۱۷ فوتبال
- ۱۸ر۳۰ رویدادها
- ۱۹ ازدیدگاه شما (محلی)
- ۱۹ر۳۰ ستارگان
- ۲۰ موسیقی فرهنگ و هنر
- ۲۰ر۳۰ اخبار سراسری و گیلان
- ۲۱ر۱۵ اختاپوس
- ۲۱ر۴۵ گرفتار

شنبه ۱۷ مهر ماه

- ۱۸ر۱۵ کارتون
- ۱۸ر۳۰ سرزمینها
- ۱۹ روح کایتان گرگ
- ۱۹ر۳۰ محله نگاه
- ۲۰ دنیای يك زن



دورسردی در مجموعه دنیای يك زن

- ۲۰ر۳۰ اخبار سراسری و گیلان
- ۲۱ر۱۵ اخبار سراسری و گیلان
- ۲۱ر۱۵ فیلم سینمایی

- ۲۱ر۳۰ چهره ایران
- ۲۲ بیتون پلیس
- ۲۳ موسیقی فرهنگ و هنر

یکشنبه ۱۸ مهر ماه

- ۱۸ر۱۵ کارتون
- ۱۸ر۳۰ آقاخبره
- ۱۹ وارثه شش و هشت
- ۱۹ر۳۰ ایرانزمین
- ۲۰ گوزشت نتردام
- ۲۰ر۳۰ اخبار سراسری و گیلان
- ۲۱ر۱۵ روگامبول
- ۲۱ر۳۰ فیلم در نبرد زندگی
- ۲۲ رنگارنگ

دوشنبه ۱۹ مهر ماه

- ۱۸ر۱۵ کارتون
- ۱۸ر۳۰ توسن
- ۱۹ موسیقی شاه ایرانی
- ۱۹ر۳۰ دانش
- ۲۰ دور دنیا
- ۲۰ر۳۰ اخبار سراسری و گیلان
- ۲۱ر۱۵ عشق روی پشت بام
- ۲۲ سازمان اس

- ۱۴ر۳۰ کایتان نایس
- ۱۳ موسیقی ایرانی
- ۱۳ر۳۰ دانش
- بخش دوم
- ۱۷ آموزش زبان روستایی
- توسن
- ۱۷ر۳۰ سرزمینها
- ۱۸ ساز تنها
- ۱۸ر۳۰ اخبار استان
- ۱۸ر۴۵ اخبار استان
- ۱۹ محله نگاه
- ۱۹ر۳۰ روهاید
- ۲۰ر۳۰ اخبار
- محله بیتون
- ۲۱
- ۲۲ پهلوانان

سه شنبه ۲۰ مهر ماه

- ۱۷ر۳۰ آموزش روستایی
- ۱۸ر۳۰ آموزش زنان روستایی
- ۱۹ آموزش روستایی (محلی)
- ۱۹ر۳۰ جادوی علم
- ۲۰ تامسایر
- ۲۰ر۳۰ اخبار سراسری و گیلان
- ۲۱ر۱۵ سرکار استوار
- ۲۲ فیلم سینمایی

چهارشنبه ۲۱ مهر ماه

- ۱۸ کارتون
- ۱۸ر۴۵ آنچه شما خواسته‌اید
- ۱۹ر۰۵ برنامه جوانان (محلی)
- ۱۹ر۳۰ گزارش استرنج
- ۲۰ر۳۰ اخبار سراسری و گیلان
- ۲۱ر۱۵ شکوه شاهنشاهی ایران
- ۲۱ر۳۰ خانه قهر خانم
- ۲۲ بیتون پلیس

اسماعیل نصیری عراقی ۱۴ ساله - تهران



درباره مسابقه کورس چگونگی شرکت بندگان مسابقه کورس در جشن دوهزار و پانصدمین سال شاهنشاهی ایران

پدر سالمندترین کورس ایران هشتاد سال دارد

۲۰ - کورس دولو ۳ ساله ساکن تهران .
۲۱ - کورس نظیفی ۲ ساله ساکن ساوه .
۲۲ - کورس اسدی تهرانی ۲ ساله ساکن تهران .
۲۳ - کورس بنیادی ۱ ساله ساکن خسروآباد .
۲۴ - کورس جعفری فشارکی ۱ ساله ساکن زنجان .
۲۵ - کورس ریاحی جالی (سن نامشخص) ساکن تهران .
همانطور که از فهرست فوق بر میآید ، عده‌ای از کورسهای انتخاب شده خردسال هستند و در برنامه فشرده‌ای جشن و با امکانات محدودی که موجود است پذیرایی از آنان امکان پذیر نیست . بنابراین تصمیم گرفته شد که برای اعزام کورسها شرط سنی نیز در نظر گرفته شود .

۱ - کورس خانوردا ۶۲ ساله ساکن تهران .
۲ - کورس گنورکیز ۴۵ ساله ساکن خرمشهر .
۳ - کورس خدنگ ۴۴ ساله ساکن شیراز .
۴ - کورس آهن کوب ۲۸ ساله ساکن همدان .
۵ - کورس زنجانی تبار ۲۲ ساله ساکن تهران .
۶ - کورس عزیزاده ۲۰ ساله ساکن شیراز .
۷ - کورس رجاء ۱۸ ساله ساکن تهران .

پدر سالمندترین کورس

تا هفته گذشته نام آقای حبیب‌الله آموزگار ، پدر آقای کورس آموزگار ، بعنوان پدر سالمندترین کورس ایران در صدر جدول بود ، ولی در این هفته با بررسی کوبنها متوجه شدیم که آقای کورس گنورکیز ، که ۴۵ سال دارد ، نام پدر و سن وی را نیز در کوبین قید کرده‌اند و به این ترتیب آقای اویملک گنورکیز که ۸۰ سال دارد و ساکن رضایه هستند پدر سالمندترین کورس ایران هستند .

ده سال به بالا

با رعایت کایه‌ی امکانات و با توجه به اینکه اعزام والدین کورسهای خردسال بعنوان سرپرست برای گرداندگان مسابقه میسر نیست ، تصمیم گرفته شد که از فهرست فوق از نفر چهاردهم به بالا و همچنین نفر بیست و پنجم (در صورتیکه بیش از ده سال داشته باشد) برای نظارت در قسمتی از برنامه‌ی جشن دوهزار و پانصدمین سال بنیان‌گذاری شاهنشاهی ایران به شیراز و تخت جمشید اعزام شوند .

برگزیدگان کورسهای ایران عازم سفر به تخت جمشید هستند . کورسهای انتخاب شده در گروههای سنی گوناگونی قرار دارند و در میان آنها کورسهای از شش ماه کمتر و از شصت سال بیشتر وجود دارند . آرزوی ماتجلیل از کلیه کورسها بود ، ولی بخاطر امکانات محدود تنها ۲۵ کورس را برای نظارت در مراسم با شکوه سال کورس برگزیدیم و از میان این ۲۵ نفر نیز کورسهای خردسال در ایام برگزاری جشن به شیراز و تخت جمشید اعزام نخواهند شد و بطرفتی دیگر از آنان تجلیل خواهد شد و یادبودهای نفیس و ارزنده‌ای برای آنان در نظر گرفته شده است .

در اینجا ۲۵ کورس برگزیده به ترتیب سن معرفی میشوند :

۱ - کورس خانوردا ۶۲ ساله ساکن تهران .
۲ - کورس گنورکیز ۴۵ ساله ساکن خرمشهر .
۳ - کورس خدنگ ۴۴ ساله ساکن شیراز .
۴ - کورس آهن کوب ۲۸ ساله ساکن همدان .
۵ - کورس زنجانی تبار ۲۲ ساله ساکن تهران .
۶ - کورس عزیزاده ۲۰ ساله ساکن شیراز .
۷ - کورس رجاء ۱۸ ساله ساکن تهران .

۸ - کورس فاتح سرخواری ۱۸ ساله ساکن اصفهان .
۹ - کورس شیراز اصفهانی ۱۸ ساله ساکن تهران .
۱۰ - کورس کشاورز ۱۳ ساله ساکن بروجرد .
۱۱ - کورس اشکان ۱۲ ساله ساکن تهران .
۱۲ - کورس مظهری ۱۱ ساله ساکن تهران .
۱۳ - کورس نجات‌الهی ۱۱ ساله ساکن تهران .
۱۴ - کورس کریم‌نژاد ۱۱ ساله ساکن تهران .
۱۵ - کورس رفیع‌نژاد ۸ ساله ساکن تهران .
۱۶ - کورس هانزادانی ۶ ساله ساکن تهران .
۱۷ - کورس لطفی ۶ ساله ساکن تهران .
۱۸ - کورس فائزی رازی ۶ ساله ساکن تهران .
۱۹ - کورس احدزاده ارشادی ۴ ساله ساکن تهران .



جوادی اصفهانی - ۱۱ ساله تهران



وزیری - همدان



محمد حسینی موسوی زاده - رشت

«تماشا» برای کودکان هنرمندی که نقاشیهایشان در این

شماره و شماره بعد چاپ میشود هدایایی میفرستد

نقاشی

برای این مسابقه سه موضوع : آرامگاه کورس - تخت جمشید و آثار باستانی موجود در شهرها و روستاها تعیین شده بود با آزادی کامل در انتخاب وسیله کار . مهمترین نکته‌ای که رعایت آن درخواست شده بود این بود که بچه‌ها موضوع نقاشی خود را بینند و آنچه را که خود درک و احساس کرده‌اند بکشند و برای مسابقه بفرستند .

جوایز مسابقه

متخصصین آموزش و پرورش کودکان مطالعه و بررسی و داوری شد که نتیجه آن بزودی از رادیو - تلویزیون و در مجله تماشا اعلام میشود .
متخصصین آموزش و پرورش کودکان مطالعه و بررسی و داوری شد که نتیجه آن بزودی از رادیو - تلویزیون و در مجله تماشا اعلام میشود .
متخصصین آموزش و پرورش کودکان مطالعه و بررسی و داوری شد که نتیجه آن بزودی از رادیو - تلویزیون و در مجله تماشا اعلام میشود .

هدایه تماشا

مجله تماشا برای تشویق بچه‌های هنرمندی که با ارسال نقاشی ، در مسابقه بزرگ رادیو تلویزیون ملی ایران شرکت جسته‌اند ، از میان نقاشی‌هایی که از هیئت داوران مسابقه کسب امتیاز کرده‌اند چند نقاشی را انتخاب کرده که یکی از آنها در روی جلد این شماره و چند تای دیگر در دو صفحه چهار رنگ داخل مجله و چند نقاشی نیز در همین صفحه چاپ میشود . در شماره آینده نیز نمونه‌هایی از آثار نقاشان کوچولوی سراسر کشور را که با شوق و شور در این ذوق آزمایی بزرگ شرکت کرده‌اند چاپ خواهیم کرد و با احتمال زیاد نتیجه این مسابقه را نیز با اسامی برندگان آن اعلام میکنیم .

مجله تماشا برای کودکانی که نقاشی‌های آنها در مجله چاپ میشود هدایایی در نظر گرفته است که بشانی آنها فرستاده میشود .
مجله تماشا برای کودکانی که نقاشی‌های آنها در مجله چاپ میشود هدایایی در نظر گرفته است که بشانی آنها فرستاده میشود .
مجله تماشا برای کودکانی که نقاشی‌های آنها در مجله چاپ میشود هدایایی در نظر گرفته است که بشانی آنها فرستاده میشود .

جمله و مقاله

برای این مسابقه سه موضوع : آرامگاه کورس - تخت جمشید و آثار باستانی موجود در شهرها و روستاها تعیین شده بود با آزادی کامل در انتخاب وسیله کار . مهمترین نکته‌ای که رعایت آن درخواست شده بود این بود که بچه‌ها موضوع نقاشی خود را بینند و آنچه را که خود درک و احساس کرده‌اند بکشند و برای مسابقه بفرستند .
مجله تماشا برای کودکانی که نقاشی‌های آنها در مجله چاپ میشود هدایایی در نظر گرفته است که بشانی آنها فرستاده میشود .
مجله تماشا برای کودکانی که نقاشی‌های آنها در مجله چاپ میشود هدایایی در نظر گرفته است که بشانی آنها فرستاده میشود .

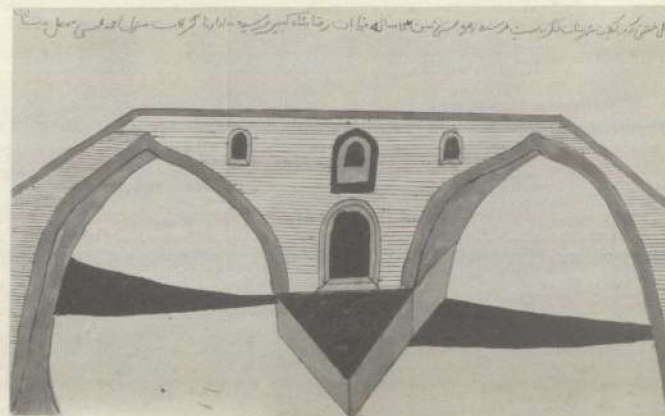
برای مسابقه بزرگ رادیو تلویزیون ملی ایران

۵۰ هزار نقاشی و ۷۰ هزار جمله و مقاله

از طرف کودکان و نوجوانان سراسر کشور فرستاده شده است

مجله نویسی و مقاله نویسی ترتیب یافته بود که مسابقه نقاشی و جمله نویسی برای کودکان کمتر از ۱۴ سال و مسابقه مقاله نویسی برای نوجوانان ۱۴ تا ۱۸ ساله بود . هدف از برگزاری این مسابقات ، آشنا کردن کودکان و نوجوانان ایرانی با افتخارات دوهزار و پانصد سال تاریخ شاهنشاهی ایران بود .

مسابقه بزرگ رادیو تلویزیون ملی ایران برای کودکان و نوجوانان که بنیادین جشن دوهزار و پانصدمین سال بنیان‌گذاری شاهنشاهی ایران ترتیب یافته بود ، در سراسر کشور با استقبال پر شور و هیجانی از طرف کودکان و نوجوانان این مسابقه در سه رشته : نقاشی -



زهره محسنی - ۱۳ ساله لنگرود

مرکز رضاییه



پنجشنبه ۱۵ مهر ماه

- بازی بازی ۱۸
- اخبار ۱۸۳۰
- زنگوله‌ها ۱۹
- راه آهن ۱۹۳۰
- اخبار سراسری و رضاییه ۳۰۳۰
- موسیقی ایرانی ۲۱۱۵



خاطره پروانه هنرمند فرهنگ و هنر
فیلم سینمایی ۲۱۱۵

جمعه ۱۶ مهر ماه

- کارگاه موسیقی ۱۳۳۰
- کشتان ۱۴
- رویدادها ۱۵
- فیلم سینمایی ۱۵۳۰
- فوتبال ۱۷
- واریته ۱۸۳۰
- آزیر ۱۸۴۵
- از هنرنگ (تولید محلی) ۱۹
- ستارگان ۱۹۳۰
- موسیقی محلی ۲۰
- اخبار سراسری و رضاییه ۲۰۳۰
- اختاپوس ۲۱۱۵
- استراف ۲۱۴۵

شنبه ۱۷ مهر ماه

- کارتون ۱۸
- اخبار ۱۸۳۰
- سرزمینها ۱۸۴۵
- روح کایتان گرگ ۱۹
- مجله نگاه ۱۹۳۰
- دنیای یک زن ۲۰
- اخبار سراسری و رضاییه ۳۰۳۰

- ۲۱۱۵ میلیاردر
- ۲۱۳۰ چهره ایران
- ۲۲ مجله شما و تلویزیون محلی
- ۲۲۳۰ روزهای زندگی

یکشنبه ۱۸ مهر ماه

- ۱۸ کارتون
- ۱۸۳۰ اخبار
- ۱۸۴۵ آقاخرسه
- ۱۹ واریته شش و هشت
- ۱۹۳۰ ایران زمین
- ۲۰ گوزیشت نتردام
- ۲۰۳۰ اخبار سراسری و رضاییه
- ۲۱۱۵ روکامبول
- ۲۱۳۰ مسابقه جایزه بزرگ (تولید محلی)

دوشنبه ۱۹ مهر ماه

- ۲۲ موسیقی ایرانی
- ۲۲۳۰ روزها و روزنامه‌ها
- ۱۸ آموزش زنان روستایی
- ۱۸۳۰ اخبار
- ۱۸۴۵ آنچه شما خواستاید
- ۱۹ واریته
- ۱۹۳۰ گزارش استرنج
- ۳۰۳۰ اخبار سراسری و رضاییه
- ۲۱۱۵ شکوه شاهنشاهی ایران
- ۲۱۳۰ خانه قهرخانم
- ۲۲۱۵ روزهای زندگی

سه‌شنبه ۲۰ مهر ماه

- ۳۰۳۰ اخبار سراسری و رضاییه
- ۲۱۱۵ عشق روی پشت بام
- ۲۱۴۵ هفت شهر عشق
- ۲۲۱۵ سازمان اس

چهارشنبه ۲۱ مهر ماه

- ۱۸ آموزش زنان روستایی
- ۱۸۳۰ اخبار
- ۱۸۴۵ آنچه شما خواستاید
- ۱۹ واریته
- ۱۹۳۰ گزارش استرنج
- ۳۰۳۰ اخبار سراسری و رضاییه
- ۲۱۱۵ شکوه شاهنشاهی ایران
- ۲۱۳۰ خانه قهرخانم
- ۲۲۱۵ روزهای زندگی

مرکز زاهدان



پنجشنبه ۱۵ مهر ماه

- بازی بازی ۱۸
- باگربانی ۱۸۳۰
- زنگوله‌ها ۱۹
- داستانهای جاوید ادب پارسی ۱۹۳۰



داستانهای جاوید ادب ایران

جمعه ۱۶ مهر ماه

- کارتون ۱۶۳۰
- فوتبال ۱۷
- رنگارنگ ۱۸۳۰
- شکوه شاهنشاهی ۱۹
- ستارگان ۱۹۳۰
- موسیقی فرهنگ و هنر ۲۰
- اخبار ۳۰۳۰
- پهلوانان ۲۱

شنبه ۱۷ مهر ماه

- کارتون ۱۸
- سرزمینها ۱۸۳۰
- دنیای یک زن ۱۹
- مجله نگاه ۱۹۳۰
- موسیقی ایرانی ۲۰
- اخبار ۳۰۳۰

- ۲۱ راز بقا
- ۲۱۳۰ چهره ایران

یکشنبه ۱۸ مهر ماه

- ۱۸ کارتون
- ۱۸۳۰ آقاخرسه
- ۱۹ واریته ۶ و ۸
- ۱۹۳۰ ایران زمین
- ۲۰ کت‌موت گریستو
- ۳۰۳۰ اخبار
- ۲۱ موسیقی ایرانی
- ۲۱۳۰ عشق روی پشت بام

دوشنبه ۱۹ مهر ماه

- ۱۸ کارتون
- ۱۸۳۰ تونس
- ۱۹ موسیقی شاد ایرانی
- ۱۹۳۰ دانش
- ۲۰ دور دنیا
- ۳۰۳۰ اخبار

- ۲۱ ادبیات جهان
- ۲۱۳۰ خانه قهرخانم

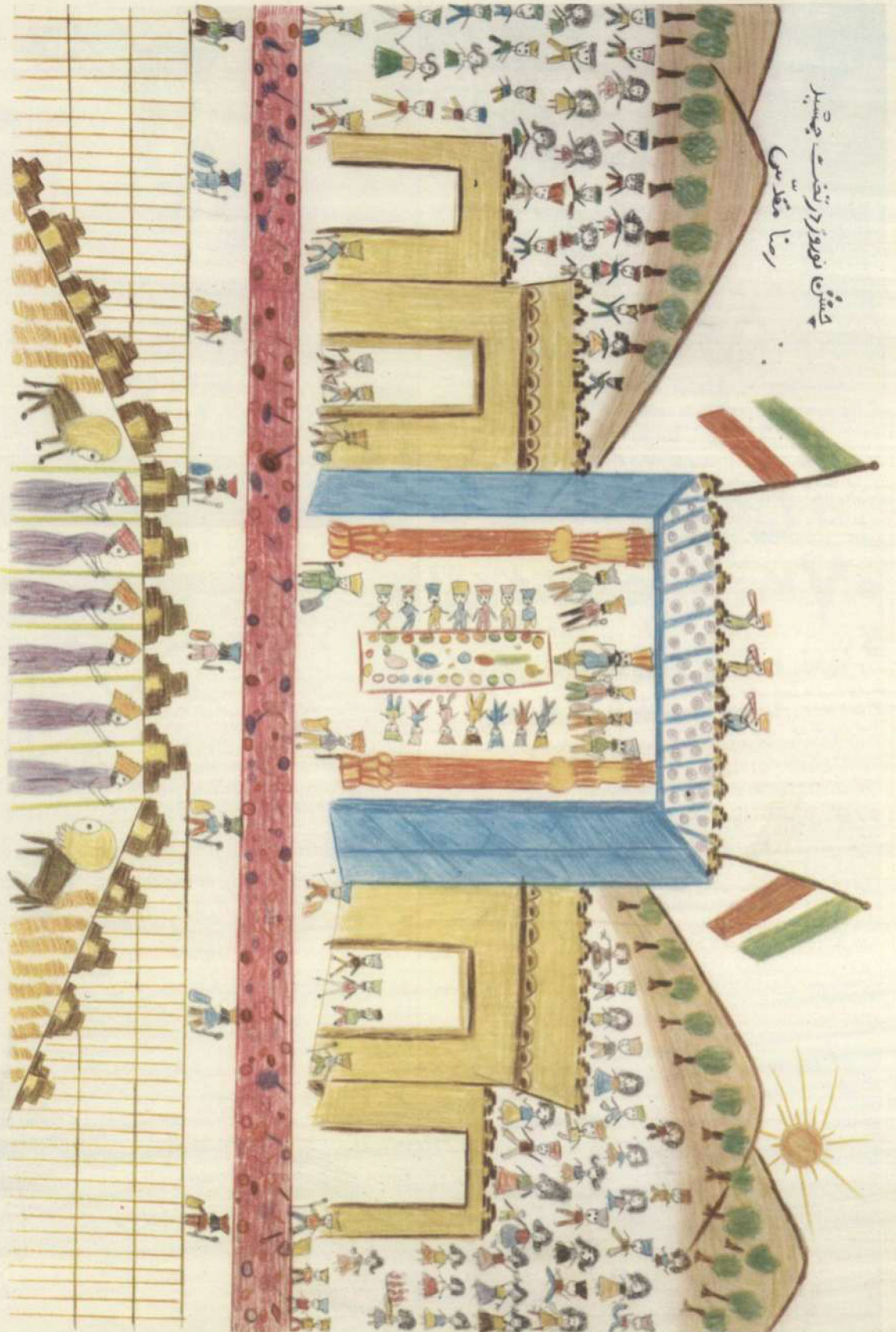
سه‌شنبه ۲۰ مهر ماه

- ۱۸ آموزش روستایی
- ۱۹ جادوی علم
- ۱۹۳۰ موسیقی ایرانی
- ۲۰ دختر شاه‌پریان
- ۳۰۳۰ اخبار
- ۲۱ سرکار استوار

چهارشنبه ۲۱ مهر ماه

- ۱۸ آموزش زنان روستایی
- ۱۸۳۰ آنچه شما خواستاید
- ۱۹ تنالی
- ۱۹۳۰ آخرین مهلت
- ۲۰۳۰ اخبار
- ۲۱ جولیا
- ۲۱۳۰ هفت شهر عشق

رضایه مقفیس ۱۱ ساله - تهران



پیشنهاد نوروز در تشریح مجید
رضایه مقفیس



مرکز کرمانشاه

پنجشنبه ۱۵ مهر ماه

- ۱۷:۳۰ فیلم برای کودکان
- ۱۸ سرزمین عجایب
- ۱۸:۴۵ وارثه زنگ تفریح
- ۱۹ رانده شده
- ۲۰ موسیقی ایرانی
- ۲۰:۳۰ اخبار
- ۲۱ آنچه شما خواسته‌اید
- ۲۱:۳۰ هفت شهر عشق
- ۲۲ فیلم سینمایی

جمعه ۱۶ مهر ماه

- ۱۵:۳۰ بازی بازی
- ۱۶ فیلم سینمایی
- ۱۷:۳۰ رازبقا
- ۱۸ ترانه‌ها
- ۱۸:۱۰ آقای نواک
- ۱۹ دختر شاه پریان
- ۲۰ موسیقی ایرانی
- ۲۰:۳۰ اخبار
- ۲۱ جون آیون
- ۲۱:۳۰ ترانه‌ها
- ۲۱:۴۵ یوتن هفته (محل)
- ۲۲ اختابویس

پنجشنبه ۱۵ مهر ماه

- ۱۷:۳۰ سرزمین عجایب
- ۱۸:۳۰ زنگوله‌ها
- ۱۹ هالیوود و ستارگان
- ۱۹:۳۰ موسیقی ایرانی
- ۲۰ دامی و یسر
- ۲۰:۳۰ اخبار
- ۲۱ فیلم سینمایی

جمعه ۱۶ مهر ماه

- ۱۶ دختر شاه پریان

۲۲:۳۰ فیلم جاد

شنبه ۱۷ مهر ماه

- ۱۷:۳۰ موسیقی و کودک
- ۱۸ آقاختره
- ۱۸:۳۰ دانش
- ۱۹ وارثه غربی
- ۱۹:۱۰ غرب وحشی
- ۲۰ موسیقی محلی
- ۲۰:۳۰ اخبار
- ۲۱ محله پیتون
- ۲۲ رویدادهای هفته ایران و جهان
- ۲۲:۳۰ فیلم انتخابی هفته

یکشنبه ۱۸ مهر ماه

- ۱۷:۳۰ مضطک قلبی
- ۱۷:۴۵ کهنکشان
- ۱۸:۳۰ روستائیان (محل)
- ۱۹:۳۰ سرکار استوار
- ۲۰ روح کایتان گرگ
- ۲۰:۳۰ اخبار

- ۲۱ موسیقی ایرانی
- ۲۱:۳۰ ادبیات جهان
- ۲۲ فیلم سینمایی

دوشنبه ۱۹ مهر ماه

- ۱۷:۳۰ کیمیا
- ۱۸ جادوی علم
- ۱۸:۳۰ رنگارنگ
- ۱۹ نسل جدید
- ۱۹:۳۰ ایران زمین
- ۲۰ نقشه‌ها
- ۲۰:۳۰ اخبار
- ۲۱ پهلوانان



مجلسی از برنامه پهلوانان

مرکز مشهد

تلویزیون خراسان - مرکز مشهد روز میلاد باسعادت حضرت قائم (ع) با برنامه مخصوص افتتاح می‌شود و بمناسبت برگزاری جشنهای ۲۵۰۰ ساله به پیش برنامه‌های خاص می‌پردازد.

پنجشنبه ۱۵ مهر ماه

- ۱۶:۳۰ فوتبال
- ۱۸ موسیقی ایرانی
- ۱۸:۳۰ اتراف
- ۱۹:۳۰ الفونگر
- ۲۰ خانه قهر خانم
- ۲۰:۳۰ اخبار
- ۲۱ داستانهای جاوید ادب پاری

یکشنبه ۱۸ مهر ماه

- ۱۷:۳۰ کارتون باگربانی
- ۱۸ آقاختره
- ۱۸:۳۰ نغمه‌ها
- ۱۹ آنچه شما خواسته‌اید
- ۱۹:۳۰ مدافعان
- ۲۰:۳۰ اخبار
- ۲۱ فیلم سینمایی

دوشنبه ۱۹ مهر ماه

- ۱۷:۳۰ کارتون
- ۱۸ بازی بازی
- ۱۸:۳۰ جادوی علم
- ۱۹ موسیقی ایرانی
- ۲۰:۳۰ اخبار
- ۱۹:۳۰ غرب وحشی
- ۲۱ حقیقت
- ۲۱:۳۰ چهره ایران

سه‌شنبه ۲۰ مهر ماه

- ۱۷:۳۰ آموزش روستایی
- ۱۸:۳۰ موسیقی محلی
- ۱۹ داستان سفر
- ۱۹:۳۰ دکتر کیلدر
- ۲۰:۳۰ اخبار
- ۲۱ سرکار استوار

چهارشنبه ۲۱ مهر ماه

- ۱۷:۳۰ آموزش زنان روستایی
- ۱۸ توبن
- ۱۸:۳۰ مجله نگاه
- ۱۹ سرزمینها
- ۱۹:۳۰ روهاید
- ۲۰:۳۰ هفت شهر عشق
- ۲۱:۳۰ رازبقا

AFTV تلویزیون آمریکا

THURSDAY

- 0800 Animal World
- 0830 Melvin
- 1030 Sesame Street
- 1130 Daniel Boone
- 1230 Maitnee Theater: "Stand In"
- 1400 CBS Golf Classic
- 1500 Game Of The Week
- 1730 Billy Walker
- 1800 News
- 1815 C.B.B.
- 1820 Music Fill
- 1830 Don Knotts
- 1930 Dean Martin
- 2030 Bold Ones
- 2130 Dragnet
- 2155 C.B.B.
- 2200 Movie: "Espionage In Lisbon"

FRIDAY

- 1330 This Is The Life
- 1400 Christophers
- 1415 Sacred Heart
- 1430 Pro Bowlers Tour
- 1540 Urban Forum
- 1600 Hawaii Calls
- 1630 Bill Anderson
- 1700 Greatest Show On Water Oto SP
- 1800 News
- 1815 C.B.B.
- 1820 Music Fill
- 1830 Carol Burnett
- 1930 Ed Sullivan
- 2030 Bonanza
- 2130 The Detectives
- 2155 C.B.B.
- 2200 1971 Tony Awards (Oto SP)

SATURDAY

- 1700 Sesame Street
- 1800 News
- 1815 C.B.B.
- 1820 Music Fill
- 1830 Green Acres
- 1900 Mayberry RFD
- 1930 Flip Wilson
- 2030 Ironside
- 2130 Notre Dame
- 2155 C.B.B.
- 2200 Big Picture
- 2230 Tonight Show

SUNDAY

- 0800 Animal World
- 0830 Melvin Circus
- 1030 Sesame Street
- 1130 Daniel Boone
- 1230 Movie: "Blondie Goes To College"
- 1400 Sign-Off
- 1700 Green Acres
- 1730 Mayberry RFD
- 1800 News
- 1815 C.B.B.
- 1820 Music Fill
- 1830 Beverly Hillbillies (L)
- 1900 Family Affair
- 1930 Andy Williams
- 2030 Marcus Welby
- 2130 Richard Diamond (L)
- 2155 C.B.B.
- 2200 Movie: "The Fellowship Of Frog"

MONDAY

- 1700 Beverly Hillbillies (L)
- 1730 Family Affair
- 1800 News
- 1815 C.B.B.
- 1820 Music Fill
- 1830 My Three Sons
- 1900 Doris Day
- 1930 Barbara McNair
- 2030 Burke's Law
- 2130 Adams Family (L)
- 2155 C.B.B.
- 2200 USN-NASC
- 2230 Boxing

TUESDAY

- 1700 My Three Sons
- 1730 Doris Day
- 1800 News
- 1815 C.B.B.
- 1820 Music Fill
- 1830 They've Killed President Lincoln (Oto)
- 1930 Jim Nabors
- 2030 High Chaparral
- 2130 Bill Cosby
- 2155 C.B.B.
- 2200 On Campus
- 2230 Dick Cavett

فرستنده رادیوئی F.M.

۲۲:۳۰ ایرا (موسیقی آوازی) راول نقل و جادو

شنبه ۱۷ مهر ماه

- ۲۱ ارکستر های بزرگ جهان گروه ساز های بادی ماریاچی
- ۲۱:۳۰ موسیقی جاز احمد جمال
- ۲۲ موسیقی ایرانی - ارکستر برنامه سوم برنامه شماره (۱۱۱)
- ۲۲:۳۰ آواز سیبوش (بیات ترک) مندلسن
- ۲۲:۳۰ - رویای شب نیمه تابستان بچودن
- ۲۴:۳۰ - سنفونی شماره ۲ مالر
- ۲۴:۳۰ - سنفونی شماره ۲ فر ریمینو

پنجشنبه ۱۵ مهر ماه

- ۲۰ ارکستر های بزرگ جهان آن تیو
- ۲۰:۳۰ موسیقی جاز لونی آرمستراک
- ۲۱ آهنگهای انتخابی
- ۲۲ موسیقی ایرانی - ارکستر برنامه سوم برنامه شماره (۱۱۲)
- ۲۲:۳۰ آواز سیبوش (بیات ترک) مندلسن
- ۲۴:۳۰ - رویای شب نیمه تابستان بچودن
- ۲۴:۳۰ - سنفونی شماره ۲ مالر
- ۲۴:۳۰ موسیقی رقص

جمعه ۱۶ مهر ماه

- ۱۴ موسیقی سیک
- ۱۵ آثار برگزیده از آهنگازان بزرگ
- ۱۷ آهنگهای انتخابی
- ۱۷:۳۰ موسیقی فولکلوریک یوگوسلاوی
- ۱۸ موسیقی جاز
- ۱۸:۳۰ میلت جانسن
- ۱۸:۳۰ موسیقی فیلم
- ۱۹ ترانه های ایرانی (کنسرت گیتی)
- ۱۹:۳۰ موسیقی رقص
- ۲۰:۳۰ سازتھا
- ۲۱ ارکستر های بزرگ جهان
- ۲۱:۳۰ ارکستر فستیوال لندن
- ۲۲:۳۰ کنسرت خوانندگان خارجی کوازماس
- ۲۲ موسیقی ایرانی
- ارکستر برنامه سوم برنامه شماره (۱۰۱)
- آواز ایرج (شود)

برنامه سوم (F.M.)

بمناسبت جشن فرخنده دوهزار و پانصمین سال بنیادگذاری شاهنشاهی ایران

- از روز یکشنبه هجدهم مهر ماه تا پایان روز چهارشنبه بیست و هشتم مهر ماه روزانه ده ساعت برنامه فوق العاده پخش خواهد کرد

WEDNESDAY

- 1700 Animal World
- 1730 Bill Cosby
- 1800 News
- 1815 C.B.B.
- 1820 Music Fill
- 1830 Glen Campbell
- 1930 Laugh In
- 2030 Room 222
- 2100 Nitecap Theater: "Sunrise At Campobello" (2:18 :01)



برنامه رادیو هفتگی ایران

برنامه ویژه روز جمعه

۶	یامداد سلام شاهنشاهی	۱۶	آینه زندگی
۷	تقویم تاریخ	۱۷	آینه زندگی
۸	شادی و امید	۱۸	آخبار
۹	مشروح اخبار	۱۹	کاروانی از شعر و موسیقی
۱۰	برنامه کودک	۲۰	مسابقه رادیویی
۱۱	نسل آینده	۲۱	آخبار ورزشی
۱۲	آخبار	۲۲	موسیقی ایرانی
۱۳	شما و رادیو	۲۳	آخبار و تفسیر
۱۴	کر و ارکستر رادیو ایران	۲۴	موسیقی ایرانی
۱۵	اذان ظهر	۲۵	زیر آسمان نبود
۱۶	رنگها و بیرنگها	۲۶	گلها
۱۷	سیر و سفر	۲۷	آخبار - آسانه آدینه
۱۸	نمایشنامه	۲۸	ساز تنها
۱۹	گلها	۲۹	موسیقی ایرانی
۲۰	مشروح اخبار و تفسیر	۳۰	آخبار
۲۱	ساز تنها	۳۱	گلها
۲۲	شاعران قصه میگویند	۳۲	موسیقی ایرانی
۲۳	آخبار	۳۳	برنامه هادی

از پنجشنبه تا دوشنبه

۶	یامداد سلام شاهنشاهی	۱۱	نمایشنامه جشن	۱۶	آخبار ورزشی
۷	اعلام برنامه ها	۱۲	موسیقی محلی	۱۷	موسیقی
۸	تقویم تاریخ	۱۳	سخنرانی مذهبی	۱۸	بخت ایندولوزیک
۹	شادی و امید	۱۴	اذان ظهر	۱۹	گفتار درباره جشن
۱۰	گفتار در باره جشن	۱۵	نیازمندیها	۲۰	آخبار و تفسیر
۱۱	نگاهی به مطبوعات	۱۶	کارگران	۲۱	نگاهی به مطبوعات
۱۲	کودک	۱۷	آخبار هنری	۲۲	موسیقی ایرانی
۱۳	آخبار	۱۸	برنامه جوانان	۲۳	گفتار جشن
۱۴	برنامه های ایرانی	۱۹	آخبار	۲۴	مشاعر
۱۵	رنگین کمان	۲۰	سیری در مسئله روز	۲۵	دنیاه مشاهیر و برنامه
۱۶	آخبار	۲۱	نمایشنامه جشن	۲۶	دنیاه مشاهیر و برنامه
۱۷	زن و زندگی	۲۲	عمران منطقه ای	۲۷	گلها
۱۸	آخبار	۲۳	کاروان شعر و موسیقی	۲۸	داستان شب
۱۹	زن و زندگی	۲۴	آخبار	۲۹	ساز تنها
۲۰	آخبار	۲۵	از چهار گوشه جهان	۳۰	موسیقی ایرانی
۲۱	زن و زندگی	۲۶	آخبار	۳۱	آخبار
۲۲	هزار و یک سؤال	۲۷	آینه زندگی	۳۲	برنامه گلها
۲۳	آخبار	۲۸	آخبار و برنامه دهقان	۳۳	موسیقی ایرانی

رادیو تهران (برنامه دوم) در طول برگزاری جشن شاهنشاهی به پخش برنامه های مخصوص خواهد پرداخت



برنامه مخصوص رادیو ایران در روزهای برگزاری جشن

دوشنبه ۱۹ مهر ماه

۶	سلام شاهنشاهی و اعلام برنامه ها	۱۷	اشعار و مطالب مردم خوانده میشود
۷	آخبار	۱۸	آخبار
۸	تقویم تاریخ	۱۹	دهقان
۹	برنامه مخصوص میهمانان مالیات جشن	۲۰	موسیقی
۱۰	آخبار و گاهی به مطبوعات	۲۱	آخبار
۱۱	برنامه کودک	۲۲	موسیقی
۱۲	آخبار	۲۳	نمایشنامه
۱۳	برنامه های شاد	۲۴	آخبار
۱۴	۸ تا ۱۱:۴۵ برنامه های موسیقی متنوع ایرانی و در رأس هر ساعت اخبار و در فواصل نمایشنامه ها و گفتار کوتاه مدت	۲۵	داستانهای شب
۱۵	گفتار مذهبی روز	۲۶	آخبار
۱۶	اذان ظهر	۲۷	دهقان
۱۷	قصه	۲۸	موسیقی شاد
۱۸	کارگران	۲۹	بهترین آهنگها
۱۹	آخبار	۳۰	آخبار
۲۰	جوانان (بصورت خاص)	۳۱	موسیقی شاد مخصوص جشن
۲۱	موسیقی ایرانی	۳۲	موسیقی شاد مخصوص جشن
۲۲	موسیقی جشن	۳۳	موسیقی شاد مخصوص جشن
۲۳	آخبار	۳۴	موسیقی شاد مخصوص جشن
۲۴	سیری در مسئله روز	۳۵	موسیقی شاد مخصوص جشن
۲۵	کاروان شعر و موسیقی	۳۶	موسیقی شاد مخصوص جشن
۲۶	آخبار چهارگوشه جهان و پخش گزارش مراسم تشریف فرمائی اعلیحضرتین به شیراز	۳۷	موسیقی شاد مخصوص جشن

سه شنبه ۲۰ مهر ماه

۱۲	اذان ظهر	۱۲	گفتار مذهبی بوسیله آقای صالحی کرمانی
۱۳	کارگران	۱۳	نمایشنامه
۱۴	آخبار	۱۴	آخبار
۱۵	سیری در مسئله روز	۱۵	اشعار یا موسیقی
۱۶	آخبار	۱۶	آخبار
۱۷	چهارگوشه جهان	۱۷	آخبار
۱۸	برنامه مخصوص شامل قطعات کوچک از اشعار شونندگان و ترانه های مناسب	۱۸	دهقان
۱۹	آخبار	۱۹	موسیقی شاد
۲۰	بهترین آهنگها	۲۰	آخبار
۲۱	موسیقی شاد مخصوص جشن	۲۱	موسیقی شاد مخصوص جشن
۲۲	موسیقی شاد مخصوص جشن	۲۲	موسیقی شاد مخصوص جشن
۲۳	موسیقی شاد مخصوص جشن	۲۳	موسیقی شاد مخصوص جشن
۲۴	موسیقی شاد مخصوص جشن	۲۴	موسیقی شاد مخصوص جشن
۲۵	موسیقی شاد مخصوص جشن	۲۵	موسیقی شاد مخصوص جشن
۲۶	موسیقی شاد مخصوص جشن	۲۶	موسیقی شاد مخصوص جشن
۲۷	موسیقی شاد مخصوص جشن	۲۷	موسیقی شاد مخصوص جشن
۲۸	موسیقی شاد مخصوص جشن	۲۸	موسیقی شاد مخصوص جشن
۲۹	موسیقی شاد مخصوص جشن	۲۹	موسیقی شاد مخصوص جشن
۳۰	موسیقی شاد مخصوص جشن	۳۰	موسیقی شاد مخصوص جشن
۳۱	موسیقی شاد مخصوص جشن	۳۱	موسیقی شاد مخصوص جشن

تفاوت برنامه های رادیو ایران

ساعت	شنبه	یکشنبه	پنجشنبه
۱۲/۰۶	نیازمندیها	نیازمندیها	تفسیر قرآن
۱۳/۳۰	سیری درمساله روز	سیری درمساله روز	موسیقی
۱۵/۱۵	موسیقی	موسیقی	پاسداران جامعه
۱۵/۳۰	کاروان شعر و موسیقی	جلوه های زیبای در زبان پارسی	کاروان شعر و موسیقی
۱۶/۰۵	از چهار گوشه جهان	از چهار گوشه جهان	نقش در آینه هفته
۱۸/-	آخبار و برنامه دهقان	آخبار و برنامه دهقان	ضرب برای مردم
۱۹/۰۵	موسیقی	سیاحیان انقلاب	موسیقی
۱۹/۱۵	بخت ایندولوزیک	بخت ایندولوزیک	بخت ایندولوزیک
۲۱/-	مشاعر	مشاعر	سخنرانی راشد
۲۱/۳۰	موسیقی	برنامه ادبی	موسیقی
		برنامه گلها	

تلویزیون آموزشی

پنجشنبه	
۱۲ر۲۰	ترانه‌ها و چشم‌اندازها
۱۲	سلام شاهنشاهی
۱۴ر۰۵	گریدد انگلیش
۱۴ر۰۱	رسم فنی
۱۴ر۰۵	ایمنی و تندرستی
۱۵	مکانیک ششم
۱۵ر۲۵	روش تدریس ریاضی
پنجشنبه	
۱۵ر۴۵	گریدد انگلیش
۱۶	جبر و مثلثات ششم
۱۶ر۲۵	اعلام برنامه بخش دوم
۱۶ر۲۰	سیری در تاریخ ۲۵۰۰ ساله
۱۶ر۵۵	گرامر انگلیسی
۱۷ر۰۱	کاردستی
۱۷ر۲۰	گوناگون
۱۷ر۵۰	طبیعی ششم
۱۸ر۱۵	زنگ تفریح
۱۸ر۲۵	شیمی ششم
۱۸ر۵۵	فیزیک ششم
۱۹ر۲۰	ریاضی در تاریخ ۲۵۰۰ ساله
۱۹ر۴۵	فیلیم داستانی
چهارشنبه	
۱۸ر۲۰	آهنگها و چشم‌اندازها
۹	سلام شاهنشاهی
۹ر۰۵	کودکان و نوجوانان
۹ر۲۰	برنامه هنری
۱۰ر۲۰	مسابقه اطلاعات عمومی
۱۱	برنامه هنری
۱۲ر۲۰	فیلیم سینمایی
شنبه	
۱۲ر۲۰	ترانه‌ها و چشم‌اندازها
۱۴	سلام شاهنشاهی
۱۴ر۰۵	گریدد انگلیش
۱۴ر۲۰	زمین‌شناسی ششم
۱۴ر۴۵	بخوابیم و بنویسیم
۱۵	شیمی ششم
۱۵ر۲۵	علوم تجربی دوره راهنمایی
۱۵ر۴۵	گریدد انگلیش
۱۶	مثلثات ششم
۱۶ر۲۵	اعلام برنامه بخش دوم
۱۶ر۲۰	سیری در تاریخ ۲۵۰۰ ساله
۱۶ر۵۵	گرامر انگلیسی
۱۷ر۰۱	حرفه و فن دوره راهنمایی
۱۷ر۲۰	آیین نگارش
۱۷ر۵۰	طبیعی پنجم
۱۸ر۱۵	زنگ تفریح
۱۸ر۲۵	سابقه شیمی
۱۸ر۵۵	فیزیک پنجم
۱۹ر۲۰	ریاضی پنجم
۱۹ر۴۵	فیلیم داستانی

جشن دهسالگی سندیکای نویسندگان

هفته گذشته سندیکای نویسندگان و خبرنگاران مطبوعات ده ساله شد و این سالگرد را در کاخ مرکزی جوانان جشن گرفت.

سندیکای نویسندگان و خبرنگاران مطبوعات که در روز پنجم مهرماه ۱۳۴۱ با گرد آمدن چهار نفر از نویسندگان و خبرنگاران مطبوعات موجودیت یافته است، هفته گذشته ده سال از حیات خود را پشت سر گذاشت.

در جشنی که بدین مناسبت از ۶ بعد از ظهر روز پنجشنبه هشت مهرماه در محوطه کاخ مرکزی جوانان تشکیل شده نخست‌وزیر، عده‌ای از وزرا، ستاتورها، نمایندگان مجلس، مدیران مطبوعات مهمان ۳۰۰ تن نویسندگان و خبرنگاران عضو سندیکا بودند.

در ابتدای جشن علی باستانی، دبیر سندیکا، گزارشی از فعالیتهای ده ساله سندیکا داد و از نخست وزیر و سایر میهمانان سپاسگاری کرد. آنگاه آقای هویدا ضمن آنکه دهمین سال سندیکا را به نویسندگان و خبرنگاران مطبوعات تبریک گفتند، درباره وظایف، مشکلات و نقش فعال مطبوعات در پیشبرد اجتماع سخن گفتند. پس از پایان سخنرانیها از میهمانان پذیرائی شد و گوشه‌های عارفانه‌ای برای حاضران اجرا کردند.

تا آنجا که سالگرد سندیکا را به کارکنان مطبوعاتی خود تهنیت می‌گوید و آرزو می‌کند که این جامعه صنفی در خدمت پدیده‌های مطبوعات توفیق یابد.

تماشای جهان در یک هفته

جهان عرب يك سال پس از مرگ ناصر



یکسال از مرگ جمال عبدالناصر رئیس جمهوری پیشین مصر میگذرد و در این فاصله دنیای عرب همان دشواری های پیشین را در برابر دارد، دشواری هایی که در برخی زمینه‌ها شدت یافته‌اند.

... در آغاز تابستان ۱۳۴۹ جمال عبدالناصر با زیر پا نهادن تمایلات گروه های افراطی مصر، طرح آتش بس را جریز را پذیرفت، بدان امید که شاید تلاش دیپلماتیک در استقرار صلح موثرتر از جنگ تمام عیار و جنگ فرساینده باشد. ۱۵ ماه بعد از برقراری آتش بس «جنگ فرساینده دیپلماتیک» مصر همچون جنگ فرساینده نظامی ایمن کشور در استقرار صلح ناکام مانده است. آن دسته از جانشینان ناصر که از یک نبرد قدرت سالم‌پدر آمده‌اند تجربه وحدت را تا بدین جا موفقانه آزموده‌اند، در برابر انعطاف‌ناپذیری اسرائیل در پذیرش راه حل‌های گوناگون اینک نه به طرح راجرز و فشار آمریکا و شوروی، بلکه به اقدام سازمان ملل متحد و هماهنگی چهار دولت بزرگ امید یست‌اند و انورالسادات با خطر انداختن آینده سیاسی خود، دولت خویش را در برابر اعراب متعهد به پایان دادن به حالت «نه جنگ نه صلح» در سال ۱۹۷۱ کرده است.

پس در این يك ساله که از مرگ ناصر میگذرد، در زمینه بحران خاور میانه عربی - مستکم در ظاهر - هیچ تحولی روی نداده است.

عبدالناصر کمتر از ۲۴ ساعت پیش از آنکه دچار يك حمله قلبی شود، ملک حسین پادشاه اردن و یاسر عرفات رهبر «سازمان آزادی فلسطین» را بعد از يك دوره جنگ خونین، واداشت که توافق‌نامه‌ای امضاء کنند.

ناظران سیاسی در همان زمان برین عقیده بودند که توافق قاهره نشانه پایان اختلاف میان دولت اردن و سازمانهای چریکی فلسطین نیست، بلکه ملک حسین و عرفات زیر فشار و تحت نفوذ رهبران دنیای عرب - بویژه جمال عبدالناصر به پذیرفتن این توافق تن داده‌اند.

حوادث بعدی درستی این نظر را آشکار کرد. پیش از آنکه مرگ امضای شرکت کنندگان در کنفرانس قاهره خشک شود، عبدالناصر در فرودگاه قاهره از پای درآمد و اندکی بعد کار نبرد داخلی در اردن بالا گرفت، بر سر نحوه رفتار دولت اردن با چریکهای فلسطین جهان عرب دچار تفرقه‌ای کم سابقه شد، بعد تلاش مجدد مصر و عربستان برای آشتی دولت اردن و چریکها بی‌نتیجه ماند و نمایندگان اردن پس از سه دور گفتگوی بی نتیجه با فرستادگان سازمان آزادی فلسطین چند را ترک گفتند، بی آنکه معلوم باشد

سیاست

شیکه مسجل شود، به دادگاه ویژه فرستاده میشوند.

اعلام هویت «عناصر نامطلوب» سفارت شوروی در انگلستان، نشانه دیگری است بر اهمیت ماجرای «۱۰۵ جاسوس»، چون بیشتر اعضای عالی‌رتبه سفارت و هیاتهای وابسته بان، در شمار این ۱۰۵ تن هستند. از جمله «ویکتور ایوانف» رئیس هیات تجاری و مرد شماره ۳ سفارت و «گورکی کوزتسوف» رئیس سرویس مطبوعاتی سفارت شوروی که صدور حکم اخراجش را در يك مصاحبه مطبوعاتی باطالع خبرنگاران رسانید و از تصمیم دولت انگلستان ابراز خشم کرد، چون «بیشتر کسانی که عنصر نامطلوب شناخته شده‌اند، در همه دوران ماموریتشان در توسعه روابط مسکو و لندن کوشا بوده‌اند.»

ماجرای ۱۰۵ جاسوس

ماجرای شبکه جاسوسی شوروی در انگلستان و صدور حکم اخراج ۱۰۵ کارمند روسی مقیم انگلستان، بگمان کارشناسان سیاسی، طرف هفته‌های آینده به جنجالی بزرگ تبدیل خواهد شد و این به خاطر اطلاعاتی است که «الک لیلیان» دوست زیبایی «ایرینا» تیلیاکو» در اختیار سازمان های ضد جاسوسی انگلستان نهاده‌اند.

«الک لیلیان» کارمند هیات تجارتی شوروی در انگلستان است و پناهندگی او به انگلستان سبب اصلی وقوع ماجرای «۱۰۵ جاسوس» است.

«الک لیلیان» و «ایرینا» از ماه گذشته تحت حمایت «ام - ام - ۵» - سازمان ضد جاسوسی انگلستان - قرار گرفته‌اند و مقامات این سازمان اینک سرگرم شناسایی و حتی بازداشت کسانی هستند که اطلاعات سری را در اختیار مأموران دولت شوروی قرار میداده‌اند و در لندن صحبت از اینستکه برخی مقامات دولتی انگلستان در این ماجرا دست داشته‌اند.

تأیید سه نفر بجرم نقض قوانین حفظ اسرار دولتی بازداشت شده‌اند. یک افسر نیروی دریایی که کارشناس جنگ با زیردریائیهات و دو خیاط قیروی - محافل نزدیک به وزارت خارجه انگلستان میگویند، طرف هفته های آینده مقامات امنیتی انگلستان با يك تعرض وسیع تمام شبکه ارتباطی «۱۰۵ جاسوس» را در هم خواهند ریخت.

اینان میگویند: «دولت انگلستان این بار از همه قدرت خویش استفاده میکند و تمام کسانی که عضویتشان در این محافل نزدیک به وزارت خارجه انگلستان میگویند، طرف هفته های آینده مقامات امنیتی انگلستان با يك تعرض وسیع تمام شبکه ارتباطی «۱۰۵ جاسوس» را در هم خواهند ریخت.

یکی از مشتریان سرشناس و ولخرج رستورانها و کلوبهای معروف لندن بود. زندگی پسر و صداسی داشت و اقامت همسر و دخترش در شوروی دست او را باز گذاشته بود. «الک» با زن های متعددی رابطه داشت، از جمله با نامزد اسرائیلی یکی از کارمندان سفارت آمریکا در لندن.

اما مردم انگلستان ماجرا را باین سادگی تلقی نمی‌کند و میگویند، جز مسائل سیاسی مسائل دیگری هم برای اخراج این ۱۰۵ تن وجود دارد.

دولت شوروی، حکومت محافظه کار انگلستان را متهم میکند که با ابراه انداختن «ماجرای ۱۰۵ جاسوس» قصد دارد مانع تشکیل کنفرانس امنیت



«کیم فیلی» جاسوس دوجانبه

جهان عرب یکسال بعد از مرگ ناصر بهمرزهای واقع بینی نزدیک تر شده است و عبدالناصر در سالهای آخر عمرش بیش از همه چیز به واقع بینی دل بسته بود.



تعمیرگاههای شواب لورنس در تهران و شهرستانها

تعمیرگاه
شواب لورنس
گرمانشاه
خیابان شاه بختی پل اجلاسیه
تلفن: ۴۹۴۹

تعمیرگاه
شواب لورنس
اهواز
خیابان ۴۴ متری نیش کیومرث
تلفن: ۴۱۹۶

تعمیرگاه مجاز شماره ۱۵
شواب لورنس
عیس آبادی سی متری نظامی پلاک ۱۷۹
تلفن: ۷۶۴۳۵۱

تعمیرگاه مرکزی:
شواب لورنس
خیابان آریزهاور اسکله
سیناتکو پلاک ۵۵۸
تلفن: ۲۰ - ۹۶۳۰۱۶

تعمیرگاه
شواب لورنس
گرمان
خیابان شالی کوی مقابل سینما کابری
تلفن: ۴۴۴۹

تعمیرگاه
شواب لورنس
اصفهان
خیابان شیخ بهایی چهار راه سرتیب
تلفن: ۳۷۹۱۶

تعمیرگاه
شواب لورنس
ایمان
خیابان شاهپور
تلفن: ۴۱۴۳

تعمیرگاه مجاز شماره ۲
شواب لورنس
خیابان سیمتری نارمک بالاتر از میدان
هفت حوض جنب بانک اصناف
تلفن: ۷۹۵۵۶۵

تعمیرگاه
شواب لورنس
ساری
خیابان فردوسی پلاک ۷۰
تلفن: ۴۴۴۸

تعمیرگاه
شواب لورنس
شیراز
خیابان قصر الفت چهار راه سینا
سعدی: تلفن: ۳۵۹۸

تعمیرگاه
شواب لورنس
سنندج
خیابان ششم بهمن
تلفن: ۴۰۷۳

تعمیرگاه مجاز شماره ۵
شواب لورنس
خیابان آریامهر جنب بانک ملی
۳۳۴ - ۳۳۲
تلفن: ۶۳۳۷۳۰

تعمیرگاه
شواب لورنس
بندرعباس
فروشگاه عابدینی خیابان رضاشاه کبیر
تلفن: ۲۴۱۶

تعمیرگاه
شواب لورنس
رشت
خیابان سعدی
تلفن: ۵۶۶۰

تعمیرگاه
شواب لورنس
گرمان
خیابان پهلوی «تهران»
بالاتر از طهماسب تلفن: ۲۳۵۴

تعمیرگاه مجاز شماره ۷
شواب لورنس
خیابان شمیران قدیم
و عیسی آباد نیش چهار راه قصر
تلفن: ۷۶۰۵۴۶

تعمیرگاه
شواب لورنس
دزفول
خیابان سی متری جدید
تلفن: ۳۵۶۳

تعمیرگاه
شواب لورنس
رضایه
خیابان فرح نرسیده به خیابان دارابوش
تلفن: ۸۴۲۷

تعمیرگاه
شواب لورنس
مشهد
خیابان احمدآباد «فرخ»
مقابل خیابان قائم تلفن: ۶۹۶۳

تعمیرگاه مجاز شماره ۸
شواب لورنس
خیابان نادری کوچه گوهرنار پلاک ۱۵
تلفن: ۳۱۱۹۹۱

تعمیرگاه
شواب لورنس
تبریز
خیابان پهلوی مقابل کلاتر کوچه
تلفن: ۷۹۰۸

تعمیرگاه
شواب لورنس
همدان
خیابان بوعلی پلاک ۱۷۳
تلفن: ۴۱۹۶

تعمیرگاه
شواب لورنس
زاهدان
خیابان داوربانه ساختمان
ظفر بابی تلفن: ۳۹۳۹

تعمیرگاه مجاز شماره ۹
شواب لورنس
خیابان شهناز شماره ۶۸
تلفن: ۷۵۶۵۰۴



خودگویی و خوددستی ...

اخذ رای حاضر شدند. در این انتخابات که بیشتر یک «مراجعه به یک آراء عمومی» بود، و انقباض بهر ترتیب پیروز میشد، چون نامزد یگانه ریاست جمهوری ویتنام جنوینی بود.

«وان تیو» ظرف هشت سال سرعت پله‌های ترقی را در صحنه سیاست ویتنام جنوبی پیموده است. در نوامبر ۱۹۶۳ بدنبال پیروزی کودتای ژنرال‌ها و سرنگون شدن حکومت «نگو دین» در ویتنام جنوبی برای اولین بار نام «نگوین وان تیو» را شنیدند. در شروع کودتا سرهنگ «وان تیو» مأمور تصرف کاخ ریاست جمهوری شد و در اولین مصاحبه کودتاگران «وان تیو» بعنوان یک ژنرال دوستاره در صف دوم نشسته بود.

«وان تیو» با احتیاط وارد صحنه سیاست شد و بعد از هشت سال تنها توانسته است به مرحله «انزوا» برسد. این تنها «پیروزی» اوست.

در ۱۹۶۵ هنگامیکه کائوکی با اختیار کامل نخست وزیر شد، «وان تیو»، ژنرال گوشه‌گیر، در کرسی ریاست جمهوری قرار گرفت.

در ۱۹۶۷ «وان تیو» با ۲۵ درصد آراء رای دهندگان و پس از تباری ژنرال‌ها، به ریاست جمهوری انتخاب شد. در دوازده ماه پس از انتخابات، «وان تیو» آرام، آرام عوامل دست نشانده کائوکی را از صحنه قدرت بیرون راند تا موضع محکمتری بدست آورد.

در «الورت بانکر» سفیر آمریکا در سایگون که «وان تیو» را کاملاً زیر نظر دارد میگوید، او از سال ۱۹۶۸ بعد کوشیده است خود را با وظایفش تطبیق دهد. یعنی از یک ژنرال یک سیاستمدار و از یک سیاستمدار یک ژنرال بسازد.

«وان تیو» از کار خسته نمی‌شود و بهمه چیز بدبین است.

«وان تیو» تاکنون موفق شده است «سرخود» را از آب بیرون نگاه دارد. این منتهای آرزوی اوست و کاریست که هیچ ژنرال دیگری در ویتنام قادر به انجام آن نبود. «وان تیو» را «مرد دوران جنگ» میشناسند. او سیاستمداریست که در اطراف خود جز مخالف و دشمن نمی‌بیند و در چنین موقعیتی دشوار بتوان به صلح اندیشید و برای رسیدن بنان تلاش کرد. ویتنام جنوبی با برگردن «وان تیو» خود را وارد بازی دشواری کرده است.

است که یومیه «خلق» هم این سرمقاله را منتشر کرده است. پس میتوان يك «خبر» ۶۳ سطرى ديگر هم ساخت. در کنار این شایعه‌ها، اول اکتبر فرصتی بود برای تظاهر مجدد اختلاف دینی جهان کمونیسم. «تریبونالودو» ارگان حزب کمونیست لهستان رهبران یکن را بخاطر «زردیگی» به آمریکا سرزنش کرد، چون به گمان این روزنامه، نزدیکی چین به آمریکا سبب تضعیف مبارزان ویشای میشود.

همین روزنامه در دنباله مقاله‌اش آمریکا را سرزنش میکند که چرا تلاش در راه نزدیکی با یکن را به تلاش در راه باقی نگاهداشتن فرمز در سازمان ملل متحد آمیخته است؟

مقاله «تریبونالودو» فقط این را روشن میکند که میان کمونیستها فراق افتاده است و هیچ روشن نیست که مفسر لهستانی کدام جنبه‌های سیاست یکن و واشنگتن - در روابط مشترکشان - را می‌پسندد و کدام را تفتیح میکند. بقول يك روزنامه بلژیکی که باین تضاد گویا اشاره دارد، دیگر دشوار میتوان منافع و بازیهای سیاسی را در چهارچوب منطق و ایدئولوژی قرار داد.

چین که از گرمای مرطوب خارهای تا سرمای خشک برد سیری گسترده است، با هشتصد میلیون جمعیتش، با تکیه‌اش بر کشاورزی، با فرهنگ چهار هزارساله‌اش و با ویژگی مردمانش، دنیایی است که با دنیای غرب و یافرتک غرب گرای نیمه غربی آسیا تضاد بسیار دارد و بهمین سبب ورودش به سازمانهای بین‌المللی بیشک دیگر گویهائی در برداشت‌های سیاست بین‌المللی بوجود خواهد آورد. چین را باید با حوصله و تانی شناخت و رانی را این شناسائی را دشوارتر میکند.

مقامات رسمی چین میگویند: «نه جنگ است، نه عین داخلی، مانو از سلامت کامل برخوردارست و لیو شائوچی هم نگرینخته است.»

بقول فرستاده «اطلاعات» به چین: «عم آشنائی خیرنگاران خارجی با زبان چینی باعث میشود که اخبار این کشور بطرفی نادرست به جهان خارج مخابره شود. از جمله برداشتن مجسمه خاگ گرفته مانو از یک هتل یکن - البته به منظور زدودن گرد و غبار - باعث میشود فالان خیرنگار گزارش بدهد مجسمه‌های مانو را جمع میکنند، پس شاید حادثای روی داده است.»

و شاید این گناه خود چینی‌ها باشد که بر روی هر حرکت عسادی خویش پرده‌ای از رمز و راز میکشند و شاید این یکی از ویژگیهای این مردم جسور، درونگرا و پرتحمل است. مردمی که دوراندیشان بیش از همه از ژان بيم دارند، ولی هرگز این نگرانی را آشکار نمی‌کنند و با پیش کشیدن مسائلی چون بحران مرزی با شوروی، خشم از دخالت آمریکا در هندوچین و منازعه بیدلیل با دهلی‌نو میکوشند راز درون خویش را بپوشانند. درست بهمین جهت شما وقتی گزارشهای خبرگزاریها را درباره چین میخوانید، حیرت می‌کنید که غرض از مخابره این مطالب بی ارزش چیست؟

«فرانس پرس» در يك گزارش مفصل ۵۲ سطرى تحت عنوان «عدم حضور چوئن لای در ضیافت سالروز اول اکتبر» شش سطر را به اسامی برخی شرکت کنندگان، چهار سطر را بتوضیح خصوصیات دیوار سالن پذیرائی و نزدیک بیست سطر را به مقایسه ضیافت امسال و پارامال اختصاص داده است. کاملاً پیداست که غرض فرستادن خبرست و خبر که نیست باید «توضیح واضحات» را تکرار کرد و همه اینها را با جاشنی قوی شایعه آمیخت، چون مردم جهان به‌خبرهای چین علاقه دارند و این علاقه بیشتر از کنجکاوی سرچشمه میکورد.

پیروزی «مرد تنها»

اما آشکارست که در پشت پرده طنز و گله، کرملین به شدت از خانه شماره ۱۰ «داونینگ استریٹ» مکدرست و ماجرای ۱۰۵۰ جاسوس - که سوز داغی است برای مطبوعات، ممکنست سبب تیرگی روابط لندن و مسکو شود.

اروپا شود. برخی محافل حزب کارگر انگلستان این اتهام را تأیید میکنند، چون «در میان ارگان‌های سیاسی اروپا، حزب محافظه‌کار انگلستان سرسخت‌ترین مخالف تشکیل کنفرانس امنیت اروپاست.»

«گاردین» - روزنامه لیبرال لندن در همین زمینه می‌نویسد: «دولت محافظه‌کار نباید این اتهام‌ها را دست کم بگیرد.»

«دیلی اکسپرس» مسائل داخلی انگلستان را در این ماجرا موثر میدانند و می‌نویسد: «از چند ماه پیش نمایندگان محافظه‌کار مرتباً از ادوارد هیت و داکلاس هیوم می‌خواستند که جلوی آشوبهای کمونیستی را بگیرند. این گروه عقیده دارند که اعتراضهای کارگری و آشوبهای ایرلندشمالی توسط کمونیستها رهبری میشود. بدین ترتیب شاید یکی از علل براف آفتان سر و صدا در اطراف ۱۰۵۰ جاسوس، تلاش در راه راضی کردن این ناراضیها باشد.»

دولت شوروی در دو جبهه با اقدام دولت انگلستان مقابله میکند. در جبهه دیپلماتیک يك یادداشت تند اعتراض‌آمیز، گله گرومیکو از هیوم و احتمال اخراج چند دیپلمات انگلیسی از لندن و در جبهه تبلیغاتی مصاحبه کیم فیلیپ جاسوس انگلیسی که به شوروی پناهنده شده است و مقالات طنزآمیز مطبوعات شوروی.

«گتورکی دادپاتس» روزنامه نویس مشهور روسی «کومسولسکیا پراودا» مقاله طنزآمیزی منتشر کرده زیر عنوان «مصاحبه با سر الک داکلاس هیوم کارگردان مشهور سینما و خالق سری فیلم‌های جیمز باندی.»

«هیوم» در این مصاحبه خیالی میگوید: در فیلم آیندش مبارزه با جاسوسان روسی را نشان میدهد که قصد دارند امپراتوری بریتانیا را بر اندازند.

«هیوم» میگوید: «صحنه فیلم در اعماق اقیانوس هند میگذرد و قهرمان فیلم به تنهایی با زیر دریائی های روسی مقابله میکند، در ایرلند شمالی در سنگر های خیابانی به جنگ با عساکر شوروی مشغول میشود، در پاریس توطئه مخالفت با عضویت انگلستان در بازار مشترک را در هم میکشند و از شرکت روسها در جنبش اعتراضی انگلستان پرده بر می دارد.»

چین آرام است

چین که روز جمعه بیست و دومین سالروز جمهوری کمونیستی خود را در میان شایعه‌ها جشن گرفت و در های سازمان ملل متحد را پس از یازده هزارو

افسانه جنایت و احتمال

بقیه از شماره پیش

این احتمال وجود دارد: ما من نهایت سعی خود را می‌کنیم که چنین اتفاقی نیفتد.

شما پزشک باوجدانی هستید. در این شکی نیست، اما همه دکترهای ما وجدان سالم دارند؟

نمی‌دانم. ممکن است نداشته باشند.

و ممکن بود یکی از آنها را به این دهکده می‌فرستادند.

ممکن بود.

و ممکن است. یعنی ممکن بود. که آن پزشک، سرش به جای دیگری گرم باشد، و یا حتی از شدت خستگی به خواب رفته باشد.

بله.

و ممکن بود در همان زمان جسد زنی را که شما اظهار کرده‌اید کشته شده، از زیر دیوار بیرون بیاورند.

بله.

پس ممکن بود چنین «جنایتی» پنهان بماند و هیچکس از آن با خبر نشود. اینطور نیست؟

بله، بله، البته...

و ممکن است که نظیر این اتفاق افتاده باشد. در ده دیگر، در قریه دیگری، و یا همین جا.

بله، ولی...؟

ولی چه؟ ولی نیفتاده؟ از کجا می‌دانید؟ وقتی شما بالای سر زن سید باباخان نشسته بودید و مشکوک، به شکاف کنه‌یی که در فرق سرش بسود نگاه می‌کردید، و مشکوک می‌گفتید: «نه، این ضربه مربوط به دیوار نیست»، درست در همین لحظه، مردی چند قدم دورتر جسد زن را که خود، کشته بود از زیر خاک بیرون می‌کشید و گریه می‌کرد و فریاد می‌زد، و دو فرزندش به دنبال پدر گریه می‌کردند...

چند قدم دورتر؟

نه... یک فرسخ دورتر، در قریه مجاور. همانجا که سید باباخان، زنی شوهر دار را دوست داشت. یعنی می‌گویند که دوست داشت. آن زن هم کشته شده.

شما مطمئن هستید؟

نه دکتر... فقط احتمالش وجود دارد.

آیا به خاطر این که جنایت‌های بی شماری کشف نشده باقی مانده و می‌ماند، باید از مجازات یک جانی شناخته شده چشم پوشید، و یا در دستگیری او و محکوم کردنش مشارکت نکرد؟ شما با سواک هایاتان همین را می‌خواستید بگویید؟

آری، دکتر. من فقط دلائل تیرنه‌ی مؤکلم را گرد می‌آورم. شما باعث شده‌ید که سید باباخان به اتهام جنایت دستگیر شود. شما مقدمات کشته شدن

مردی را فراهم آورده‌ید که بسیاری از دلائل علیه او حکم می‌کند، و او خودش ناتوان از رد این دلائل است. شما، قدم اول را برای مشارکت در یک جنایت برداشته‌ید. شما، اگر سید بابا خان، بی گناه کشته شود، مجرمی هستید که دست قانون و چنگ عدالت به دامتان نمی‌رسد. من می‌خواهم شما را - نسبت به حکمی که داده‌ام - گرفتار تردید کنم. و از این تردید به نفع مردی که احتمال دارد بی گناه باشد استفاده کنم. و حالا به من بگویید، صد درصد مطمئن هستید که زن سید باباخان بر اثر ضربه مغزی، و به دست انسان کشته شده؟

تقریباً.

تقریباً، درست نیست، بگویید مطمئن.

نمی‌توانم بگویم، نمی‌خواهم. چون صد درصد مطمئن ندارم. می‌دانید؟ من مطمئن هستم که این زن، بر اثر ضربه مغزی کشته شده، اما در این که چنین ضربه‌یی را یک انسان زده باشد، کمی مشکوکم.

یعنی شما مطمئن هستید که این ضربه قبل از فروریختن دیوار اتفاق افتاده و نه همزمان با آن. یعنی فقط، این ضربه زن را از پای درآورده و نه فروریختن دیوار و ضربه‌یی ضمن این فروریختن. بله؟

در این هم کاملاً مطمئن نیستم.

پس، یک احتمال جزئی دیگر هم وجود دارد، و آن این است که زن سید باباخان بر اثر فروریختن دیوار مرده باشد، و تیزی لبه‌ی یک شیء فلزی مغز او را شکافته باشد. اینطور نیست؟

نمی‌دانم. من یک پزشکم نه یک متخصص کشف جنایت.

متشکرم.

حتماً؟ شما چطور می‌توانید با این اطمینان بگویید که سید باباخان از مرگ زنی با خبر بوده، آقای دامستان؟ آیا اظهار نظر یک مرد روستایی - که ما هیچگونه اطلاعی از رابطلهاش با سید باباخان و با فاطمه نداریم - برای چنین ادعایی کافیست؟ شما پایه‌های استدلالتان را برای مرگ محکوم کردن موکل من بر روی مساله‌یی می‌گذارید که امکان دارد مطلقاً باطل باشد. بدیهیست که اگر شما از اینجا آغاز کنید که موکل من از مرگ همسرش خبر داشته، دیگر جایی برای دفاع قطعی از او باقی نمی‌ماند. آقای ریسی! اجازه بدهید من از سید باباخان سوآلی بکنم.

بفرمایید!

سید باباخان، شما می‌دانستید که زنتان بر اثر زلزله کشته شده؟

و ناگهان صدای دربار خنده به‌های‌های گریه بدل می‌شود.

حسین کو؟ حسین کو؟ حسین کو؟ حسین! بیا بیرون! بیا بیرون! بیا پسر پیرت را تنها بگذار... حسین...

و در همین لحظه، برق تبری، در پناه دیواری، زیر نور بندر، و صدای ناله‌یی بسته و ناتمام.

و کشتش، حالا می‌برمش زیر یک دیوار و...

و سپس، صدای تیر، تیر، تیر، و صدای فروریختن یک دیوار.

آه... چه آسوده شدم...

و باز، صدای زنی که فریاد می‌کشد: ای ظالم، ای ظالم، ای ظالم...

و صدای مرد پیر: حسین کو؟ حسین کو؟

دست نگه‌دارید!

چشم آقای دکتر.

مردی که تبری در دست دارد کنار می‌ایستد. مرد دیگری بیلش را روی شانه می‌گذارد. دکتر خم می‌شود و سر زنی را به دقت نگاه می‌کند. سر، شکاف خورده است. پزشک، شکاف را معاینه می‌کند و دیوار فروریخته را نگاه می‌کند و متوجه می‌شود که فرم دیوار را در دست می‌گیرد، و باز، به شکاف سر زن خیره می‌شود و آن را لمس می‌کند.

این زن را کشته‌اند.

مردی که تیر در دست دارد خم می‌شود و متحیر نگاه می‌کند.

شوهرش سید باباخان است.

کجاست؟

معلوم نیست آقای دکتر. شاید زیر آن دیوار!

نه، دیروز غروب اینجا بود.

می‌دانست که زنی مرده؟

حتماً می‌دانست.

خون - و سر له شده‌ی مرغ، یک لیوان، به خاکستر شیشه تبدیل می‌شود.

مردی مستهایش را به سوی سقف دراز می‌کند و می‌نالد: نه... نه... و سقف، نعره می‌کشد: آری.

مرد، حتی بر نمی‌خیزد. زمان برخاستن، زمان حرکت، زمان ذات انتخاب، گذشته است. میان سقف و مرد، زمانی هست که نیست.

چشمان مرد! چشمان مرد! شکاف، شکاف، شکاف.

صدای فروریختن‌ها و شکستن‌ها. ناله‌ها، ضجه‌ها، التماس، التماس، التماس...

دست‌های بیرون مانده از خاک؛ دست‌های متمسک، دست‌هایی به سوی آسمان گور، به سوی مجهول، به سوی بالایی که بالا نیست.

آقایان! خانم‌ها! من از شما خواهش می‌کنم به این جنایت، یا به این واقعه، فکر کنید، این یک جنایت‌عادی نیست. این، جنایتی مثل همه‌ی جنایت‌ها نیست. در آن، چیزی هست.

من که چیز خاصی نمی‌بینم.

قط: بیچاره زن، بیچاره زن...

اما من این عقیده را ندارم، و باور می‌کنم که در این واقعه، یک حالت استثنایی وجود دارد، یک مساله‌ی استثنایی.

زلزله؟

شاید.

نه، به گمان من، سرعت عمل مهمتر از زلزله است.

درست است. حرف از یک نقشه‌ی قبلی در میان نیست.

به نظر من این مرد یک نابغه است. این سید... چی؟

سید باباخان.

بله، یک نابغه. تردیدی نیست. فقط یک تبهکار استثنایی می‌تواند دست به چنین عملی بزند.

البته در صورتی که جنایتی اتفاق افتاده باشد.

نه... ما به هیچ وجه مطمئن نیستیم. یک لحظه به من اجازه بدهید.

ناگهان، زمین به لرزش خویش می‌لرزد.

ناگهان، اشیاء، پایگاه‌های خود را از کف می‌دهند.

پرندگان اشیاء در فضا.

شکاف، شکاف، شکاف...

و صدای فریاد، فریاد، فریاد... مرغی جیغ‌کش از زیر دیواری خم شده می‌گریزد، اما دیوار، چون بیولایی بی‌نهایت که تیر خورده باشد، بر زمین می‌افتد و مرغ رادر خود می‌فترد.

هنگامه سقوط همه چیز.

هنگامه سقوط ستون‌های کاهگلی، دیوارهای کاهگلی، سقف‌ها و سقف‌ها.

زنی طفلش را در زیر بدن خمیده‌ی خود پنهان می‌کند.

دیواری، زن و کودک را یکی می‌کند.

بخت.

خدای من! این خواب نیست؟

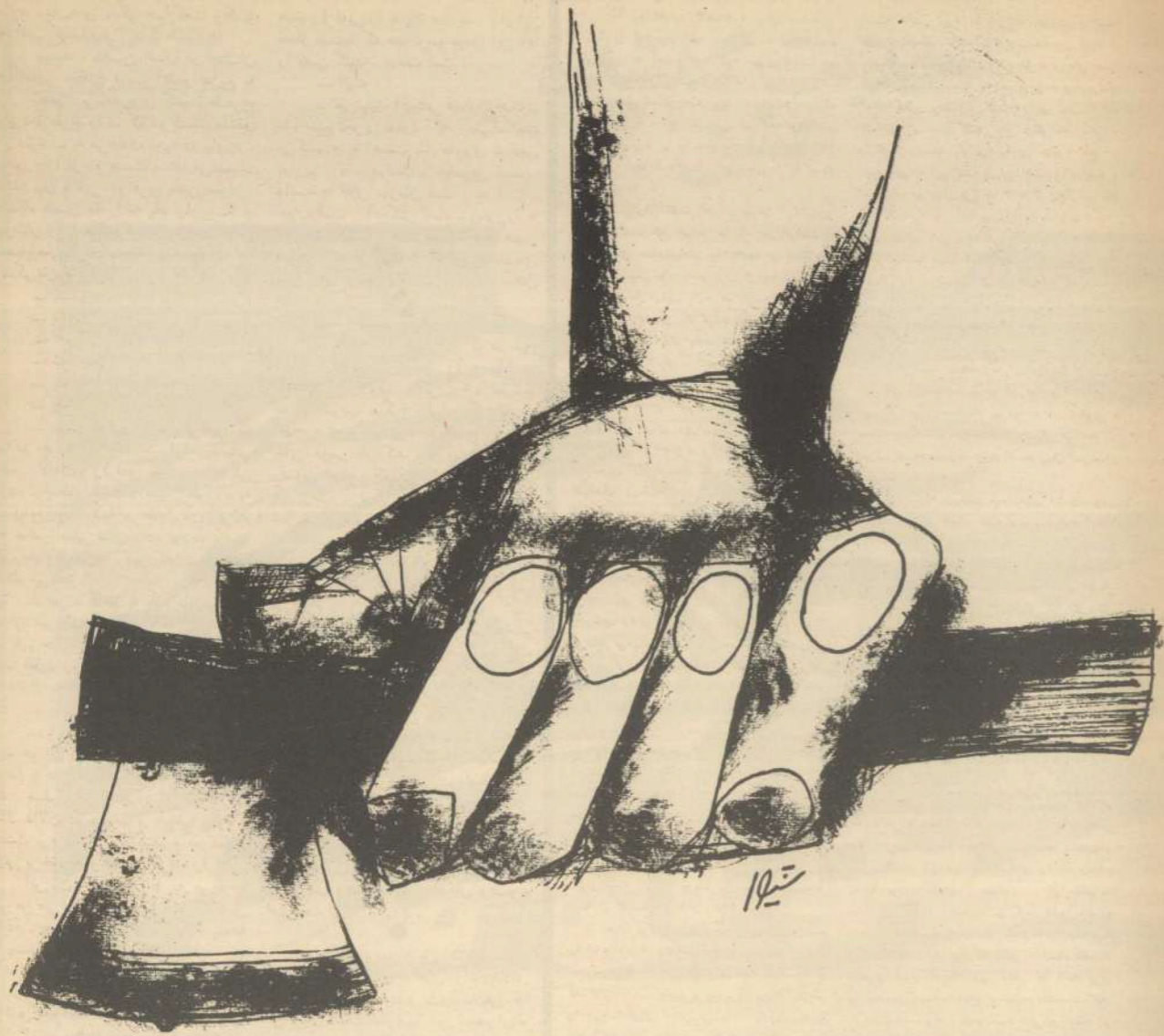
خدای من! خدای من! ایسا امیرالمومنین!

اسد... اسد...

آج... آج... آج... کجا رفتی؟ کجا رفتی؟

وای که چه خاکی بر سرم شد. خاک، خاک، خاک، و غبار مرگ.

و در لابلای این حرکت دردآور اشیاء، در لابلای اجساد زیر خاک مانده،



در کنار زنی که نیسی از تلاش زیر دیواری مانده و با چشم‌های ابدی از حقیقه درآمنده‌اش به آسمان نگاه می‌کند، و در کنار کتاب آسمانی له شده در چنگ طبیعت، و در کنار کتاب‌های دعای بی‌خاصیت، و در کنار سه طفل که چون ورق کاغذی میان دیوار و زمین مانده‌اند، و در کنار چشمه‌های زنده‌ی خون، خون زنده‌ی ذلیل‌ترین انسان‌ها، مردی می‌گوید: «زنم را می‌کنم، زنم را می‌کنم، زنم را می‌کنم. خوب فرصتی پیش آمد. دیگر بهتر از این نمی‌شود. زنم را می‌کنم و دیوار برپا مانده‌ی را بر سرش خراب می‌کنم. کی دیگر هیچ‌چیز زلزله‌یی پیش می‌آید؟ حتما... حتما...»

آیا ممکن است؟

نه... این، غیرممکن است.

و گمان می‌کنم تصویری که ایشان از زلزله می‌دهند نسبتاً دقیق باشد. اما سؤال من این است که سید... سید باباخان.

بله، همین آدم، واقعا در چنان لحظه‌یی دست به جنایت زده یا چند ساعت بعد؟

بیخشید آقا. کدام سید باباخان دست به جنایت زده؟ اصلاً کدام جنایت؟ در روزنامه‌یی خبری چاپ شده که می‌گوید: «و در همان هنگام، زن بی‌حسب ما قبل از هر چیزی، بر سر این است که آیا در چنان شرایطی، و در همان هنگام، هیچ جنایتی امکان وقوع نداشته یا نه؟ من - در قدم اول - می‌خواهم بگویم که در آن زمان معین، در جنایتی اتفاق نیفتاده. بعد، البته، در بقیه در صفحه ۵۸»

مورد زمانهای دیگر هم گفت و گویا کرد.

ببینید! ذهن انسان در چنان هنگامی، قادر نیست آضد سریع به کار بیفتد، برنامه‌ریزی کند، طرح بریزد و طرح را - که دو قسمت مستقل هم دارد - به مرحله اجرا دریاورد - منظوم را از دو قسمت مستقلی فهمید: کشتن زن با تبر، و فروریختن دیوار - مستگاه صبی ما را به یاد بیاورید - خودتان را تا حد ممکن در موقعیت خاص سیداباخان قرار بدهید. هیچوقت در زندگی‌تان با زلزله روبرو شده‌اید؟

- بله.
- بله.
- نه.
- شما چطور؟
- بله.
- بله.
- بله.

- بسیار خوب. شاید زلزله‌ای که شما در جریان آن بوده‌ید زلزله‌ی خفیی بوده. لاقبل، زلزله‌ی خیلی خطرناکی نبوده. اینطور نیست؟ بسیار خوب. به یاد بیاورید که شما در مقابل آن زلزله چه عکس‌العملی نشان داده بودید. به دقت به یاد بیاورید. این کار به من کمک می‌کند.

- من، کاملاً به یاد مانده. یک لیوان شیر در دستم بود. حس کردم که زیرپایم خالی می‌شود و شیر لیز می‌زند. چند قطره روی زمین ریخت و بعد، لیوان از دست من جدا شد.

- یعنی آن را رها کردید.

- نه. من قصد این کار را نداشتم. شاید هم آن را ول کردم. نمی‌دانم. و دیدم به طرف پله‌ها. پله‌ها جنوب‌الان بود. مسلم، می‌دانستم! اما من طرف شمال دالان دویدم - و دیوار بود. وحشت برم داشت. برگشتم و در دالان یعنی برخوردم و گفتم: زلزله، زلزله... این زن، درخانه‌ی ما کار می‌کرد، ولی من در آن لحظه این آشنایی را حق نکردم. به نظر کاملاً غریبه آمد. پله‌ها را چندتا یکی کردم و دویدم طرف در خانه. در را باز کردم و به‌کوجه رفتم و قبل از هرچیز فکر کردم که اگر دیواری بخواهد خراب شود، هیچ فرقی میان کوجه و اتاق وجود ندارد. دیوان به خیابان رفتم و آنجا آدمهای زیادی را دیدم و بعضی از همسایه‌ها را شناختم. من وسط خیابان ایستادم و سریعاً - و شاید هم به غریزه - ارتفاع دیوارهای ساختمان‌های دو طرف را اندازه‌گرفتم و فکر کردم اگر فرو بریزد، به وسط خیابان می‌رسد یا نه...

- متشکرم. همین سرای من کافیست. این زلزله در چه ساعتی اتفاق افتاد؟

- گمان می‌کنم حدود یازده شب.

- تا چند ساعت بعد نازم بودید و به زلزله فکر می‌کردید، به زلزله‌ی که اتفاق افتاده بود و زلزله‌ی که احتمال داشت اتفاق بیفتد؟

- تا صبح، نه. به خوابیدم. یعنی خوابم نبرد.

- معلوم می‌شود آدم خیلی ترسویی هستید.

- گویا. شما به من گفتید که

هیچ زلزله‌ی را به یاد ندارید. بنابراین مجاز نیستید که حد ترسو بودن این آقای را معین کنید. درست است؟

- البته.

- می‌بینید؟ بیشتر قضاوت‌های ما، منبع تجربی ندارد. به راحتی قضاوت می‌کنیم و به اهمیت یک داوری توجهی نداریم: «دزد است. جاسوس است. وابسته به فلان سازمان است. بد است. خوب است. آدم کش است. زشت را با تیر کشته است. پست است. و همین‌ها، اعتبار قضاوت را در جامعه‌ی ما و میان مردم ما از بین برده، و امکان اقدام و عمل را هم همینطور.

- من شوخی کردم.

- البته، اما دیگرانی که در این مجلس هستند هم زلزله‌ی را به خاطر نداشتند، آن وقت ممکن بود، نظر شما مورد تصویب دیگران قرار بگیرد، و آنها «ترسو بودن» در ذهن این آقای جای خاصی باز کند، و این آقای برای رد این اتهام، اقدامی نکنند... و در آن زمان، دیگر هیچکس به سرقت شما نمی‌آمد و نمی‌گفت: چرا این آقای را به جنایت - یا چیزی مثل آن - وادار کردید.

- گفتم که شوخی کردم. پس می‌گیرم.

- متشکرم. من فقط می‌خواستم بگویم مقدمات و عواملی هست که یک واقعه را بوجود می‌آورد. برای ترک دقیق آن واقعه - که در اینجا احتمالاً یک جنایت است - آن مقدمات و عوامل مهم‌تر از نفس واقعه هستند. اگر شرایط اجتماعی و فرهنگی یک جامعه - و یا یک طرف طبقه و گروه - آدمهای وابسته به آن جامعه و گروه را به جنایت وادار کند، حکم اعدام، ظالمانه، غیرمنطقی و غیر انسانیست. اعدام بی‌اعتماد، چه نتیجه‌ی به دست می‌آید؟ تا شرایط و عوامل وجود دارد، امکان وقوع هم هست.

●

- آقای رییس! من اعتراض دارم. باز هم آقای وکیل به جای ارائه دلایل بیگانه‌ی موکل خود و یا رد دلایلی که من برای اثبات مجرمیت این شخص ارائه می‌دهم، به بیان کلیات پرداخته‌اند. در این صورت من هم می‌توانم عرض کنم که تا جامعه از وجود مجرمین واقعی پاك نشود، امکان ایجاد شرایط اجتماعی و فرهنگی لازم وجود ندارد. فی‌المثل تا قاجاقچیان حرفه‌ی اعدام نبودند امکان پرورش یک نسل سالم نیرومند که بتواند فرهنگ جامعه را دگرگون کند وجود ندارد.

- من درباره‌ی قاجاقچی‌ها حرف نزنم آقای دامستان - گویا اینکه آنها هم می‌توانند در شرایط دیگر، نیروهای خلاق و آفریننده‌ی باشند. من از سید باباخان حرف می‌زنم، مردی که نماز می‌خواند، روزه می‌گیرد، با صداقتی روستایی رو به خدا می‌آیند، و در زمان آزادی، تمام روز را کار می‌کرده، دزد نبوده، شرش به هیچکس نمی‌رسیده و قدمی به‌خلاف شرع و عرف نمی‌داشته. آیا این مرد یک مجرم واقعی است؟

تاصم

به روزگاران گذشته، پری بسیار ستگری که چون گله خوشگل - اما چون مارهایی که آماده حمله به سوی شما در میان سبزه‌ها پنهان می‌شوند، پنهان بود. بر آن شد که از همه مردم سرزمینی بزرگ انتقام بگیرد. این سرزمین در کجا بود؟ در کوهستان بود یا دشت، در ساحل رودخانه یا کنار دریا؟ داستان این چیزها را بساز نمی‌گوید.

شاید بتوان گفت که در جوار آن کشوری جای داشت که خیاط‌ها را در آراستن پیراهنهای شاهدختان به ماها و ستاره‌ها مهارت بسیار بود... پری از چه دل آزرده شده بود؟ در این باره هم داستان خاموش است. شاید از یاد مردم رفته بود که در مراسم تصید دختر پادشاه دست نیار به‌دراگاه او برداشته شود... بهر حال، قدر مسلم این است که پری سخت خشمگین بود.

ابتداء در حیرت فرورمانده بود... نمی‌دانست برای ویران کردن این سرزمین هزاران تن از اجنه‌های را که در خدمت داشت به سوی آن بفرستد تا همه کافها و همه کلبه‌های روستایی را آتش بزنند... یا کاری کند که همه پاشا و همه گله‌های سرخ پزمرده شود... یا اینکه همه دوشیزگان را به صورت پیر زنانی رشترو در بیاورد... می‌توانست همه باندهای شمال و جنوب و مشرق و مغرب را به سوی کویها و برزنها رها کند و همه‌خانه و درختها را بر زمین فرو بریزد... اگر فرمان می‌داد کوههای آتشفشان سراسر زمین را در زیر توده‌ای از مواد گدازه فرو می‌برد و خورشید از راه خود برمی‌گشت و دیگر بران شهر لعنت زده نمی‌تافت. اما کاری کرد که بی بدر آزارین کارها بود. مثل دزدی که بفرغ خاطر گرانها سرین جواهر را از صندوقهای کلنجی می‌کند، این چند کلمه خدائی «دوست می‌دارم» را از صفحه خاطر مرد وزن ریود...

و پس از آنکه این بدبختی را به پسر آورد، با لبخندی دور شد که اگر زیباترین لبهای همه دنیای آفرینش را نمی‌داشت، هر آینه از کلیسای شیطان زشتتر می‌بود.

ابتداء مردان و زنان جز نیسی از این پسر را که بر ایشان رفته بود، در نیافتند. دیدند که چیزی از کف داده‌اند اما ندانستند چه از کف داده‌اند... عاشق و معشوقه‌ای که یکدیگر را در خوابانهای نسترین دیدند و درون‌شهری که با اطمینان خاطر در پشت پنجره بسته و پرده‌های فرو افتاده با یکدیگر حرف می‌زدند؛ ناگهان رفته حرفایشان را می‌گفتند و به روی یکدیگر می‌نگریستند یا یکدیگر را در آغوش می‌گرفتند. در واقع، هوس به زبان آوردن جمله‌ای که رسم روزگار بود، در خودشان می‌دیدند اما هیچ نمی‌دانستند که این جمله چه بوده است... در تعجب و شتوبری فرو می‌شدند اما شوالی به میان نمی‌آوردند. با اینهمه، هنوز حرف و درجتان بسیار بزرگ نبود... بسی کلمه‌های دیگر وجود داشت که ممکن بود به‌گوش‌های یکدیگر بگویند و بی‌س راهها بود که یکدیگر و اگر می‌بداوند.

اما افسوس که هنوز چندان زمانی نگذشته، دستخوش حزن عمیقی شدند... بیهوده یکدیگر را می‌پرستیدند، بیهوده یکدیگر را به مهر آمیزترین و شیرینترین نامها می‌خواندند و بیهوده به شیرینترین زانها می‌بوییدند. گفتن این سخن که همه خوشبها و سعادتها در بوسه‌هایشان نهفته

است، پس نبود... سوگند خوردن به‌اینکه در راه یکدیگر آماده مرگ‌هستند، پس نبود... یکدیگر را روح من... آتش من، و رویای من خوانند پس نبود... به حکم غریزه، پرمی‌بوییدند که به گفتن و شستن کلمه دیگری نیار دارند؛ کلمه‌ای از همه کلمه‌های دیگر شیرینتر و دلانگیزتر است... و یا به‌بای خاطر تلخ آن خشنه‌ای که این کلمه در برداشت، این بیم و اضطراب به میان می‌آید که هرگز دیگر نتوانند این کلمه را به زبان بیاورید یا بشنوند... از بی این پریشانی و بدبختی، دفواها و نواها به میان آمد. عاشق که خوشبختی خویش را - بسبب فقدان کلمه‌ای که از آن پس برآشتینترین لبها هم حرام بود - دستخوش نقصان می‌دید، از معشوقه خود - و معشوقه از عاشق خود - چیزی می‌خواست که نه این یکی می‌توانست بدهد و نه آن دیگری... که نه این یکی می‌توانست نام ببرد و نه آن دیگری... مهری که به صورت دلخواه به زبان نمی‌آمد، باورشان نمی‌شد.

بدینگونه، رشته میعادهای عشاق در آن خیابانهای که گله‌ی نسترین می‌روست، بسیار زود گسست... وحشی پس از بسته شدن پنجره‌ها هم خوابگاههای زناشویی، تنها، عرصه انعکاس گفتگوهای خشکی گشت که از آغوش سبدهای دست‌داری که هرگز به یکدیگر نزدیک نمی‌شدند، صوت می‌گرفت. مگر ممکن است بر عشق خوشی و شادمانی باشد؟ اگر سرزمینی که گرفتار کینه پری شده بود، بر اثر جنگ زیر و زبر گشته بود، یا بر اثر طاعون ویران شده بود، هر آینه به همان میزانی که بسبب این دوسه کلمه گمشده، افسرده و سوگوار و پریشان‌شده بوده‌اند افسرده و سوگوار و پریشان نمی‌گشت.

شاعری در این سرزمین می‌زیست که حالی درونانگیز از حاصل بقیه مردم داشت. اما اندهوش نه‌ازاین راه بود که معشوقه‌ای زیبا داشت و نمی‌توانست این دو سه کلمه‌ای را که ریوده شده بود، بگوید و بشنود... او معشوقه نداشت. دلش چندان در گرو عشق الهه شمر بود که نمی‌توانست معشوقه‌ای داشته باشد. ملت این بود که قادر به انعام قطعه شمری نبود که یک روز پیش از آنکه پری پنهان در صدد انتقام برآمده باشد، آغاز کرده بود... و چرا قادر نبود؟ برای اینکه از قضا قطعه شمر می‌بایست با جمله «دوست می‌دارم» به‌انعام برسد و محال بود به‌نعوی دیگر به انعام برسد.

شاعر دست‌بریشانی خودگرفته، سرش را در میان دستهایش گرفت و آواز پرسید: «دیوانه شده‌ام! همین دلشست که پیشتر از آنکه برای نوشتن غزل دست به قلم ببرد، کلمه‌هایی را که باید پیش از او بسین علامت نصب بیاید، پیدا کرده بود. و دلیل پیدا کردن این کلمه‌ها، آن بود که قافیه‌ای از این کلمه‌ها را می‌خواست... و چون لبهایی که برای بوسه دادن در انتظار لبهای خواهری است، در انتظار این کلمه‌ها بود... اما جمله‌ای را که ضرورت داشت... جمله‌ای را که گزیری از آن نبود، فراموش کرده بود... حتی به‌یادم نمی‌توانست بیاورد که روزی این جمله را می‌دانسته است... بیگمان، وازی در این میان

حدیث گمشده عشق

نوشته کاتول مندس
ترجمه عبدالله توکل



بود... و وقتی که شاعر در حاشیه جنگل، در کنار چشمه‌های روشنی می‌تستت که پریان، به حکم عادتی که پیدا کرده‌اند، شامگان، در پرو ستاره‌ها، در کنار آن به نفس می‌آیند، با حزن و سودی لثنی در اندیشه فرو می‌رفت. اوه! شعری که رشته‌اش گسسته‌شود، چه عذاب و تشنجی به بار می‌آورد!...

و صبح روزی که زیر شاخه‌های درختی نشسته بود، پری پنهان و دزد او را دید و دل به عشق و شاعر، اگر چه سخت مشغول غزل پری نمی‌شود... پری جانب رسوم و آداب نگذشت و شاعر، اگر چه سخت مشغول غزل بود، به گل سرخ بوسه می‌دهد، بر لبان او گذاشت و شاعر، اگر چه شاعر برای آنکه بیشتر خود بود، بی‌اختیار لثت آسمانی و بهشتی نوازشهای او را دریافت... غارهایی از الماس آبی و گلی در اعماق زمین باز شد که چون ستاره‌ها درخشان بود... شاعر پری در دلونه زرنی که بوسیله اسبان بالدار برده می‌شد، از روی زمین به پرواز درآمدند، به سوی آن غارها روی نهانند و روزگاری دراز...

خوشگل خاموش می‌شد و پری نفس دهان وی را نزدیک خود می‌دید و این نفس از خلال موهایش می‌گشت از فرط عشق و محبت آب می‌شد.

گفتی خوشبختی‌شان بابائی نداشت. روزها گلشت... روزهای بسیاری گلشت اما چیزی که شادمانی ایشان را برهم بزند، رخ نداد... و یا اینهمه قفاقی بود که پری در اندیشه فرو می‌رفت، سرش را میان دستهایش می‌گذاشت و موهایش را موج موج برشانه‌هایش فرو می‌ریخت و نفس در دل خود می‌دید... شاعر فریاد زد:

- ای ملکه من، ترا چه شگین کرده است؟... تو که اینهمه نیرومندی، تو که این همه زیبایی، وقتی که در میان همه خوشبختی‌ها، اینهمه خوشبختی‌ها می‌بینی، چه آرزوی دیگری داری؟

پری، ابتداء، جوابی نداد. اما چون شاعر اصرار کرد، آ می‌دل برآورد و گفت: افسوس که انسان، سرانجام، از بدبختی که خود بردیگان کرده است، دلج می‌برد...

خاطرات Antimemoires



آندره مالرو
ترجمه: وهاب

چه بسیار موزه هائی دیده‌ام که محصور در میان پرده های مخملی فرسوده ، متروک افتاده‌اند ! در موزه های کلبی های انگلیسی با آن پرندهای پرشده از کاه که چرخش تابلو در رقص مردگان ، را تماشا می‌کنند تا آن مجموعه مخصوص از برتانی که در آن نمونه های کوچک انواع کشتی ها جمع آوری شده است : از آن نمونه هائیکه معمولا ناخدای کشتی برای صاحب کشتی هدیه میکند ، از همانهائیکه پدر بزرگ برای من بارت گذاشته است . آن موزه کوچک و گلولی ، **Gaulois** که من اسمش را فراموش کرده‌ام ، در آن شکفتگی گل های سفید که از فرط سادگی حالت سلتیک دارد و انگار از زمینی رسته است که با چهل هزار دست بریده توسط « سزار » ، آبیاری شده است . ساکنین « اتروزیائی » **Etrusque** موزه « ولترتا » **Volterra** که همه روی تراس های گلکاری شده کوچکی سخت بهم فشرده بود ، انگار که روز جزاست که فراموش خدا شده (خارج از صحنه ، سرو صدای بازار) و **ایلا های سیسیلی** که گوژیشت های آن با کلاه های سمشاخ ، گوئی منتظر شامگاهند تا از دیوار ها بیرون بریزند و با مرغان شب انجمن کنند . این سامورائی ها در لباس درباری که در کاخ کیوتو فقط از پشت سر می توان دید . مجسمه‌های آنها با لرزش حساب شده کف سالن تکان نامحسوسی میخورند . تکانی که ناگهیر تکه‌بازان امپراطور را بحالت گوش بزنگ در می آورد ... موزه لباس های محلی تهران ، با آن اشباح مومی ، که چون قهوه‌چی همسایه پنجره های همیشه بسته را یک یک باز کند ، در متن تاریکی همچون اجسادى ظاهر میشوند ، گوئی که ایران

عهد « گوینیو » **Gobineau** در کنج تاریکی با بنجمن نشسته است . جایی که کودکان مومی با کلاه های بلند برس ، مشغول بافتن قالی هائی هستند که هرگز تمام نخواهد شد . حیاط اندرون موزه قدیمی مکزیکو - شراپخانه ایکه بدست خدایان « آرتک » که موزه جدیدید قبولشان نکرده بود و مغضوب ، زیرطاق ها ، رو بدیوار قرار داده شده بودند ، باغچه ایرا که دیگر اثری از گل در آن نبود ، دربر گرفته بود . در خود قاهره ، منزل بانوی « کرتی » با آن نیمکت هایش در « مشربیه » (بالکن مخصوص) ، و در وسط يك سالن سرسام آور از باز مانده های « محمد علی » ، در داخل قفسی بشکل مسجد ، مسرغ گرمسیری کوچکی بود که پرکنده ، همچون لاشخور کوچکی مینمود و موزه دور آن را کوک میکرد - و برنده می خواند ...

من موزه های عجیب و غیر عادى بهم فشرده بودم ، انگار که روز جزاست که فراموش خدا شده (خارج از صحنه ، سرو صدای بازار) و **ایلا های سیسیلی** که گوژیشت های آن با کلاه های سمشاخ ، گوئی منتظر شامگاهند تا از دیوار ها بیرون بریزند و با مرغان شب انجمن کنند . این سامورائی ها در لباس درباری که در کاخ کیوتو فقط از پشت سر می توان دید . مجسمه‌های آنها با لرزش حساب شده کف سالن تکان نامحسوسی میخورند . تکانی که ناگهیر تکه‌بازان امپراطور را بحالت گوش بزنگ در می آورد ... موزه لباس های محلی تهران ، با آن اشباح مومی ، که چون قهوه‌چی همسایه پنجره های همیشه بسته را یک یک باز کند ، در متن تاریکی همچون اجسادى ظاهر میشوند ، گوئی که ایران

يك قنادی كامل که در میان آن مصر باستانی از هم تلاشی شده است ، همراه با تصاویری از «فیوم» **Fayoum** و سرهای « آنتی نوئه » **Antinoé** که هنوز به کفن‌شان چسبیده بود ، بطور درهم و برهم در سالن های متروک انباشته است . ای سربازان اسلام که برای گل های نسترن و صلاح‌الدین « زه‌کشی می - کنید و ای سربازان ناپلئون که در جستجوی فرعون ها شن های صحرا را زیرورو میکنید - و این «هوروس» ها ، این هیاکل مقوائی درشت با چشمان خاویران‌را که لباس‌دلگ ها بتن دارند از زیر خاک در میاورید اشاهزاده خانم جبران و سرگردان بولگ ارغوانی لباس نیزه دار بتگالی خود را کم میکنند تا گل جویبار بیای بوته های گل سرخ «تاتار» برسد ...

جهانگردان ابتدا نگاه سریعی به نهنگ هائی که روی گنجه ها پهن شده‌اند میاندازند و آنگاه بطرف «توتان خامون» میروند . در اطراف وسایل مربوط به جنازه که مطلا ، مرتب و خیره کننده است ، موزه جز يك انبار اثاثیه سلطنتی چیز دیگری نظر نمیرسد .

در خود قبر واقعی در «تیس » ، تمام این اثاثه درهم برهم ، این تابوت های طلا که یکی داخل دیگری کار گذاشته شده است توسط نمونه‌های از سیاهی محافظت **Anubis** « آنوبیس » میشود که بصورت سمبولیک شاره‌ها در لحظه‌ای نشان میدهد که مرگ را ترک میکند تا در شب ابدی فرو رود . فرسك (نقاشی روی گچ) های بر زمینه زرد که تقریبا به سبک سانه و با شتاب نقاشی شده بود (کسی مرگ فرعون جسوان بازی است . آن يك لاک پشت چوبی است که برپشتش سنجاق هائی است که

نشان میداد ، با اثاثه باشکوه مربوط به جنازه تباین واضحی دارد . سرنوشت چنین بود که باستان شناسانی که این قبر را کشف کردند بمرگ اسرارآمیز یا فجیعی درگذشتند ولی حیواناتیکه همراه انسان با نجا راه یافتند تکثیر پیدا کردند . بر روی فرسك‌های زرد ، همراهان ابدی فرعون دیگر یا ندارند زیرا موش ها با رفت و آمدهای خود آنها را تراشیده‌اند : « ایکاش که نوش‌باده ابدیت کنی و رو بسوی تیس محبوب خود داشته باشی » ولی فقط از روی شاخه‌های خشک شسته گل گندم بود که توانستند جنس بزنند که مرگ « توتان خامون » در ماه مارس یا آوریل اتفاق افتاده است و جعبه اسباب بازیهای کودکی او نیز آنجا بود ...

غذای مخصوص مردگان . برچسب با همان دقتی که نمونه‌ها تنظیم یافته‌بود ، نوشته شده بود . اینطرف انواع گوشت پرندگان ، پیاز و انگور همه از سنگ ، اینطرف سرفه رنگین ضیافت با گوشت کبوتر و بلدرچین بدون مهمانان (مصریان تا عصر « آمارنا » **Amarna** ترسیمى از غذاها ندارند) در آنجا سلیقه غذائی بسیار دقیق ژاپونی بچشم میخورد ، بعلاوه اینکه يك دست نامرئی برای آخرین مرتبه هدایای زمینی را عرضه میکند . روی همه این غبار عدم ، حرکت دقیق و با ملاحظه دست مادرانی که اسباب و بارها را در قبر کودکان خویش می نهند ، احساس میشود . این نان‌سه‌گوش مردگان است و این ، دانه‌های غله که گفته میشود وقتی میکارند جوانه میزند . این « گل‌های مومیائی شده » که دیگر این « گل‌های مومیائی شده » که دیگر از برگ های سیامشان قابل تشخیص نیستند . برای چه این دسته گل‌های تیره چنین هیاهو انگیز هستند ؟ آیا برای این نیست که گل‌ها همه‌جا برای مردگان بی‌اعتباری جهان را تکمیل میکند حال آنکه اینجا آنها را برای ابدیت آراسته‌اند؟ این يك قلابه سگ از جرم سرخ است ، «جمل‌های قلب» که روی سینه مردگان میگذاشتند تا از قبش استدعا کنند که او را در مقابل قضات مقدس منتهم نکنند . این جملی است که بدقت خاطره کشتار صد و دو شیر را بدست « آمتوفیس سوم » **Amenophis III** نشان میدهد . این يك قاشق آرایش‌است مزین يك شغال طلائی که يك ماهی را بدنه‌ان دارد . يك بالش نرم مخصوص شاهزاده خانمی کوچک . يك مجسمه خیلی کوچک آبی رنگ که زنان بگردن می‌آویختند ، بروی آن نوشته شده‌است : «ولندشو و آن‌يك را که من نگاه میکنم بگیر و ببند ، باشد که دلداده من باشد » تاریخ آن چنین یادداشت شده است : امپراطوری دوازدهم ، ۱۹۶۵ ، تقارن زمان از مدت‌ها پیش میدهد من خط‌طور میکرد : حوادث سال ۱۹۶۵ قبل از میلاد از چه قرار بوده است ؟ این قاشقك (يك نوع آلت موسیقی) ، این یکی صفحه بازی است . آن يك لاک پشت چوبی است که برپشتش سنجاق هائی است که

است که از این کله بزرگ باقی مانده است « آنطرف تر ، تابوت‌هائیکه مرده درونش می‌بایستی چفت آن را به‌بندد یا بازکنند که برای مسافرت ها و استراحت تعبیه شده است ، آئینه‌هائی که مرده‌ها خود را در آنها میدیدند و دريك و تریزین خیلی ساده ، يك میخ طلائی که برای بستن تابوت شاهان بکار میرفت . مصر هم رفیعت و تمایل شرقی طلا را دارد . با وجود این ساکنین این‌موزه ها همه از گل ، سنگ و فیروزه ساخته شده بودند که همچون شهرهای ایران بر زمین‌شن های صحرا قرار داشتند ... اینجا ، حالا ، نوبت پرندگان است که سر انسانی دارند و تصویر ازواج میباشند . « ولبرگ » ، با آن گوش های نوک تیزش ، میگفت که مصر خالق روح است . از آن قطعی‌تر این است که مصر خالق سکون و آرامش است . زیرا



احساسی که در اینجا بمن دست میدهد شباهتی به احساس مرگ‌ندارد . همینطور با آرامش شومی که پیش‌تر در تیس احساس کرده بودم نیز فرق دارد . کلمه مرگ با آن طنین ضربه سنجاش مرا آزار میدهد . روح هر مذهب جز توسط بازماندگان منتقدش منتقل نمیشود - و مذاهب شرق باستان توسط اسلام از صفحه روزگار پاک شده است . من نسبت به مصر باستان همانقدر عمیق بی‌اطلاع هستم که يك انسان چنانکه عشق را احساس نکرده باشد نسبت به آن بیگانه خواهد بود ، هرچند که مطالب زیادی هم درباره آن خوانده باشد و یا همانقدر عمیق که هر يك از ما در مورد مرگ بی‌اطلاع هستیم . آنچه من از مصر باستان می‌شناسم همین اشکال و اشباحی است که حین عبور تماشا میکنم ... اروپا آنها را بمثابه اجساد می‌نگرد برای اینکه همراهان بناپارت بطور غریزمی مجسمه های « ممفیس » **Memphis** را با میکسل آتر ، «کانووا» **Canova** و «پراکیتل» **Pracitèle** مقایسه می‌کردند ، حال آنکه با رقبای شان که در غارهای مقدس جای دارند ، و قبل از همه با مجسمه‌های رومی مقایسه میکنم . درمقایسه با مجسمه ستون‌های ما ، این کیفیت غیر قابل انعطاف اجساد که « کتاب مردگان » مدافع آن بنظر میرسد چه خواهد شد ؟ اگر این « عرضه‌نویسان نشسته » که من اینک از مقابل آنها میگنم فقط تقلید زندگی می‌بود بطور قطع و یقین صورت اجساد را پیدا میکرد . ما قرنی بود که این مجسمه را مطالعه میکردیم ولی انگار تا عصر « سزان » آن را ندیده بودم . حتی بودلر نیز از حالت ابتدائی و سادگی هنر مصری صحبت می‌کرد . هر چند که برکمرکش موه تراشیده شده ، و یا در لفاف لباس ها مثل طناب‌بیج محکم فشرده شده باشند ، با وجود این ملکه‌های مصری در مقابل ملکه های جدید و باکره‌های « شارتر » **Chatters** اختناء کوزه‌ها را ندارند . چیزی بنام باروک مصری وجود ندارد ، آنچه هست فساد و تجزیه سبک مصری است . این سبک ناآشنا برای تمام تاریخ ، در طول سه هزار سال مثل تابش پرتو واحدی روی اشکال اثر کرده و آنها را در ابدیت واحدی متحد کرده است . انعطاف‌ناپذیری آن در واقع زبانی برای بیان است . بدون تردید این حجاری‌ها بیشتر جادویی است تا استتیک و این اشکال وظیفه داشته‌اند بقای حیات موجودات فانی را تأمین و تضمین نمایند ولی نه به آن‌علت که با آنها شبیه هستند بلکه برعکس درست بآن‌علت که شبیه آنها نیستند . اگر وظیفه این مجسمه‌ها تأمین بقای حیات صاحبان آنهاست ، سبک آنها این وظیفه را ندارد که آنها را از تمام مظاهر فناپذیر پیش سازد تا مردگان امکان یابند به آنسوی عالم هستی راه یابند .

است که از این کله بزرگ باقی مانده است « آنطرف تر ، تابوت‌هائیکه مرده درونش می‌بایستی چفت آن را به‌بندد یا بازکنند که برای مسافرت ها و استراحت تعبیه شده است ، آئینه‌هائی که مرده‌ها خود را در آنها میدیدند و دريك و تریزین خیلی ساده ، يك میخ طلائی که برای بستن تابوت شاهان بکار میرفت . مصر هم رفیعت و تمایل شرقی طلا را دارد . با وجود این ساکنین این‌موزه ها همه از گل ، سنگ و فیروزه ساخته شده بودند که همچون شهرهای ایران بر زمین‌شن های صحرا قرار داشتند ... اینجا ، حالا ، نوبت پرندگان است که سر انسانی دارند و تصویر ازواج میباشند . « ولبرگ » ، با آن گوش های نوک تیزش ، میگفت که مصر خالق روح است . از آن قطعی‌تر این است که مصر خالق سکون و آرامش است . زیرا

نوعروس گمشده

نوشته: تدنامی

ترجمه: عبدالله توکل

-۱۰-

خواندیم که «اد - هان» (وکیل دعاوی) در تلاش یافتن گروهیان «کتین» (که اعلان) همان می‌کرد هلس نوروست «کلودینا» را (بروده است) بود که غلظت به او برخورد و به تعقیب پرداخت تا جایی که او وارد خانه بی شد و «هان» از پشت در صدای زنی به گوشش خورد که بندها صدای «کلودینا» شد، دید که اشتباه کرده است بولی به حال مجبور شد با «کتین» ملاقات شود. بعد در خانه خودش زنی که او به جای «کلودینا» گرفته بود، به سراش آمد و خود «ابلا» خواهر «کلودینا» معرفی کرد و به «هان» بیولاند که پیش بماند و در یافتن «کلودینا» کمک کند. «هان» ضمن مذاکره با «فری اسون» (معاون پلیس) دانست که «کلودینا» قبلا شوهری به نام «راجر پرچارد» داشته است و نیز، بنا به خواست «بدی ناکس» (از افراد پلیس) مدتی مطفیانه برای پلیس کار می کرده است. بعد هم ضمن ملاکرم با «بدی ناکس» دانست که «کتین» یا «کلودینا» عشقباری و حبس‌نامه‌ای کرده است و «فری اسون» با اینکه از قضیه مطلع شده، در صدد اخراج «کتین» بر نیامده است. هان که از یافتن نو عروسی نومید شده بود جریان کشیدن او را در روزنامه‌ها اعلام کرد و این کار باعث خشم شدید پلیس شد. در این میان پرچارد او را خواست و آدرسی بدستش داد و گفت که با احتمال گلودینا را در اینجا خواهد یافت. «هان» به آنجا رفت، اما در آستانه در با مردی که مانع ورود او شد در افتاد و او را از پای در آورد و بی‌برود که «کلودینا» مدتی در این خانه بنام می‌زیسته و مردی بدین او می‌آمده است. پس از ترک خانه، «هان» به کارگاه خصوصی که استخدام کرده بود خبر داد که ماجرا را به روزنامه شب فرستاده و از او خواست که...

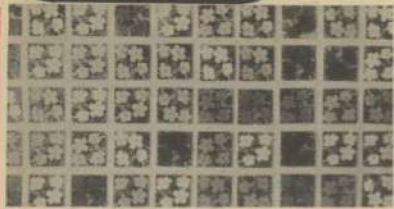


چرا یکی دو فنجان قهوه‌ی پدر و مادر دار نمی‌خورید... من اینجا منتظر می‌مانم...
 خوب گوش بدهید، سودوت... می‌خواهید این کار را بعهده بگیرید یا نه؟
 ممکن است بعهده بگیرم و ممکن است بعهده نگیرم... هان شما در می‌گویید... اما نمی‌توان گفت که قطره‌ای مشروب به لب‌تان نخورده است... من بایست پلیس را مراعات بکنم... خودتان این مطلب را خوب می‌دانید و اگر نه مجبور می‌کنید از این شهر بروم. من نمی‌توانم خودم را محض خاطر شما قربانی بکنم...
 شما، حوصله مرا سر بردید، سودوت! خودتان را چه خیال می‌کنید؟ می‌خواهم به یکی از موسسه‌های پورتلند مراجعه بکنم... اگر تلفنی بزنم، هاتدم...
 سودوت گفت:
 خوب، خوب... می‌خواهید مراقب که باشم؟
 هان گفت:
 مراقب هر چهار نفر... فوری استون، ناکس، پرچارد و کتین... و مراقب همه آن کسانی که به نظرشان مشکوک باشند. و می‌خواهم این مراقبت بیست و چهار ساعت باشد... کجا می‌روند، چه کار می‌کنند، که را می‌بینند... و خلاصه همه چیز...
 این کار خرج دارد، هان... هر خرجی داشته باشد، بجهنم... می‌بایست حداقل شش نفر... و شاید بیشتر، به کار بگذارم... روزانه برایتان هفتصد هشتصد دلار آب می‌خورم... و آتم هر روز...
 گفتم که هر خرجی داشته باشد بجهنم... چیزی که من می‌خواهم اطلاعات است... جزئیات... من همه‌ی جزئیات را می‌خواهم.
 همه جزئیات را در اختیار شما می‌گذارم... می‌توانید ببینید که حتی زیب شوارشان را کی پائین می‌کنند و کجا پائین می‌کنند و چند بار پائین می‌کنند... حتی شماره دندان‌های زیب‌هایشان را هم به‌تان می‌گویم...
 هان گفت:
 بسیار خوب... یاالله...
 سودوت گفت:
 کاری می‌کنم که با شما تماس داشته باشم... خدا حافظ...
 برتا ناگهان گفت:
 مستر هان... (و هان بی‌برود که او همه این گفتگوها را شنیده است) گوش را زمین ننگارید...
 هان گفت:
 برای چه؟
 الان می‌بینید!...
 دوقدی دیگری شنیده شد... صدائی که کاملا متفاوت بود، بگوش رسید... صدای مردی که در حدود سی چهل سال داشت... و از فرط تحکم و اقتدار مرتعش بود... وانندن برینگ...
 او؟ شما هستید ادوارد؟
 آری، آقا...
 مگر چه شده؟

خیال می‌کنم خودتان بدانید، آقا...
 برتا به‌ام گفت که شما امروز حتی يك دقیقه هم به دفترتان سر نزنید... و در چندین معاد و چندین جلسه دادگاه حضور پیدا نکرده‌اید... می‌دانم که شربه سختی به شما خورده است، ادوارد... اما این طرز کار درست نیست. در شغل ما، چنین چیزی غیرممکن است. (وانندن برینگ با لحن رازگویانه‌تری گفت) من ساعت پنج در دفتر خود منتظر شما بودم بعد به اینجا آمدم... و نیم‌ساعت است که در سالون انتظار شما، با تفاق یکی از نفرت‌نازترین آدم‌های شهر منتظر هستم... بهر حال، مسلما قصد استفاده از وجود سودوت ندارید؟...
 چرا...
 شما مطلقا نیایست این کار را بکنید... مگر دیوانه شده‌اید، ادوارد؟ عواقب این کار را در نظر بگیرید... من فقط از روش‌های این آدم که بسیار جای چون و چرا دارد، حرف نمی‌زنم... مطلب صدبار بدتر از این است... موضوع...
 می‌دانم چه کار می‌کنم... غیرممکن است... شما انعکاس این کار را نزد همکارانتان در نظر نگرفته‌اید... می‌دانید که در حرفه‌ما، قضایا از چه قرار است؟ اعمال يك نفر وکیل مدافع نتایجی دارد که از محدوده او تجاوز می‌کند... اگر شما از روش‌های نفرت‌باری استفاده بکنید، مرا هم ملوث خواهید کرد... چه همه می‌دانند که ما تا چه حد با یکدیگر رابطه داریم...
 موضوع این نیست... خودتان هم می‌دانید...
 چرا... همین است... شما از خود بیخود شده‌اید، اد... من متقدم که مشروب خورده‌اید می‌خواستم از همه این قضایا به‌تان حرف بزنم ولی امشب دیگر نمی‌خواهم چیزی بگویم... پیشنهاد می‌کنم که فردا ساعت ۹ سری به دفتر من بزنید... نمی‌توانم... گرفتارم...
 پس، دیگر پیشنهاد نمی‌کنم... به‌تان دستور می‌دهم... بایست سراسر ساعت ۹ در دفتر من حاضر بشوید... توجه کردید؟
 نمی‌توانم بیایم...
 سعی کنید بیایید!
 گوش تلفن با سرو صدا گذاشته شد... هان گوشش را مالید و به طرف میزی که بلا را سر آن گذاشته بود، رفت... به مردی که با زدن خودش می‌رفت تنه زد و پس از آن به دختری از تارکان میخانه خورد که خوشبختانه سینی‌اش خالی بود...
 رو بروی بلا، روی نیمکت افتاد...
 گفت:
 به نظرم بهتر این است لقمه‌ای غذا بخورم... چیزی برام سفارش بدهید...
 چی می‌خواهید؟
 هر چه باشد...
 بلا دخترکی را صدا زد و دستور قهوه و دو ظرف بیفتک داد.

در جریان دقایق درازی يك کلمه با یکدیگر حرف نزنند... هان دست هایش را نگاه کرد زیرسیکاری را و راننداز کرد، سپس گیلای خالی‌اش را روی میز پلاستیک سیاه چرخ داد. بلا سیکاری‌اش زد و اندیشناک، سرگرم تماشاى از شد...
 بیفتک آمد. سیاه و چتر شده بود و آقدر پخته بود که گفتمی چرم‌پاره‌ای بود... هان سعی کرد بیفتک خودش را ببرد، سپس، نومیدانه، کارش را روی میز انداخت و گفت:
 نمی‌توانم این را بخورم... این حال تهوع که دارم پس است...
 من هم نمی‌توانم... (ماتتوش را روی دوش‌هایش انداخت... بروم... خودم شما را بجائی می‌برم که راه بیفتک پختن را می‌دانند...
 چند اسکاس روی میز گذاشت که حتی بیشتر از رقم صورتحساب بود... و پی بلا به‌راه افتاد...
 میخانه‌دار داد زد:
 مستر هان پای تلفن!... اینجا کسی به اسم هان هست؟
 از میان جماعت راهی برای خودش باز کرد... و به طرف بار رفت و اشاره‌ای را گفت...
 میخانه‌دار کابین را به او نشان داد و گفت:
 همانجا حرف بزنید...
 هان گوشش را برداشت... اما به گوش خود نبرد...
 گوش خود نبرد...
 بلا گفت:
 چه اشکالی پیش آمده؟
 هیچ اشکالی...
 مطمئن بود... می‌توانست قسم بخورد که هیچکس - باشنای بلا - خبر از حضور او در این میخانه نداشته است... پس، از کجا ممکن بود به‌اش تلفن بزنند؟ مگر اینکه...
 گفت:
 الو؟
 صدای مردی که هان نتوانست به‌جا بیاورد، گفت:
 شما مستر هان هستید؟
 هان آه درازی کشید... در هر حال صفحه‌ای نبود... ضبط صوتی در کار نبود...
 شما همان مردی هستید که روزنامه‌ها درباره‌اش حرف می‌زنند؟ (مسلما صدای جوانی بود اما باز هم نمی‌توانست به‌جا بیاورد)
 آری...
 سری به خانه شماره ۹۲۲ خیابان فرانکلین بزنید...
 صدای گذاشته شدن گوشی را شنید... اما سکوتی در آن سر خط پدید آمد... همه‌ی موسیقی ماتتدی در گوشی تلفن شنید... به حیرت افتاد... آن ترانه کوتاهی که دفعه گذشته شنیده بود، صدای رله‌های الکترونیک در شبکه تلفن نبود؟
 هان گفت:
 آلو؟ آلو؟
 جوابی نیامد... گوشی را گذاشت، به دیوار تکیه داد و سرش را تکان داد اما هیچ نمی‌توانست از این قضیه سر

دریابورد...
 بلا گفت:
 با شما کاری نداشتند؟
 گفت:
 حقه بود... می‌دانم که حقه بود...
 چه؟
 فرانکلین... خیال می‌کنم ۹۲۲ بود...
 بلا بازوی او را تکان داد و گفت:
 شما هستی! آدرسی بود؟
 به نظرم آدرسی بود...
 پس، تکان بخورید... چه بود؟
 شماره ۹۲۲ خیابان فرانکلین...
 حقه بود...
 چرا...
 برای آنکه کلودینا آنجانبست...
 می‌دانم که آنجا نیست...
 شما هر حرفی که به دهن‌تان بیاید، می‌زنید... که تلفن زد؟
 سرهای... از قرار معلوم یکی دو دلار به‌اش داده‌اند که این تلفن را به‌ام بزنند...
 نمی‌خواهید بروید ببینید؟
 نه...
 بسیار خوب... من خودم می‌روم... کلیه‌ای‌تان را به من بدهید... بلا دست در جیب چپ نیمتته او کرد... هان خواست کنار برود اما بلا نزدیک شد و موهای حنائی و عطر آلودش به صورت او خورد... جیب دیگر هان را گشت و سرانجام دسته کلید را پیدا کرد... به طرف در حمله کرد، سپس برگشت:
 می‌آید؟
 همچنان بدیوار تکیه داشت... چشم‌هایش را بست... در صورتیکه کند... قدرت نداشتش فکر بکند...
 بلا گفت:
 او... خدای من، تکان بخورید...
 آرنج هان را گرفت و او را، در زیر باران، به خیابان کشید... هان آرنجش را از چنگ او نجات داد اما با تفاق او خودش را به اتومبیل رساند... یاران سرد از گردش سرازیر می‌شد و آب که سردتر از باران بود و از دست اندازه‌های پیاده‌رو برمی‌خاست ساق‌های او را تر می‌کرد...
 بلا، با وجود باران شدید، ماشین را بسرت می‌برد... هان شیشه سمت‌خودش را پائین کشید و رگبار رصورتش خورد...
 هو را با تمام نیروی خود فرو می‌داد و سعی می‌کرد آن تاره‌های عنکبوت را که در مغزش تنیده بود، براند...
 بلا گفت:
 پلاک شماره ۹۲۲ بود؟...
 خیابان فرانکلین؟
 سرش را تکان داد...
 تقریبا می‌دانم کجاست... زن ماشین را با مهارت می‌برد، از چراغ‌های زرد می‌گشت و آب کثیف را مثل فواره به روی کاپوت و برف پاک‌کن می‌پاشد... چه در سر چهارراه هائی که سیل راه افتاده بود، از سرعت ماشین نمی‌کاست... رفته رفته ذهن هان



گل های شاعرانه

* موزمی هنر مدرن در « وارول » پاریس نمایشگاهی از آثار نقاشی هشت نقاش جوان سوئدی به انتخاب « پیرگودیسرت » ترتیب داد. انتخاب بدان سبب بوده است که طی آن گرایش هنرمندان این سورا به جهت های مختلف بررسی نمایند.

آنچه جالب مینماید، گرایش های تند جوانان به بررسی مسایل سیاسی است که این امر به ویژه در کشور های سوسیالیستی به چشم می خورد. اما این گرایش ها، افکار و تصورات نقاشان و هنرمندان را محدود میسازد و آن ها را از شکوفایی اندیشه هایشان باز می دارد.

در این میان تابلو های « جان فرازن » که نشان از استعداد او در نقاشی دارد، بیشتر به زیبایی و زیبا پروری، تمایل دارد. اما گرایش تند دیگر نقاشان به مسایل ضد آمریکایی نظر عبت مینماید، به قول « آر. سی. کندی » آیا با این تابلو ها جنگ و ستنام به پایان خواهد رسید؟ « گل ها » شاعرانه ترین تابلوی این نمایشگاه بود.



گل های تکنولوژی

* « لئوناردو دلفینو » نمایشگاهی دارد از پیکره های تازه اش، در گالری « دارتاشیر » پاریس. در این نمایشگاه پیکره می است به شکل پیکره های « باروک » بارنگسیاه، پیکره در یک نگاه چون ریشه و گل جلوه می کند، اما بیشتر به گل تکنولوژی و صنعت میباند.

بهرحال این پیکره ساز در مدد جویی از بازده های صنعتی و مواد و مصالح تکنولوژی میخواهد تا به طبیعت نزدیک تر آید و یا بهتر بگوئیم میخواهد تا تصویری از طبیعت را در قالب صنعت ارائه بدهد.



نشان هایی از يك سرزمین

* « آنتونی گرین »، نقاش هشتاد ساله ای سوئیسی، مانند سال های جوانی و روز های نخستین نقاشی، پر قدرت و پرتوان مینماید. به تازگی از آخرین آثار این نقاش نمایشگاهی به اهتمام « روان گالری » لندن در هلند گشایش یافت.

در میان این تابلو ها آثاری از نقاشی ده سال اخیر نقاش به نمایش گذاشته شده است. تابلو های رنگ و روغن و طراحی او که بیشتر طبیعت بی جان، اندام ها، چشم انداز ها و پرتره ها را تشکیل می دهد، حاکی از تلاش بی گیر این نقاش پیر اما جوان اندیش است.

« آنتونی گرین » در سراسر این تابلو ها از عوامل بومی سرزمین خود مدد جسته است.

گل شر درلندن

* « موريس بزار » و گروه باله ای قرن بیستم او یکبار دیگر در برابر تماشاگران انگلیسی در لندن پرشور و هیجان انگیز جلوه کردند. « بزار » برای لندنیا ارمغان های تازه ای داشت که هرگز ندیده بودند.

نخست « گل های شر »، قطعه ای بر اساس شعر از « بولدر » و با موسیقی « دبوسی » که در آن « پائولو بارتولوتسی » رقصنده قدرتمند و « سوزان فارل » ستاره ای باله قرن بیستم، بیش از همیشه چشمگیر بودند.



کشاکش دریا

* باله ای که با طراحی آشنای « جرالدرآرپینو »، اروپا را تسخیر کرد، تنها باین خاطر بود که نو آوریهای این طراح، چشم فریب بود و نشانی از سادگی ها و ساده جویی در حرکت و رقص داشت.

« Solar wind » قطعه ای که در آن « گاری کریست » و « کریستین هولدر » و « درموت بورك » رقصیدند، با حرکت های تند از فضا های آسمانی حکایت داشتند و « سایه ی دریا » با رقص های « ستار دانیاس » و « دنیس واین » و به ویژه رقص های دونفره ای آن ها، کشاکش امواج دریا را در خاطر تماشاگر به روشنی، تصویر می کند.



رقص پر نده ها

* « باله ای رامیر » که با آثار ستایش انگیزی، صحنه های باله ای انگلیس را تسخیر کرده است، به تازگی به مدد « کریستو فرروس » و موسیقی « باب داووز » آثار تازه ای را بروی صحنه آورده اند.

از جمله قطعه های تماشایی این باله رقص دو نفره ای « جوانان تایلور » و « جوزف سکوکلیو » است. در پایان همین قطعه حرکت پر نده ساز رقصندگان زن بر تن های افتاده ای رقصندگان مرد به نهایت زیبا و هنرمندانه است.

تنها محبت کافی نیست .. فردای او دردست شماست



بانک تهران بداندگان حساب پس انداز ۳ فرسخ اسکناس ۵ تومانی جایزه میدهد. در بانک تهران حساب پس انداز باز کنید.



بانک تهران امین مردم ایران

روشن می شد. گذشته از همه این حرفها، شاید حق به جانب بلا باشد ... شاید اخبار روزنامه ها، عناوین درشت روزنامه ها، آن حرامزاده کثیف را تحت تاثیر قرار داده باشد ... شاید درصدد برآمده باشد که تا دیر نشده است، خودش را از این منگنه نجات بدهد ... شبکه خبررسانی او تا این لحظه خوب کار کرده بود. این تصور معقول بود که او بتواند همان را، حتی در میخانه سندیسیون پیدا کند.

به خیابان فرانکلین پیچیدند. هان گفت: سرعتتان را کم کنید ... زن گفت: دو سه کوچه مانده است ... هان دستش را در برابر بارانی که از شیشه ماشین به صورتش می خورد، سایبان چشمهایش کرد و سعی کرد پلاک های خانه ها را در تاریکی شب بخواند ... و سرانجام توانست یکی از این شماره ها را روی ویترین دکانی که چراغهایش روشن بود، بخواند.

فریاد زد: از پلاکی که میخواستیم گذشتیم! ... بلا، وسط خیابان دور زد ... و در آن لحظه ای که چراغهای عقب سر می خورد، گاز داد ... و اگر چه این کار هیچ درست نبود، بازی خودش را بی اشکال تمام کرد ... ماشین را نزدیک چهارراه نگه داشت و هنوز آن را خاموش نکرده بود که هان به پائین جست.

در زیر بادی که آب را مثل سیلاب به صورت او می زد، سرش را خم کرده بود و سرعت راه می رفت و چشمهایش جلو خانه های ساختمانها را برانداز می کرد ... بلا خودش را به او رساند و حلقه های دراز موهای حنائی را که باران به پیشانی و چشمهایش چسبانیده بود، کنار زد ... خواندن پلاکها مشکل بود! هان شماره ۹۲۸ را دید، سپس به طرف خانه ای که پس از آن قرار گرفته بود، پیش رفت. این پلاک بیشتر از دو رقم نداشت و آن دو رقم ۹۲ بود ... وقتی که از نزدیک نگاه کرد، لکه زنگی را بر جای رقم سوم دید ... و چیزی دید که شیه ۶ بود.

به طرف ساختمان دیگر پیش رفتند اما هیچگونه پلاکی ندیدند. باز هم پیش رفتند. هان زمین باری دید که پیش

ناتمام

بایاتویاماها بدنیای نشاط و زیبایی وارد شوید

نماینده انحصاری محصولات ارزنده یاماها شرکت بازرگانی زره: خیابان سعدی جنوبی، جنب بانک ملی

YAMAHA SINCE 1887

جوراب کاشفی

جوراب مارک ال ب او بغل گلدار آخرین پدیده مند مخصوص شب برای خانم ها و دختر خانم ها با رنگهای متنوع

« فروش در کلیه خرازی فروشیهای معتبر »

گلبانگ نمایشنامه در چهار پرده

از: محمود طیار

انتشارات رز

محمود طیار را با طرح‌های کوتاه، نمایشواره‌ها و نوشته‌هایی که با زحمت عنوان قدیمی کرده، می‌شناسیم. که طرح‌های شعرگونه‌اش با وسواس در ایجاز و کلام، استوار و متجسم، از تمام کارهایش ارزش هنری بیشتری دارند. طیار نقاش جلوه‌های عاطفی شمال است با دیدگاهی روشنفکرانه که همین طراحی زیبا و محکم او را، اغلب، و مغشوش می‌کند و طبیعت و سادگی زمینه را از همواری می‌اندازد. چرا که طیار آن خط روشنفکرانه را مدام و مشخص دنبال نمی‌کند. اکنون نمایشنامه‌ای چهار پرده‌ای از او پیش‌روی ماست. از زمان واقعه نمایش پیش می‌گذرد: روزگار خودسری‌ها و خود رائه‌های «آریاب‌ها»، سلطه بی‌چون و چرای آنها بر زندگی ناموسی و افکار و عواطفشان، نیز، آغاز جلوه‌گری پرواها و پرخاش‌های روستائی، باز شدن چشم و گوش‌های سادۀ، و خیره‌سری، و ها، و حاضر جوانی‌های بی‌آدابانه! رعایا، تائیسر اندیشه در سخن‌انده‌های ده، و از شهر برگشته‌ها، در فکر و عمل دهاتیها است. که متأسفانه در بیشترین نوشته‌های (چه نمایشی، چه داستانی) دو این زمینه، پاسورنی و افکار پرزانه، ساختگی و بی‌اندازه طبیعی تریسیم شده و تعریف شده، و نشان دهنده این است که نویسندگان ما شناختی عمیق و اجتماعی از روستا و از فن نوشتن هنرمندانه، ندارند. این ایراد البته چندین متوجه نوشته آقای طیار نیست، گرچه بر بدورهم نیست. مکان وقوع نمایش یکی از روستا های گیلان است، که چنانکه از تضاد عمیق میان صحنه‌ها پیداست، روستائی نزدیک به شهر و برخوردار از امتیازاتی مدرن، چون تلفن و حتما برق و... غیر است، و این موهبت‌ها البته در دست در اختیار آریاب است و رعایا همانها هستند که مهباره دختر آریاب می‌گوید: «پاهای گل‌گرفته و زانو خورده، چهره‌های زرد و سوخته، آدمهائی که این چند روز به مردن، شلاق خورده‌ها، تحقیر شده‌ها، شک‌های خالی، و چشم‌های پر و دهکده لخت! این تفاوت صحنه، برای تأکید و تأیید ستم آریاب‌ها، درمادگی رعایا کاملاً طبیعی است، نیز، هتیارهای خود آریاب که راه حکومت پرروستائی را از طریق تحریک نکردن و ستمان و رعایت مسایل ناموسی آنها و بسته نگهداشتن چشم و گوششان، خوب میدانند امر طبیعی است، اما این دیگر

معرفی و نقد کتاب از: منوچهر آشتی

طبیعی نیست که آریاب نظریه بازتاب شرطی باولوف را در تهیه قناد-دهانی درس خوانده - بکار ببرد. بین - بران من هیچ کاری ندارد ازت بینه اده جرم‌های بازم. آدمی که بعدها صدای به رنگ حاشی بنویه اشهاشو تحریک کند!

دیگر اینکه، وقتی قناد به خاطر اینکه به شهر و به مدرسه رفته آهسته چیز می‌فهمد، در دستکار و اسان و شرف مراحل را گذرانده آهسته شروع و اسد باشد. این البته چندان غیرطبیعی نمی‌نماید، چون از طرفی خوب بودن مهباره، حیران بدی برادر خود را می‌کند و از طرف دیگر ممکن است پسر آریاب کاراکتری لووس و کودن در نظر گرفته شود، اما کالا این گونه برداشت‌های احتمالی است، یعنی، خیلی قدیمی و دهنده است و سبدره نمایشهای دبیرستانی، به مناسبت‌ها... می‌خورد.

از این گذشته با وجود پیش‌کشیدن صحنه‌های شگرفی آریاب و نشان دادن مرگ پدر و قتل شاهین، تأثیر عاطفی و طبیعی صحنه‌های مشکوک است. یعنی حوادث کشش عاطفی و ربط طبیعی ندارند، همبطور بیخودی تشنگی در می‌رود و شاهین که نقش فعالی در نمایش ندارد کشته میشود. عکس‌العمل‌ها ست است و نا منظر.

طیاری قصد نتیجه‌گیری خوب و روشنفکرانه‌ای از نمایش دارد. از اول تا آخر خواننده (و شاید انشالله تماشاچی) می‌بیند که مهباره دختر آریاب با دهاتی‌هاست. آنها را دوست دارند. از جیتی هم سبیل نیکبهای خاص طهت حاکم است. و پیوند درونی و عاطفی یا بیجه‌های روشن ده دارد، اما در آخر نمایش که آریاب برای خواباندن شورش مهباره را به جلو می‌راند و به رخ روستائی‌ها می‌کناندش و نشان میدهد که اگر ساکت نشوند مثلا او را خواهد کشت، و بعد که تشنگ را بدست او می‌دهد، یعنی که: «خوب است که آریاب از خودتان است، من قدرت را به او می‌سپارم، با هم کار بیائید!»، نویسنده اشتباهات معشوش را به خواننده یا تماشاچی القا می‌کند. که چینی که مهباره تشنگ را روی روی رعایا تکان می‌دهد، مثل وقتی بخوای کسی را به تشنگی بزنی تشنگ را از دو جهت بدست او می‌دهی. یعنی مهباره که «آخره فرزندان‌زاد است؟ و امیدهاها» به این ناجی، احضانه؟ که حتما باید اینطور باشد، اما در نمایش چنین ابهامی جایز نیست، یعنی نیازی به این ابهام نیست، چون این نمایش که تصویراً موقعیتی از موقعیت‌های خاص تاریخ

دفتر شعر آقای ترابی، با وجود سادگی و زیبایی‌های گاه‌گاه، دقت نظر، زنده دلنیا و خوب دیدن‌ها، هنوز به کمال شعری، سنجیدگی بیان و تشخیص قلمرو ذهنی، نرسیده. گو اینکه از خیلی دفترهای مشابه خودبهتر است اما چه اصرار و چه سماجت است در جاب این، خوب نمی‌؟ چرا نمی‌گذارید شعرها رشد طبیعی خود را در ذهن شما بکنند، بعد کتابتان کنید؟

فی‌المثل در شعر اول کتاب، همان پاراگراف اول خود شعر کوتاه و نسبتاً خوبی است و مابقی خطوط زائد و بی‌بهره: تا گرمای خورشید را بنوشد و باد را،

نیلوفر وحشی از پلکان بلوط طباب سبزش را بدوش می‌کند.

تازه همین هم می‌توانست کوتاهتر و مستقیم‌تر باشد. مثلا « نیلوفر وحشی از پلکان بلوط فرا می‌رود، همین. این ایجاز و گریز از واسطه و انتخاب کلمه‌ای که مجاهلیش متناسب با حرکت تعریف شده باشد، و به‌خصوص با روش مستقیم، بهترین شیوه نوشتن شعر امروزی است» فرا می‌رود، بالا رفتن را بیشتر از بدوش کشیدن طباب، القا می‌کند.

اضطراب در کعب دیوارهای شیشه‌ای

مجموعه شعر ضیاءالدین ترابی

انتشارات ازغنون

تازگی‌ها اصطلاحات و عناصر هندسی در نامگذاری کتابها مد شده، نخستین بار، وصلت در منحنی سوم، را پرویز اسلامپور شاعر اوانکار، منتشر کرد و بعد از آن این نوع نامگذاریها شروع شد و حالا «اضطراب در...» را می‌خوانیم از آقای ترابی. چندین بار است که من و دیگران به بیماری سهل‌انگاری و آسان‌گیری در شعر اشاره می‌کنیم. کاری چنان دشوار را که عاشقتان جان و جوانی و عصب و رجا به جستگی و کشف و دیدار کردند و می‌کنند، جوانان ما چنان ساده‌اش گرفته‌اند که سادۀ، و تشنگی را انگار شاعری یکی از این ورزش‌های تفریحی است که حتی پول دمیلت را هم لازم نیست بردازی، کافی است که تصمیم بگیری وراء بیتی- پیاده‌روی صبحگاه! نه! این قیاس ناچوری است، شاعری برای بعضی‌ها مثل خاطره نویسی است، راحت و بی دردسر، فقط یک دختر لازم‌داری و یک خودکار پنج‌ریالی، نوشتن فارسی ساده هم که چندان مشکل نیست. اما خاطره را دیگر بصورت کتاب - جز در موارد خیلی استثنائی - چاپ نمی‌کنند. واقعیت این است که شاعری قربانی می‌خواهد. گذشت و منتق و کار، آنهم بر زمینه‌های شناخته و معلوم، خودشناسی و راه بردن به تاریکیهای درون خویش و دیگران و به گنه جلوه‌ها و جمال طبیعت. تازه اگر دریافتی که در تو ذوق شاعری است و «باید، بگوئی، نخست باید خود را پرورش دهی، سیاه‌منق کنی و بسوزانی، قانع نباشی، وسواس نشان دهی، اعتماد کنی تا وقتی که کاملاً بر «خویش» دست یابی، و بعد دیگر مجازی... بگذریم.

همیشه دو نکته را باید در مد نظر داشته باشد: نخست اینکه خود به کیفیت سیاه منق بودن کار خود وارد باشد، آن را چندان جدی نگیرد و تمام عمر خود را در راه آن تلف نکند. دیگر اینکه در ضمن تمرین و تکرار درس شاعری هرگز قانع نشده و هدفهای بزرگتر، چشم اندازهای وسیع‌تر و روشن‌تری را جستجوگر باشد. این مرحله کشف و شهود بیشتر درونی است تا بیرونی و همانطور که ربمبو می‌گوید: یافتن خویش است. شناختن خود، خود را بیرون از خود و پیش روی خود دیدن است. خودشناسی و کشف مسیر عواطف و افکار، یعنی روشن‌کردن تکلیف خود با خود، بزرگترین مرحله شاعری است، رسیدن به دوره‌ای از کمال است که شاعر «حق‌امضاء» بدست می‌آورد، هرچه می‌نویسد شعر است، چرا که غیر از شعر دیگر چیزی در وجود او نیست. دفتر شعر خانم حنا، به گمان من در مرحله نخستین ماجری است، در مرحله سیاه منق و تمرین و جستجو. یکی از نشانه‌های کمال تلقیق و ادغام دقیق و غیر قابل تجزیه فرم و محتوی است. اصلاً باید گفت فرم و شکل شعر - وقتی در کمال عرضه شود، شعر کامل است. چرا که مفهوم و اندیشه و احساس و تخیل را با هم آید می‌تواند داشته باشد. باهر آدم حساس و زین‌عوری که رو برو شوید از زندگی و حقایق، نظر گاه زیبا و اندیشه‌های متعالی آن را دوست دارید و می‌جوید، اما چیز عده‌ای که کم دارد و شاید بتواند هرگز به آن دست یابد تنگل پختن، حسیست‌داند درست می‌جوید، چرا؟ چون شکل شعر بی‌ادب، محوطه‌ای به وسعت یک ساختمان - یا بیشتر - قست هائی - خیلی هم زیبا و محکم - از یک «خانه» و «مفهوم» نمای سالن، سردر، سونها، یا هر تکه‌های دیگری را بطور جداگانه دور و بر هم درست کنند، آیا ما به این تکه‌های خیلی هم زیبا و محکم «خانه» «هتل» یا... هر چیزی از این قماش، می‌گوئیم؟ حتماً نه، چون «خانه» واحدی است کل از تلقیق واحد‌های کوچکتر یا اجزا، اصل آن تلقیق است، که مثلا یک «خانه» کوچک دو اتاقه را که کامل باشد با ارزش تر از آن اجزای پراکنده زیبا می‌کند. این تعریف در شعر کاملاً صدق دارد. فی‌المثل در شعر «چهار چوب» این دفتر تکه‌های زیبایی مثل این هست: وقتی که باور کم درک نگاه تو چیزی است دوباره در گوشت زنده می‌کند گوش کن گریستم را در عشق شب.

این دو تکه بدون رابطه‌ای درونی با تکه‌های دیگر، مانند هم واژه بیهوده در حال پیوستگی ندارد و واحد کل، یا «خانه» ساخته شده.

یا در شعر «در فصل دستهای تو» فقط این تکه زیباست: **من مثل يك گياه در فصل دستهای تو روئیدم**

این از نظر تشکیل و تلقیق اجزا و بوجود آمدن یک شعر، اما از جهت کلی دفتر «کلید» به‌بیشتر دفتر‌های شعری که اینروزها در می‌آید روایی معمولی دارد، جهش و تحریک عمیق و موثر در آن نیست، بیان ساده و اغلب شهود بیشتر درونی است تا بیرونی و همانطور که ربمبو می‌گوید: یافتن خویش است. شناختن خود، خود را بیرون از خود و پیش روی خود دیدن است. خودشناسی و کشف مسیر عواطف و افکار، یعنی روشن‌کردن تکلیف خود با خود، بزرگترین مرحله شاعری است، رسیدن به دوره‌ای از کمال است که شاعر «حق‌امضاء» بدست می‌آورد، هرچه می‌نویسد شعر است، چرا که غیر از شعر دیگر چیزی در وجود او نیست. دفتر شعر خانم حنا، به گمان من در مرحله نخستین ماجری است، در مرحله سیاه منق و تمرین و جستجو. یکی از نشانه‌های کمال تلقیق و ادغام دقیق و غیر قابل تجزیه فرم و محتوی است. اصلاً باید گفت فرم و شکل شعر - وقتی در کمال عرضه شود، شعر کامل است. چرا که مفهوم و اندیشه و احساس و تخیل را با هم آید می‌تواند داشته باشد. باهر آدم حساس و زین‌عوری که رو برو شوید از زندگی و حقایق، نظر گاه زیبا و اندیشه‌های متعالی آن را دوست دارید و می‌جوید، اما چیز عده‌ای که کم دارد و شاید بتواند هرگز به آن دست یابد تنگل پختن، حسیست‌داند درست می‌جوید، چرا؟ چون شکل شعر بی‌ادب، محوطه‌ای به وسعت یک ساختمان - یا بیشتر - قست هائی - خیلی هم زیبا و محکم - از یک «خانه» و «مفهوم» نمای سالن، سردر، سونها، یا هر تکه‌های دیگری را بطور جداگانه دور و بر هم درست کنند، آیا ما به این تکه‌های خیلی هم زیبا و محکم «خانه» «هتل» یا... هر چیزی از این قماش، می‌گوئیم؟ حتماً نه، چون «خانه» واحدی است کل از تلقیق واحد‌های کوچکتر یا اجزا، اصل آن تلقیق است، که مثلا یک «خانه» کوچک دو اتاقه را که کامل باشد با ارزش تر از آن اجزای پراکنده زیبا می‌کند. این تعریف در شعر کاملاً صدق دارد. فی‌المثل در شعر «چهار چوب» این دفتر تکه‌های زیبایی مثل این هست: وقتی که باور کم درک نگاه تو چیزی است دوباره در گوشت زنده می‌کند گوش کن گریستم را در عشق شب.

منق و تمرین خود را می‌گذرانند بدون اینکه متوجه و معترف به این حقیقت باشد. آشنایش با وزن خوب اما بسا استفاده از وزن ناکافی است.

سقوط قسطنطنیه

از: برناردین کیتلی

ترجمه مصطفی مقرری

ناشر: نیل

چهره تاریخ در آینه‌های خون آلود

[پیش از طالع صبح بیست و نهم مه ۱۶۵۳ میلادی (۲۰ جمادی‌الاولی ۸۵۷ هـ.) در لحظه‌ای معین میان ساعت یک و دو صبح صدای مهیبی از بیرون شهر برخاست. از گلولی هر ترکی از دستهای اطراف نمرای وحشاک درآمد. درویش‌ها و سربازان با علامتی که داده شد آتش در چادرها زدند - چادرهای خود - چنانکه دایره‌ای از شعله از دریای مرمره تا بندر زرین شاخ کشیده شد. ترکان فریاد برآوردند: «فردا در قسطنطنیه خواهیم خفت»]

فردا در قسطنطنیه بودند. اما این لحظه هولناک و این پیروزی، خلق‌الساعه و نتیجه یک یورش همه‌جانبه در عرصه نابرابری نظامی نبود. این یورش خون افشان مسلمانان ترک نیز تنها و نخستین هجوم بهر شکوه‌ترین شهر - یا در واقع پایتخت امپراطوری روم شرقی - نبود. چرا که تاریخ را لحظه‌ها و جنگهای بزرگ نمی‌سازند، همان‌گونه که قسطنطنیه نیز در یک روز و یکسال به وجود نیامده بود، بلکه محصول یک دوره طولانی تحولات و سیر طبیعی و قهری تاریخ بود.

برای درک چگونگی زوال قدرت این «شهر» شهر «باید یک دوره کامل تاریخی، یک برهه، یا یک فاصله بین دو نقطه تولد و مرگ آن، را از نظر گذرانند، با تمام ماجراهای رخ داده، و به گذشته‌های دور، حدود هزار سال پیش از نابودی آن، بازگشت. پیش از آن، قسطنطنیه‌ای در میان نبود. شهری کوچک به نام بیزانتیوم در همین محل قرار داشت که بعد از توسعه قلمرو امپراطوری روم و تشکیل روم شرقی پایتخت آن شد. آنگاه میان امپراطوری روم و امپراطوری روم شرقی - که کنستانتین (که معرب آن قسطنطین است) برپا می‌نمود (برپا می‌نمود امپراتور بیزانس) نظر یافت و بیزانتیوم را به نام خودش (کنستانتین یا قسطنطین) تغییر داد و در آن آبادی و تکه و جلال آن چنان کوشید که یکی از چند شهر بزرگ جهان در آن روزگارانشد. بزرگترین کلیسای عالم مسیحی (ساتا سوفیا) را در آنجا ساخت و به خاطر ساختن و

دگرگونه یافت و پس از اندک مقاومتی به دست ترکان افتاد. دوران شکوه قسطنطنیه مناصد با جنگهای صلیبی و گسترش اسلام نیز بود و سهم بزرگی در پیروزیهای نخستین مسیحیان داشت. به جهت تمام دلایل مذکور طلوع، درخندگی و غروب قسطنطنیه در تاریخ سیاسی و اجتماعی جهان را می‌توان نقطه عطفی دانست به خصوص سقوط آن دوره از مظهر دیگری در تاریخ شد و آن تشکیل امپراتوری عظیم عثمانی و دست اندازهای بعدی آن به کشورهای دیگر. سرگذشت کامل، یا بهتر بگویم داستان شیرین و پرماجرا زندگی و مرگ این شهر شکست را می‌توان در کتاب سقوط قسطنطنیه که جزو یک سری کتابهای تاریخی (از جمله سونایت‌سن) بتازگی منتشر شده، مطالعه کرد. البته نویسنده این کتاب دقیقاً بر سه‌های اجتماعی و زمینه‌های انقلابی آن روزگار پرداخته و بیشتر سلسله ماجراهای را که به سقوط کامل قسطنطنیه انجامیده، به‌زیبایی شیرین و خواندنی برشته تحریر کشیده است. اما در کتاب سونایت‌سن که کاملاً جنبه داستانی دارد و نویسندۀ آن آگاه‌تر و آشناتر به محیط سرگذشت «دج» باشد، آن را نوشته، می‌توانیم تحولات عمیق اجتماعی و برش‌های انقلابی ورشد فتوالیسم چین را که منتهی به شورش‌ها و تشکیل دسته‌های سیاسی - غیر نظامی - شد مطالعه و مشاهده کنیم.

هیچ‌دهم اردیبهشت بیست و پنج

نخستین شاب نامه علی‌راد فدائی‌نیا است اما مسلماً نخستین تجربه‌ها و نوشته‌های او نیست چرا که بافت و بیان سنجیده و ترکیب بدیع و آگاهانه ماجراهای پراکنده ذهنی که در مجموع به وحدتی داستانی بر مبنای حدیث نفس منتهی میشود، نشان دهنده تلاشی عمیق و متعمق برای تأکید و تأیید ستم آریاب‌ها، درمادگی رعایا کاملاً طبیعی است، نیز، هتیارهای خود آریاب که راه حکومت پرروستائی را از طریق تحریک نکردن و ستمان و رعایت مسایل ناموسی آنها و بسته نگهداشتن چشم و گوششان، خوب میدانند امر طبیعی است، اما این دیگر

با وجود مهد کودک «مهسا»

شبهای مهتابی پائیز را هدر ندهید!

هزینه کم، مر بیان با تجربه و مهر بان، تعلیم و تربیت صحیح
از امتیازات چشمگیر کودکان و دبستان «مهسا» است

با آغاز مهر ماه، مهد کودک، کودکان و دبستان «مهسا» که یکی از بزرگترین و مجهزترین واحدهای آموزشی و پرورشی تهران است آغاز کار کرد تا گروه گشای بسیاری از مسایل تربیتی خانواده ها باشد.

خانم پردخت صوفی آبادی مدیر عامل این واحد بر ارزش آموزشی و اجتماعی که خود از متخصصین رشته تعلیم و تربیت است در یک گفتگوی کوتاه اظهار داشت: نیاز مبرم خانواده ها به وجود یک واحد مجهز و آموزشی که بتواند راهنمای آنان در امور تربیتی و آموزشی کودکان و نوجوانان باشد، من و همکارانم را بر آن داشت که مهد کودک و دبستان و دبستان «مهسا» را ایجاد کنیم.

درباره دبستان «مهسا»

خانم صوفی آبادی مدیر عامل «مهسا» درباره وضع دبستان «مهسا» اظهار داشت: در دبستان «مهسا» اقبال فقط کلاس اول ابتدائی دایمی است و برای هر کلاس بیش از ۲۵ کودک پذیرفته نمی شوند دلیل اینکه عده شاگردان هر کلاس را بعد از تقابل باقی مانده است که می خواهیم تمام کوشش خود را صرف فراتر از این عده بکنیم و بدینوسیله است که هرچه تعداد دانش آموزان کمتر باشد در بهترین شرایط و منطبق با اصول پیشرفته بهداشتی نگهداری کند.

از ایشان سؤال شد، منظور آن از (نگهداری ساعتی) چیست؟ وی در پاسخ گفت: فرض کنید زن و شوهری قرار است شب در یک شبیافت مجلل شرکت کنند یا به عروسی هالی که برودن کودک متوجه شده است بروند و یا تصمیم دارند برای تفریح و گذران وقت به کبابخوری بروند که از ساعت ۹ بعد از ظهر تا ساعت ۱۱ بعد از ظهر شب در آنجا باشند. البته تصدیق میفرمایند که این پدر و مادر اگر در خانه فردی را نداشته باشند که فرزند خود را به او بیاورند چه باید بکنند؟ واضح است با بیاوردن قبول دعوت دوستان خود برای شرکت در مهمانی متصرف شوند و یا به مهمانی بروند و کودک خردسال خود را به امان خدا بگذارند. که هیچیک از این اعمال منطبق با عقل و منطق نیست. بنابراین مهد کودک «مهسا» برای رفع این مشکل بزرگ خانواده ها دست بکار شده بسایر نگهداری یکشنبه هر کودک مبلغی بسیار ناچیز دریافت می کند.

پیشن آفرود:
ما تصمیم داریم که در سال های بعدی به نسبت احتیاج دبستان برای شاگردانی که کلاس اول را نیاوردند، کلاس دوم دائمی و همینطور این کار را ادامه دهیم تا هنگامی که کودکان آخرین مراحل تحصیلات دبستان را بیاورند و با آمادگی هرچه بهتر به دوره های بعدی راه یابند.

خانم صوفی آبادی در پایان این گفت و گو اظهار داشت:
با همه امتیازاتی که در واحد آموزشی و تربیتی «مهسا» پیش بینی شده شهریه ای که بابت نگهداری از کودکان در مهد کودک و دبستان دریافت میشود و همچنین شهریه کودکان دبستانی بسیار ناچیز است و هر خانواده متوسطی هم میتواند از امکانات «مهسا» بهره مند شود، ضمناً برای ایاب و ذهاب کودکان نیز وسایل مورد نیاز پیشبینی شده است.

رعایت بهداشت، تغذیه و سرگرمی

مدیر عامل «مهسا» همچنین اضافه کرد: برای تربیت و نگهداری بچه ها، عموم گردانندگان «مهسا» از میان خانمهایی که در رشته تعلیم و تربیت تجربه کافی دارند انتخاب شده است.



ارگاست ۲

Andrew Porter

دب: فاینال تایمز

نقش رستم یک رشته پرنگاه است و پارهیی از سلسله جالی است که دشت تخت جمشید را (که اسکندر در ۳۳۰ پیش از میلاد ویران کرد) و استخر محو شده را (که در قرن هفتم به دست اعراب ویران شد و اکنون در غبار بیابان مدفون است) و مرویشت پیشرفته را (که سنایش را بازدم فرایند می سد داریوش نیرو می بخشد) دربر گرفته است. بر چهره سنگ، قبور عظیم هخامنشیان است، کنده در عمق کوه، بالای آن نشانه های پیروزیهای ساسانیان، از جمله اسارت والرین سال ۲۶۰ میلادی بسمت شاهپور اول. در طول قرون تیه های ضعیف در پای پرنگاه شکل گرفتند. آنتشکندی هخامنشیان، که تا قمر آن حفر شده است، اکنون از گودال ژرف مربع سرریز می آید. برای جشن های اکبر، کوه پایه، پوست یک میدان هموار شد. و گرچه از آنچه که بوده شکوه مندی کمتری داشت، معهد برای اجرای آتاری پیش دوم «ارگاست» پیتربوک صحنه آرائی شکوه مندی است.

مراسم، ساعت ۳۰۰ با مندا آغاز میشود تا هنگام طلوع به پایان برسد. تنها جزو آن آتشدهای عظیمی است که در پرنگاهها میسرخند. انبوه تماشاگران، محوطه را انباشته است. اینان آزاد بودند تا به رسو که میخواستند بروند و بازی را تماشا کنند. از سخرهیی کنار قبر داریوش دوم، لاشخوری - لاشخوری که پرومته را از هم درید، و سوگیس Sogis را از قفس سیرون کشید - به فراخوانی، ضجه سر میدهند. از زیر، از نیک گودال آتشین، فورورگ مشعلدار، کروگون شاه کور پیر را، در آخرین مراحل فرسش، راهنمایی میکند. او، کورمال و با درد، راه خویش را از میان سخره به بالای میجوید. او را جسم رنگ برینده، دیوانه و سرودخوان همسرش (که مرد، زمانی دور دست صدای هر گوز و سوگیس می آید. مادر سوگیس هم صدا را شنیده است، که پیش می آید تا به فرزندش، که بازگشته است درود گوید. گرد هم می آیند و بارامی، سرودخوان و آواز خوان و زمزمه کنان، زبان اوستایی و ارگاستی، آدمهای اسلی بخش اول زیارت یکساعتی خود را تا پایان جاده میانی که در سراسر محوطه کشیده میشود، انجام می دهند.

حرکت اندیشه هاشان، خاطرات اعمالشان، نبردها و ستیز هاشان، بصورت پاریسان آشلی، که با خشونت و جنبش زیاد، در تعاقب تب آلوده می شعل، در سراسر محوطه انجام میشود، و بصورت زیگزاگ در عرض جاده ای انبوه حرکت میکند و تماشاگران را پراکنده می سازد، شکل عینی و بیانی میگیرد. دو حرکت بهنگامی که زائران به مکانی زیر قبر مرکزی میرسند، بهم ملحق میشوند و دعایی را همخوانی می کنند:

شاه روزگاران باستان، سلطان ما، بیا، ظاهر شو!
بر پوسته قبر رفیع خود بایست، شاه شاه ما!
داریوش، پدر، آقا، پروردگار، گوش فراده!

وقتی از تاریکی دهانهی قبر داریوش با لیکل موقر قدم به پیش میگذارند، تاثیر آن شدت میگیرد و دیدیم نیرویی که آمدی را بهرام بازگران به زانو در می آورد، مقاومت ناپذیر است. آنچه قطع میتوانست ملو درام، باشد، مهیب و تهدید کننده شد. داریوش گفتاراش را که شورش آن گام به گام فزونی میگرفت، به سرود خواند. (قطعه ها بعدها بود که ذهن تحلیلی، همکوره را در «تروژان» بر لیوز بیاد آورد بدون آنکه دریابد آیا این تاتر آگاهانه است یا نه.) اکنون «آتوسا» به کروگون پیوسته است تا او را به آخرین میگردانند که در زندگیش، بهنگامی عمیق در چهره ی کوه، رهبری کند: مقابله با Mage و سیبیل Sibil، و بعد، در حالیکه خنیا را با اندوه خویش پیش میرفت، و در همان حال چابار سالامیس Salamis می

در میان چیزهای دیگر، ارگاست قسمت ۲، یک تماشا، است که در ساخت آن از شکاف و رخنه، پلاتو، و سکو ها، و همچنین چیزهای تصادفی مثل چوب بست باستانشان دور قسمتی از آنتشکند، بنحو محور کشنده استفاده شده بود. بجز از نور آتش و شعله و نور طبیعت، از نور دیگری استفاده نشده بود. گهگاه، از صدای الکتریکی، برای پر کردن فضا از سیلها و پیشگویی ها، و برای انتقال صدا از پرنگاهها به پرنگاه دیگر با پروا کهای غریب، استفاده میشد. منتقدین و چند نثری که آنها بودند و قبل از اجرا آنرا در نور مهتاب دیده بودند، بر زیبایی عینی نمایش تاکید میکردند، اما فقط در آخرین با مندا جشن بود که بازی به اوج نمایی خود رسید، در یکانه اجرای جمعی، بهنگامیکه محوطه از جمعیت موج میزد.

بخشی از مرکز تحقیقاتی پاریس به آمیزش فرهنگها با یکدیگر اختصاص دارد. نقش کروگون را یک ژاپنی، کاتسو هیرا اویدا، یک هنرمند تربیت شده در مکتب «نو»، یک سامورائی با تجربه ی سینما، با قدرت و شور و هیجان، و ماهیچه های پولادین خوش خاشاک، یک تراژدین و کلاسیک، با شعلهیی از خشونت که احساساتش در چهره و تن میسرخشد، بهنده داشت. نقش فورورگ بهنده مالیک با گیوگو از اهالی مالیس بود، با حرکات نرم، خشونتی عجیب و غریزی و زیبا، وقتی متعلش را از میان این جهان احساسات پیچیده ی تاریک عبور میداد، گاهی یک Puck رشید مینمود و زمانی یک آریل Ariel رشیده صدای عمیق با آهنگی زمزمه وار داشت. «بروس هیرز»، سوگیس، از جاشی در عمق جسم خود، فریادهای حیوانی سر میداد و آنها را بصورت واژه در

صحنه ای از ارگاست قسمت دوم



می آورد، و در انحنای پشت فرسوده اش، توانستامارا شریک عذاب موجودی کند با هوش حیوانی، که به نور خرد رانده شده بود تا شروشت خویش را ببیزد. ایرن ورت Irene Worth، دن

نقش Moa، زمین - مادر - همسر، خدایی خدا - شاه، در طیف صوتی خود طنین داشت، ناتاشا پاری Natasha Parry، صدای نور، همچون ستاره هایی روشن درخشید. پالوماماتا Paloma Matta که بیشتر به

عقابی میمانت تا به کبوتری، ندهای پرندوار خود را چنان فریاد میکرد که موی بر تن آدمی راست میشد. زیبایی موقر و نجیب همیه راستکار در نقش Moah، مادر سوگیس، مهربانی آدمیان را وارد افسانه ی خشک و خشن میکرد. باین ترتیب میتوانیم فهرست مطول بازیگران را یاد آور شویم - شکوه میشل کولین Michèle Collison

چه از نظر صدا و چه از نظر نجابت و درباری، در نقش آتوسا Atossa صدای نجیب رابرت لوید Robert Loyd مادر آزار دهنده ی پولین مونرو Pauline Munro، که همچون شعله رنگ بریده و دائمی شاه را دنبال میکرد، ایفای قهرمانانه و روشن هرکول توسط نوذر آزادی، همسرایی پاریسان بر همسری داریوش فرهنگ، و بسیاری دیگر. این گروه بین المللی چه از نظر آوازی و چه از نظر جسمی، تا مرحله ی نادری از قدرت بیان، خود را عرضه کرده بودند.

«ارگاست» را هرگز در هیچ جای دیگر نخواهید دید. این محصول کاری است که در ایران صورت گرفته و محصول تاثیر خود ایران بر این اثر هنری است.

موزیک درام آن، کوکرتیوانهای گشاده یال، گنگار - گنگار - آواز - آواز، طرحهای ماهرانه ی آمیزه های نمایشی و سمعی، و تا حدودی خود زبان، تماما از فضاها و امکانات صوتی و پرواکی خود محل سرچشمه میگردد. زبانی نمایشی که ریشه غربی دارد و تدهوز مخترع آن است، اساطیریونان، عوامل نمایشنامه های یونانی، لاتین، و اسپانیا همگی در این نمایش ظلمت و روشنایی، ریشه ی نوین میگیرند. آرتور آپهام یاپ Arthur Uphom، در کتاب «معماری ایران» می نویسد: «از زمان زرتشت، آنچه زیبا است با نهر آمیخته شده است. این پارهیی اساسی از شخصیت الهی است. نور واقعی در ایران نه فشرده، ملموس و خلاق - بطور موثر، نقشی را که مذهب بان محول کرده است، عرضه میکند.»

«ارگاست»، بیش از آنکه تجربی باشد، ادعای دیگری ندارد: یک طرح تحقیقی، «کار در پیشرفت»، تسلیم شدن من به آن بغوریت و در یک آن صورت نگرفت ولی در پایان ایسن تسلیم کامل و یکسره بود (مگر در مورد جزئیات، مثلاً بخش صدای الکتریکی). بیننده ی سازی که عیسقا وارد «ارگاست» شده، از میان آتش گذشته است، و از آن پس هرگز نمیتواند همان انسان قبلی باشد.

ده سازنده تئاتر امروز

به انتخاب اریک بنتلی

ترجمه: بهنام ناظقی

است، تا حد امکان، بنیان گذاران اصلی تئاتر نو را معرفی کند و برای این کار، ده نام را برگزیند: زولا، واگنر، کرایسک، پیراندلو، برناردشو، استانیلاوسکی، آرتو، آینا و برشت و در هر فصل تأثیرهایی را که هر یک در تحول تئاتر و شکل گرفتن آن بصورت امروزی داشته اند، با آوردن مقالاتی از منتقدین آشنا به هر کدام از آنها و افزودن قطعاتی چند از نوشته های خودشان درباره تئاتر، منعکس می کند. کتاب، دو بخش دارد، بخش اول آن در ده فصل، اختصاص دارد به «ده

سازنده تئاتر مدرن» و بخش دوم آن «نگرش تاریخی» است به تحول تئاتر. از آنجا که درباره تئاتر امروزی، بصورت جامع و منض، تاکنون کتابی بنفاری نگاشته یا ترجمه نشده و هم به این جهت که مجله تماشا هوابره در تلاش آشنا ساختن خوانندگان بااصل ترین و مهم ترین جنبش های هنری، از طریق صالح ترین منابع در دسترس، بوده است، ترجمه آنرا بصورت کامل و مسلل آغاز می کنیم. تنها تصرفی که مترجم در کتاب کرده است، تغییر ترتیب فصل بخش

اشاره مترجم

مقالاتی که از ایسن پس در این صفحه و تحت این عنوان خواهد آمد، برگردان فارسی بخش های مستقل، عمده و مفید کتاب (A Theory of Modern Stage: An Introduction to Modern Theatre and Drama)

است به انتخاب اریک بنتلی منتقد و نویسنده مشهور تئاتر. اهمیت کتاب حاضر، مخصوصا برای خوانندگان ایرانی آن، در ایسن است که بنتلی (Bentley) گوشه

امیل زولا

Emile Zola

امیل زولا (۱۸۵۸ - ۱۹۰۲) بین سال های ۷۹ - ۱۸۷۵ (یا شاید ۸۰ - ۱۸۷۶) برای روزنامه ها، نقد تئاتر می نوشت. روزنامه هایش که او برایشان کار می کرد، ابتدا «Le Bien Public» و پس از آن «Le Voltaire» بودند. نوشته های او در مجموعه ای دو جلدی، که به سال ۱۸۸۱ انتشار یافت، گرد آمده اند با نام «ناتورالیسم در تئاتر» (The Triere Buehne and Ots Onfulencele نوشته لی باکسادل (Lee Baxadall) (۱۰ و ۱).

بخشی از

ناتورالیسم در تئاتر

امیل زولا

ترجمه انگلیسی از آلبرت برمال (A. Bermal ۱۹۶۸)

ناتورالیسم

بخشی که اینجا نقل می شود، با ایسن نظر انتخاب شده که نشان دهد زولا، صرفا در ستایش ناتورالیسم به عنوان یک مسئله فلسفی قلمرو سبایی نکرده، بلکه بیشتر به عنوان سبب، به نوع جدیدی از تئاتر داشته است و قلمرو بوده آنرا بخش به بخش و جزء بجزء، تشریح و توصیف کند. وقتی از نظریه او آگاه می شویم، در می یابیم که نظریه اش به هیچ وجه از یک سبک زودگذر و میراثی قرن هجدهم که تاکنون نامعلوم باشد، محبت نمی کند. بسیاری از نظریات او قرابت بسیاری دارد با آنچه برشت در ۱۹۵۰ بسزبان آورد. زولا، یک نمایشنامه نویس برجسته و بزرگ است، مثل نمایشنامه نویسی کراهیت بدنگری، دیدرو (Diderot)، نویسنده برجسته و بزرگی بود که می دانست چطور باید حرفی را برای یک زمان گفت و در عین حال آینده را هم بسا نگرشی زورق در نظر داشت. چنانکه از مقدمه برناردشو بر سه نمایشنامه بریو (Three Plays of Brioux) (Strindberg) بر می آید (Miss Julie) برمی آید



اریک بنتلی (سمت راست) و برتولد برشت

درباره اریک بنتلی

«اریک بنتلی» (Eric Bentley) در سال ۱۹۱۶ در انگلستان دنیا آمد، اما اکنون در آمریکا زندگی می کند و استاد ادبیات دراماتیک در دانشگاه کلمبیایست. در آکسفورد، در رشته تاریخ تحصیل کرده و دکترای خود را در رشته ادبیات تطبیقی، از دانشگاه ییل گرفته است. او در دانشگاه های گوناگون آمریکا درس داده و مجموعه سخنرانی هایش در دانشگاه هاروارد، به نام «زندگی تئاتر» (The Life of Drame)، «عظیم ترین کار زندگی اوست».

تحقیقاتی درباره نمایشنامه های بیراندلو و برشت و دیگران انجام داده و دبیران تئاترانی مجموعه نمایشنامه های «تاتر مدین - تاتر کلاسیک» بوده است. از جهت نقد و بررسی

های تئاتری، شهرت بسیار دارد. این تقاضا را هنگامیکه منتقد تاتر مجله «New Republic»

بوده نوشته است و در مجموعه های «واقعه دراماتیک» (The Dramatic Event) و «تاتر چیست؟» (What is Theatre?) گرد آورده است. مجموعه بزرگ او «بنتلی و برشت»، «گام بزرگی در جیت معرفی جهانی برشت بوده است».

تحقیقات جالبی بانام «نمایشنامه نویسی در مقام یکتاگر» روی «برناردشو» انجام داده و مترجم بسیاری از آثار برشت بوده است. در سال ۱۹۵۰، در کارگردانی نمایشنامه «ننه دلادر»، که در مونیخ روی صحنه آمده دستیار برتولد برشت بود و نمایشنامه های بسیاری از برشت و سایرین را، در «ایس تئاتر» دولین و جاهای دیگر، کارگردانی کرده است.

بعد از انقلاب، تغییر شکل می دهند. انقلاب با همین سبک استفاده ها میچکنیده، ولی در گرامرگم جنگ، حقایق فردا بچشم نمی آید و تا وقتی که همه حوسری خود را دوباره بازیابند و تب فرونشسته باشد، پشیمانی برای پنجره های شکسته و آگاهی از اینکه چگونه کارها از مسیر اصلی منحرف شدند و چگونه قانون های جدید، ناپهنگام در هم رفتند تا جاییکه بخشی می توان آنها را تحولی از قوانین نابود شده قبلی دانست، پیش نمی آید. بسیار خوب، این تاریخچه نمایش رومانیک است. شاید روزی برای زمان خودش، فرمول لازمی بوده است، شاید از نهادهای حقیقی، بی بهره نبوده، ممکن است چون شاعری بزرگ فرم آنرا برای سرودن بزرگترین شاهکارش بکار گرفته، آن فرم همیشه در همه اصصال، مورد تحسین و ستایش واقع شود.

در حال حاضر، نمایش رومانیک فرم برجسته ولی کهنه و بی مساسی است. آن هجوم آوردن ها به طرغ پنجره ها، شمشر در هوا چرخاندن ها، نمزودن های مداوم و بی وقفه برای قدمی شتابان در راه احساس و زبان، لازم بود. همه این ها ما را سرد می کند، حوصله مان را سر می برد و آزارمان می دهد. همه اعتراضات ما، به فرمول رومانیک در تفسیر حاضر، خلاصه شده است: برای نبود کردن یک شیوه بیان، لزوم نداشت نمایش، و دیگر دیگری اختراع کنند. پس حالا آنچه ما اکنون پیشتر می بریم، نمایش رومانیک، هر دو به یک نسبت و به نسای، کهنه و بدفروخور شده اند. باید گفت که مشکل است با توجه ساخت. ملاحظه آن به حرکت، آمیزه های که از ترازوی به نقطه زوال رسید، در حالیکه دو قرن تا مرگ کامل ترازوی طول کشید، این دو را کاملا متسای بدانیم.

دیگر، نمایش رومانیک دروغ می گوید، بی موه شده و با همان شور و هیجانی که در جنگ خودش، نشان داد، پایمال شده است. چیزی باقی نمانده. فقط می توان حدس زد که چه چیز جیان آرا خواهد گرفت. در ۱۸۲۰ پیروزمندانه به قیمت گرفته شد بروایتی، فرمول ناتورالیسم است. (شماره آینده: دنباله «ناتورالیسم دوتاتر»)

تکونی، ترازوی، آنچنان تسلط یافت که دوینست سال طول کشید تا از رواج افتاد. در آخر، به کندی آرامی، می گوید تا قابلیت تطبیق بیشتری بیاید، اما کوششی ناموفق بود، چرا که اصول مقتدری که طی سالها در آن ایجاد شده، و ریشه دوانیده بود، و رود هرگونه فکر و ایده جدیدی را مانع می شد. درست وقتی که می گوید تا فلترو خود را وسیع تر سازد، دوران پرشکوه و طولانی اش سرآمد.

در قرن هجدهم، نمایش رومانیک، از دون، ترازوی را تکان داد. لزوما قانون سه وحدت (تاریخ، وحدت و اهمیت خود را از دست دادند و اهمیت بیشتری به آرایش طعنا، اگر طبیعت هنر دراماتیک، مانع این فرار سوی فرم های نامحدودتر باشد، بیجوده است که خود را فریب دهیم و باز زانوی را در هر لحظه آرزو کنیم که امکانش نیست اما غیرمطمئن اظهارات سختگیرانه بعضی منتقدین که نمی خواهند معیارهایشان دستکاری شود، آشکار است که هنر دراماتیک، مثل همه هنرها، قلمرو نامحدودی پشت سر دارد. بدون وجود هرگونه بند های راست و چپ، عدم توانایی و بی استعدادی بشر، از مرز و حصار هر هنری است. برای دوک نیازی که به انقلاب دو عالم تاتر مشاهده می شود، ابتدا باید موقعیت قبلی خودمان را، روشن سازیم: زیربوست سفید و مائش حرکت نمی کند، و با این حال، خرغه زنده و مندرس خود را، روی صحنه تارکیک که چراغهای جلوی آن، این هنگام، نولد دوباره ای برای هنر نمایش با فرمول جدید، تاگزیر می نمود و حسین موع بود که نمایش رومانیک، «استاندارد» خود را در روی صحنه ایجاد کرد. وقت موعود حقیقت و واقعیت، در واقع کمتر به حساب می آمد تا جایی که حتی بدعت گذاران را هم، نازاری ساخت. شهوت و شهوت نمایش رومانیک، فقط یک چیز بود: اینکه فرمول ترازوی را، که مانع سر راه خود می داشت، به دور افکند و یکبار و برای همیشه تحت هجوم هرگونه گستاخی و بی پروایی آنرا خرد کند و فرم بریزد. آنها نمی خواستند قهرمانان قرون وسطایی، واقعی تر و ملموس تر از قهرمانهای ترازوی کهن باشند؛ آنها می خواستند قهرمانهایشان، به همان اندازه که با خون پذیرفتن اینکه هنر پیش می رود،

حال، نمایش رومانیک، قوامد آنرا بکار انداخت، حرکت هایی که به چهار گوشه صحنه میچسبند، به بازیها افزود، با چپ و راست کنار آمد، و تحلیل و کلیت جویری را کناری گذاشت و به مردم وحشتنا خوینی از اوج های جنون آمیز ارزانی داشت. ترازوی برای تزیینات صحنه دوران کهن را برگزیده بود، و روسیها و یونانی های ابدی و حرکت را در یک اتاق، با کنار ه های یکسعد، تمرکز می داد؛ نمایش رومانیک، فزون وسطی را برگزید، شوالیه ها و شاهزاده خانها را روی صحنه جلوه بخشید، صحنه های عجیب با قلمه های بزرگی که در انتهای کوره راه قرار داشتند خلق کرد، لشکرهای انبوه و مسلح، سپاه جاهای نمناک و جنگل های پر درخت قدیمی فرق در مهتاب را روی صحنه می شدند که پیش از آن، در گذارها و بدون نمایش رومانیک بیرحمانه خود را دشمن مسلح ترازوی ساخت و با هر روشی که مخالف فرمول کهن بود چنگید.

این خصوصیت افزاینده، که در سطرلوح بالا، به نمایش رومانیک، شخصیت می بخشید، باید مورد تأکید قرار گیرد، چرا که مرغه کنند بصیرت با آرزو است، شاعرانی که جنبش رومانیک را احسانا بودند، بدون شک کافی است تا ما را قادر سازد بوضوح ببینیم حقیقت مورد ادعای رومانیک است، افرات قول آسا و مصرانه ای از واقعیت و هوس است که در حواشی و زوائد اقول کرده است. برای اطمینان، باید گفت که ترازوی، گونه دیگری از کلاب است، اما نه بیش از نمایش رومانیک، مخصوصا بیشتر برای ایجاد آیمزهای از خنده و اشک، و در یک نمایشنامه، تلاش می کرد و استقلالش این بود که خوشی و درد، روی زمین و در کنار هم، وجود دارند و لازم و ملزوم یکدیگرند. با وجود این، حقیقت و واقعیت، در واقع کمتر به حساب می آمد تا جایی که حتی بدعت گذاران را هم، نازاری ساخت. شهوت و شهوت نمایش رومانیک، فقط یک چیز بود: اینکه فرمول ترازوی را، که مانع سر راه خود می داشت، به دور افکند و یکبار و برای همیشه تحت هجوم هرگونه گستاخی و بی پروایی آنرا خرد کند و فرم بریزد. آنها نمی خواستند قهرمانان قرون وسطایی، واقعی تر و ملموس تر از قهرمانهای ترازوی کهن باشند؛ آنها می خواستند قهرمانهایشان، به همان اندازه که با خون پذیرفتن اینکه هنر پیش می رود،



زندگی تلخ-پول

ترجمه‌ی جهانبخش نورانی

پله ، « زندگی شیرین » خیلی موفق بوده است . اما اگر این فیلم (که بیروزش خوشحالم ساخته) با شکست هم روبرو می‌شد باز خوشدوام را تا همین می‌کرد ، امیدوارم گفتن این حرف باعث شود که مردم چرا آدم خود پسندی تصور کنند . اشتیاق من در ساختن یک فیلم نهفته است ، پس از آن ، فیلم مسئله ایست که چندان ربطی به من ندارد . من این نظر مستقل را دارم که قاندم در برابر دام موفقیت ایستادگی کنم و به شما اطمینان می‌دهم که این طرز تفکر کاملاً صمیمانه است . آدم یاباید قوی باشد یا غافل . و من ناهشیاری را دوست ندارم ، چون این موضوع که هر کسی از « زندگی شیرین » برداشت خاصی دارد ، واقعا دلواپس می‌کند ، چون اگر هر کس بخواهد کار مرا بر اساس فکر خودش پیاده کند ، دیگر برای آزادی‌یی باقی نمی‌ماند . با اینحال اگر اضافه کنم که آنها مرا « بعد » از ساختن فیلمهایی می‌خواهند ، فکر نکنید که بیش از حد عیبجو هستم ، برای یافتن کسی که مایل به ساختن « جاده » باشد ، مجبور به سروکله زدن با یازده تهیه کننده شدم . بعد از Cabiria و اسکار دوم ، هنوز هم برای یافتن تهیه کننده‌ی « زندگی شیرین » دچار مشکل بزرگی بودم .

اما امروز دیگر مجبور نیستم که چشم براه تهیه کنندگان بمانم ، چون خودم دست کم یک کمیته‌ی تهیه‌ی فیلم دارم که آنرا « زندگی شیرین » برای دست و پا کرد . عدوی زیادی فکر می‌کنند که این فیلم ثروتمند ساخته است ، اما برآستی برای من در منافعی که فیلم اخیر در سراسر دنیا کسب می‌کند ، سهمی در نظر گرفته نشد . حتی مجبور شدم دست‌نزدم را به تهیه کننده پس بدهم ، زیرا نخست از فیلم پشتیبانی کرد ولی بعد از من خواست که یک بازیگر آمریکائی نقش مارچلو (یعنی رل ماسترویانی) را بازی کند !

کمیته‌ی جدید من ، فدریز ، را می‌شود عطیه‌ای انعامی از جانب آنچلوریزوتی

دنباله‌ای داشته باشد . زمانی تصمیم به طرح ریزی آفریش « مورالدو در شهر » (۴) گرفتم ، اما در پایان کار ، این فکر دیگر بدلم نشست . اگرچه ممکن است بعضی‌ها تصور کنند که « زندگی شیرین » ، چون داستان جوانی است که دهسالی در رم زندگی کرده ، پس نوعی دنباله‌ی « گوساله‌ها » است . اما در واقع ارتباطی بین مورالدو و مارچلو (۵) وجود ندارد. تنها پیوستگی آن رنگی حدیث نفسی است که در تمام آثار من موج می‌زند .

دفتر های جدید من در رم ، در آنسوی و میدان اسپانیا ، به این نیت که صرفاً ستاد یک کمیته‌ی تهیه‌ی فیلم باشند ، برپا نشده‌اند . وقتی ما مشغول کاریم - چه روی یکی از فیلمهای ما یا یکی از کارگردانان جوانی که به یاریش برمی‌خورم - برای مدیران تهیه و کمک کارگردانها مجال اظهار نظر وجود دارد . اما در تمام طول سال ، کمیته‌ی من به یک « کارگاه » مبدل می‌شود که دوستانم می‌توانند برای تبادل نظر در آنجا گردانند . گفتگوی مسا مثل پرچانگی های معمول در کافه ها نیست اما به تحقیق خواهد پیوست - یا حداقل این آرزوی ماست . دلم می‌خواهد ، همچنانکه در یک کاخ قرون وسطایی دیده میشد ، دارو فروشان دوره گرد ، داستانه‌پردازان ، و دلقک‌ها احاطه‌ام کنند ، با اینحال استبدادی در کنار نخواهد بود .

میدانم برای یک کارگردان جوان مبارزه با استبداد تهیه‌کنندگان چمنمفومی دارد . شاید علت بقای من این بود که گرد خودم دیوار مستقلی کشیدم . این کار برای دیگران آقدر ها آسان نیست. چون هیچکدامشان تعصب مرا ندارند ، اجازه می‌دهند که سرشان داد بکنند . اگر بنا باشد تعریفی از خطمشی کمیته‌ی ام بدست دهم ، می‌گویم : « این تنها شرکته‌ی است که هیچوقت کارگردانش را وادار به تغییر پایان فیلمشان نمی‌کند » تهیه کنندگان همیشه می‌خواهند که پایان فیلم‌ها را عوض کنند . درحالیکه من کارگردان را آزاد می‌گذارم که هر کاری دلش می‌خواهد انجام دهد . ریزوتی به من ایمان داشته است . من نیز به کار - گردانهام ایمان دارم .

ساله‌ی پول دیگر به حساب نمی‌آید . پریروز ، مرد کیف بستنی را بدینم که از محل کارم خارج می‌شد . از مدیر تهیه‌ام ، Clemente Fracassi پرسیدم که این مرد که بود . گفت : « از بانک آمده . دلواپس شدم چون معمولاً وقتی کسی از بانک بدیندن من می‌آمد قفسش این بود که اثاثیه‌یا ماشینی را توقیف کند . پرسیدم چه زهرمازی می‌خواست ؟ » Fracassi گفت : « می‌خواست هشتصد میلیون لیر در فدریز سرمایه گذاری کند ، اما باو گفتم که احتیاجی نداریم . » وظیفه‌اش را خوب بلد بود. وقتی عصر آنروز در Vereto با مردم گفتم که نیم میلیون پوند را رد کرده بودم ، فریاد اعتراض بلند شد! حتی در ایتالیا ، هیچکس سردر نمی‌آورد که آخر چطور می‌توانم از پولهای گرافی که بن عرشه میشود بگذرم .

در مقاله‌ای که در آخرین شماره‌ی مخصوص « فیلمز انڈیلینگ » نوشتم ، گفتم که چطور ۲۵۰ هزار دلاری را که یک کمیته‌ی آمریکائی بمن پیشنهاد کرد تا با یک ستاره‌ی ایتالیائی فیلمی درباره‌ی اسها سازم ، رد کردم . شنیدم که این واکنش عده‌ای را در انگلستان به شک انداخت . شاید عمل مرا نوعی شوخی تلقی کردند . ولی صادقانه بگویم ، من نمی‌توانم چنین پیشنهادهایی را جدی بگیرم .

وقتی به ایالات متحده رفتم ، یک متصدی روابط عمومی مرا ترده فرستادند تا در خلال یک ماه اقامتم ، راهنمای من باشد . وقتی در فرودگاه به پیشوازم آمد ، پیش از هرچیز گفتم که آنروز عصر یک مصاحبه‌ی تلویزیونی برایم ترتیب داده است . با سر بلندی گفتم : « بیست میلیون نفر شما را خواهند دید . » به کاغذ نگاه کردم و فهمیدم که در آن قبل‌ا اعلام شده بود در ساعت بخصوصی کسی به قاطبه‌ی آمریکائی خواهد گفت طبع کنند ! و بعد کارگردان مشهور سینما « فدریکو فلینی » به جنتلمن‌ها نشان خواهد داد که چگونه دست یک بانو را بیوسند !!

بجایزه متصدی روابط عمومی پاک از دست من کلافه شد . اصلاً از عقیده‌ام سردر نمی‌آورد . تصور می‌کردم دارم



این اشتیاق به دنباله‌ها چه علتی دارد ؟ یعنی تخیلشان اینقدر حقیر است؟ پله ، البته ، آنها دنباله‌ای برای « شهبای کیریریا » می‌خواستند . حالا از شما می‌پرسم این دنباله‌چه از آب درمی‌آید ؟ امروز چطور ؟ پله ، امروز هم همشان از من می‌خواهند که برای « زندگی شیرین » دنباله‌ای بسازم . حتی سعی کرده‌اند که به کمک توتو Toto (۳) من برای توتو احترام زیادی قائم ولی دلیلی نمی‌بینم که اجازه بدهم « زندگی شیرین » مستاویر یک دلقک بازی مبتذل بشود .

« گوساله‌ها » مملشان تنها فیلمی بود که می‌توانست از دیدگاهی ایده‌آلیستی

سینمای عربی از سایه خارج میشود

«یوسف شاهین» سازنده‌ی فیلم «زمین»

در يك گفتگوی کوتاه

اختلاف طبقاتی ، مثلاً به رقص عربی بپردازند ، و بهمین ترتیب - در صورتی که در حال حاضر ، مسئله اینست که سینمای دیگری بوجود بیاید ، سینمای اجتماعی‌تر ، و حقیقتی‌تر بنظر مردم ما باید بگویم که در مصر هم ، مبارزه‌ی دیگری در رقابت با فیلم های عربی وجود دارد . پرده‌های سینما های ما در اشغال فیلمهای آمریکائی است و فیلمهای مصری در شرایط بدی بروی پرده می‌آیند...

این اولین باری بود که در مصر ، دوربین فیلمبرداری از شهر وازاستودیو خارج میشد تا چیز دیگری را نشان بدهد ، دهکده و طبیعت را . در سال ۱۹۵۸-۱۹۵۹ دوره‌ای که هر کسی يك دوربین بدست گرفته بود و از هر نوع برنامه‌ی کاباره‌ای فیلمبرداری میکرد. من تصمیم داشتم از چیز دیگری صحبت کنم ، از آنچه به آن فکر کرده بودم ، ویرایم بخوبی آشنا بود ، از طبقه متوسط ، زندگی وعدم تأمین‌شان - عبارت‌دیگر ، ماجرای از حقایق اجتماعی کشور .

● آیا این فیلم‌ها موفقیتی هم داشتند ، و باعث نام آوری شما در خارج شدند ؟

مسئله موفقیت فیلم‌های من در داخل یا خارج ، بخصوص به وضعیت سینمای مصر در مجموع ، بستگی داشته است . مدت های بسیار زیاد ، هدف تهیه کننده‌ها ، ساختن فیلم‌هایی بود که در بازارهای کشور های عربی ، از خاور نزدیک تا خاور میانه ، و تا شمال آفریقا فروش داشته باشد ، واین خاطر ، بدیهی است که ترجیح میدادند ، بجای مسایل

● « یوسف شاهین » کارگردان مصری ، ۴۶ سال دارد . ۲۳ سال است در کار سینماست ، و ۲۳ فیلم تا بحال ساخته است . و جزء ۴ یا ۵ کارگردانی است که روی آنها حساب میشود ، وبخاطر آنها ممکنست سینمای عرب ازسایه خارج شود .

● و این گفتگویی است با او .

● چگونه فیلمساز شدید ؟

پس از دو سال ونیم تعلیم در یکی از مدارس هنری آمریکائی ، نزدیک لوس‌آنجلس ، به مصر بازگشتم درسال ۱۹۴۸-۱۹۴۹ دوره‌ای که هر کسی يك دوربین بدست گرفته بود و از هر نوع برنامه‌ی کاباره‌ای فیلمبرداری میکرد. من تصمیم داشتم از چیز دیگری صحبت کنم ، از آنچه به آن فکر کرده بودم ، ویرایم بخوبی آشنا بود ، از طبقه متوسط ، زندگی وعدم تأمین‌شان - عبارت‌دیگر ، ماجرای از حقایق اجتماعی کشور .

● همانطور که در «زمین» ابتکار را کرده‌اید . اما آیا برای شما آسان بود که درتمام يك خرده بورژوا بتوانید خود را به طبقه‌ی کشاورز نزدیک کنید ؟

اینکار را قبلاً در دومین فیلم ، « پسر نیل » در سال ۱۹۵۰ انجام داده بودم - و بعلاوه این آشنایی را من ازدوران طفولیت داشتم ، آشنایی با صفا و سادگی این مردم ، که ساکنان شهر

شوخوی می‌کنم یا می‌گویم دعاغم را بالا بگیرم . آخر چطور يك آدم عاقل از ۲۵۰ میلیون دلار صرفظنر می‌کند ؟ مرا در دفتر تهیه کننده‌ی فیلم تنها گذاشتند تا در باره‌ی چک ، و قرارداد و قلم‌کنار آن ، فکر کنم . بعد از ده دقیقه ، وقتی برگشتم و دیدند که آنرا امضاء نکرده‌ام نزدیک بود از تعجب شاخ در بیاورند . سرانجام ، متصدی روابط عمومی ، با نگاهی زجر دیده گفت : « شاید درایتالیا رد کردن چنین پولی به نظر شاعرانه بیاید ولی در ایالات متحده اگر اینکار را بکنید به شما لقب يك ... بده ، نمی‌توانست چطور به ریشش (که متقاعد شده بود امتناع من بقبولاند . متصدی روابط عمومی از من خواهش کرد که بگویم ناخوش ، کبدم ناراحت است ، و می‌خواهم هرچه زودتر به ایتالیا برگردم ، ولی تهیه کننده بین رنگ هوایی‌های خصوصی‌اش را به من تقدیم کرد تا مرا به محلی در تکراس ببرد که می‌دانست در آنجا برای مداوای بیماران کبیدی درمانگاه اعجاز انگیزی وجود دارد .

وقتی نیویورک را ترك می‌کردم ، متصدی روابط عمومی از کار برکنار شده بود . فکر می‌کنم كم كم داشت عقیده‌ی مرا می‌پذیرفت . مطمئناً دیگر رنجیده خاطر نبود ، فقط با اندوه بهم نگاه کرد و گفت : « آدم عجیبی هستی . » به فکر ساختن فیلمی اقدامم که ارتباطی بین يك اروپائی و يك آمریکائی از قماش آن متصدی روابط عمومی را مطرح کند . این ایده به دلم چسبید . فکر های بسیار دیگری هم داشتم . اما چطور می‌توانستم بدون فهم زمینه های اصلی امریکا ، در این کشور فیلمسی بسازم ؟ احساس آماده ساختن فیلم را نمی‌کردم ، مگر اینکه می‌فهمیدم که يك وکیل اهل بوستون چه رنگ کراواتی می‌زند ، یا يك روسپی سین‌سناتی حرف زدنش چه روالی دارد - چون برای من زبان امریت اساسی . چطور می‌توانم اختلاف بین صحبت يك سیاه‌پوست جنوبی را با سیاه پوست آزاد شده‌ی شمالی تشخیص دهم ؟

چطور می‌توانم در ساعت چهار و سی دقیقه ، فیلمبرداری صحنه‌ای را در يك رستوران نیویورکی شروع کنم ، درحالیکه مجبور باشم فضا را از نو در استودیو ایجاد کنم ؟ من نمی‌توانم به امید دیگران بشنم .

۱ - در ایران ولگردان .
۲ - جلوبینا ، نام دختری بود که در فیلم جاده همفر آنتونی کوئین شد .
۳ - توتو ، بازیگر متوفای تأثیر و سینمای ایتالیا . از فیلمهای این هنرپیشه‌ی مضحکه ساز می‌توان « پرند ه‌های گنده و پرند ه‌های کوچولو » اثر یازولینی و « دزد و زاندارم » اثر استور را نام برد . که از روی این آخری يك فیلمساز وطنی کبیه‌ی صادقانه‌ای برداشت بنام « دزد و پاسان » !
۴ - قهرمان فیلم « ولگردان »
۵ - قهرمان مرد فیلم « زندگی شیرین » .

Resturant
از هفت تیرهای کافه
تویای بنگ بنگ فترسید

آنها توجه شمارا به محیط استثنائی ودنج و به‌خوراکهای لذیذ سرد و گرم ایرانی و فرنگی - هندی - ژاپونی جلب مینمایند. در بنگ بنگ از موسیقی لایت کلاسیک يك بار امتحان نمائید ضمناً بنگ بنگ دارای پارکینگ وسیع می‌باشد

نشانی: اول خیابان فرح جنوبی رستوران
تویای بنگ بنگ



برادر «جان» (مردی که از طوفان می آید)



او مرده باشد، صحبت می کند.

پس او این آگاهی غیرطبیعی را درباره اشخاصی که بنوعی با او بستگی پیدا میکنند، دارد.

بعلاوه شخصیت او در حاله ای از ابهام پوشیده است، و این ابهام را هیچ نوع تحقیقی درباره ای او، برطرف نمی کند. و گذشته از هر چیز، دارای نیرویی تسخیر نشدنی است، تا آن حد که هیچ قهرمان را به قهرمان خود بخشیده است. و این خصوصیت فوق قهرمانی تا آن حد است که به درجات الهی نیز می رسد.

مردی که قهرمان داستان است، کسی که فقط در موقیعت های مرگ بیتکان خود، درست در لحظه مرگ بر بالای سر آنها حاضر می شود، بدون اینکه قبل از آن، نیامی یا رابطه ای برقرار شده باشد، و می بینیم که حتی درباره ی دوستش، قبل از انجام قتل آنچنانکه

نقد فیلم های هفته

از بیژن خرسند

شخصیت این مرد می تند.

پس از آنکه پزشک خبر مرگ بیمار خود را در بیمارستان می شنود، از آمدن برادر «جان» جویا میشود. و پس از آنکه جواب میشود که او نیامده است، برادر «جان» را در اتاق، کنار بستر مرده میباید. و این حضور ناگهانی است که خصوصیت غیرطبیعی بودن این مرد، را مسلح می کند.

درگیری های بعدی بر سر کشف راز این مرد، و ماجراها و کشمکش های معمولی است.

مسافرت های متعدد این مرد، مسئله دیگری است که همه را در مورد او به شک فرو می برد. اما آنچه او را در حدی زمینی نگه میدارد، برخورد های او در جنبه های خشونت و عشق است، که خواهیم دید که ماجرا بصورتی غیرطبیعی تغییر مسیر می دهد...

پلیس او را تحت نظر گرفته، و سعی دارد از راه ارباب، او را به تله ای بکشاند. اما برادر «جان» مامور کردن کلفت را به یک مبارزه در زیر زمین دعوت می کند. وقتی مامور از پای درمی آید، این امر نشان دهنده و نتیجه ی یک زدوخورد عادی و معمولی نیست.

اینهمه را برادر «جان» در کمال آرامش انجام داده، او در این مبارزه حالت یک سد نفوذناپذیر را داشته، و هر ضربه ی مامور فقط بصورت برگردانی به خود او بوده است. این شرایط طبیعی نبوده است.

فیلمساز در این مورد تاکید بیشتری دارد. هنگامی که برادر «جان» در برابر سه تعقیب کننده ی خود قرار می گیرد. این بار نیز هر سه نفر به راحتی از پای در می آیند، بدون آنکه اصلا ضربه ای به برادر «جان» وارد شود، قدرت های طبیعی در برابر یک قدرت غیرطبیعی. اما در برخورد با زن و عشق، همه ی اتفاقات آنچنانکه باید، می افتد، یا یک شرط، که مدت محدود و کوتاه باشد. اما در پایان کار، زن اعتراض ندارد، و حاضر نیست برادر «جان» را از دست بدهد. آنچه برادر «جان» جواب می دهد، همچنان جویابگوی ابهام نیست. اما باز غیرطبیعی هست. او می گوید که دیگر وقتی نیست، و او به تنهایی باید برود. یعنی عشق هم کاری از پیش نبرده است، و روی این مسئله تاکید خواهد شد. در زندان، در گفتگوی بین مرد و پزشک پیر. پس یک قدرت غیرطبیعی در میان حوادث و ماجراهای عادی قرار گرفته است. این غیرطبیعی بودن قبل از این نشانه های دیگری هم داشته است. در چندان این مرد دفترچه های خاطراتی هست، که کاملاً سفید است، و بر روی

شعله های انتقام

اما برت کندی، پس از حادثه ی آغاز فیلم، بهندم سرین، هراد - نه در صحرا صورت می نبرد - همچنان از تمام عوامل اسناده می تند. ازسقوط یکی در دره، تا اختلافات کوچک بیسن خوندشان.

این گروه مشکل است از تعدادی آدمه های شرور - و البته هر کدام متخصص یک فن! - که در جهت تکمیل جمع، یک سرخپوست و یک سیاهپوست هم در گروه هستند.

هر یک از افراد گروه با دیگری خصومتی دارد، اما بوقوع خواهیم دید که هر یک برای دیگری حاضر به فداکاری هم هست، یک نکته ی احساسی برای جلب تماشاچی.

و برای نشان دادن آمادگی آنها، و در ضمن ایجاد حادثه، یک دسته سرخپوست - که قبل از این ظاهرآ آمادگی حمله را نداشتند! - شبانه به گروه حمله می کنند، و همگی از پای در می آیند.

فصل تمرین هنگامی پایان می رسد، که دسته به قرارگاه برمیگردند، و برای حمله ی بزرگ آماده میشوند، تا در ضمن فرماندهی قرارگاه که با رهبر گروه و جلب تماشاچی، اکثراً با موفقیت توأم بوده است.

این بار در فیلم «شعله های انتقام» (و یا «فرای») نیز، برت کندی تمام مودالازم برای جلب تماشاچی را دارد، و علیرغم آنکه داستان فیلم او، داستان تازه ای نیست، و تا بحال بسیار مورد استفاده داشته است، که از جمله ی معروفتریشان، و به تعبیری الموت بر مرگ مردم حاضر و ناظر باشد. مرگی که تمام دنیا را فراگرفته است، و راه نجاتی وجود ندارد.

«گلدستون» در بیان این داستان، و نمادهای پنهان در آن، در یک چیز موفقیت دارد، و آن به دنبال کشاندن تماشاگر، برای کشف و درک معنا و ابهام است.

اما وقتی فیلم به پایان میرسد، یقیناً تماشاگر به هیچ کشتی نرسیده، و یا لااقل قانع نشده است.

فیلم «گلدستون» در مسیر داستانی خود، لحظاتی در حد یک داستان چیز باند و مامور مخفی دارد، و ابهام موجود در فیلم برای تماشاگر، حالت فوق طبیعی - اگر منظور کارگردان بوده باشد - ندارد.

کارگردان از کار با نماد، حتی به اغراق می افتد، مثل دو صحنه متعاقب که هم از پرواز هواپیما و نگاه برادر «جان» و کشته شدن یک موش با گلوله های تفنگ.

فیلمساز در انتقال منظور خود به تماشاگر موفقیت ندارد، و در صحنه پردازی و شخصیت سازی، از یک حد متوسط در نمی گذرد - که می بینیم به ظاهر بیشتر اهمیت می دهد. ملک الموت او، علاوه بر آنکه سیاهپوش است، یک سیاهپوست هم هست. و در این زمینه نگاه بکنیم به فیلم «بوم» (خلوتگاه تابستانی) اثر «جوزف لوزی»، و کار خلافتش در آن فیلم. اما در حوصله ی یک داستان ساده بدون مفاهیم عمیق، «برادر جان» خوشایندم می تواند باشد.

پوست به چنگ آنها افتاده است، و سربست گروه سلاحش را به سوی او قراول می رود، اما از کشتن او سرفطر می کند، نه یعنی آتش کینه و انتقام او نسبت به سرخپوستان، فروکش کرده است...

پایان خوشتر در قرارگاه بدست می آید، هنگامیکه فرمانده قرارگاه می گوید که در گزارش خود، کشته شدن سربست گروه را ذکر خواهد کرد، تا او از چنگ دادگاه نظامی خلاصی یابد.

به این ترتیب برت کندی، فیلم خود را در سطح همه چیز - از داستان تا شخصیتها - به پایان می رساند، و فقط آنچه جای تأسف به وجود می آورد، بازی «جان هیوستن» در نقش ژنرال است...

هر چند که درست به همان نسبتی که هیوستن کارگردان خوبی است، می تواند بازیگر بدی باشد، که ظاهراً هم همینطور هست!

اردک سحر آمیز

تخم های طلایی یک اردک سحر آمیز تحولی در زندگی یک خانواده ی متوسط آمریکایی پدید می آورد، نه پس رسی حوادسی، با یک نتیجه گیری خوش، پایان می پذیرد.

داستان فیلم، بیشتر در حد یک قصه ی دودانه می نماید، که اما فاد یک خصوصیت اصلی است: و آن فانتزی بودن فیلم در حد موضوعی است که بیان می کند، در حدی که حتی میتواند رویایی باشد.

فانتزی فیلم، بغیر از مرکز اصلی - که وجود اردک باشد - به صورت یک نوع «اسلپ» استیک، خاص این نوع فیلم ها، بدون آنکه وارد دنیای فانتزی شود، وجود دارد، و آن اتنومبیل رانی و تعقیب اتومبیل های پایان فیلم است. که این چنین صحنه های می دانیم که در اکثر فیلم های والت دیزنی، و حتی خیلی قبل از آن، وجود دارد، از زمان فیلم های لورل - هاردی، رداسکتون، بودآبوت و لوکاستلو، و غیره. که این صحنه های شلوغ بازی اختری، بدون آنکه اوج و فرود ماجرا باشد، در راه به نتیجه رساندن شخصیت ها، و موضوع فیلم به کار می رود.

که احتمالاً می تواند یا تکه های احساسی تکان دهنده، در جلب نظر تماشاچی بسیار موثر باشد، مثل قسمتی که بچه با اردکش بر روی نردبان، در ارتفاعی زیاد، گیر افتاده اند، و پدر سعی در نجات آنها دارد، با دراز کردن دست ها سوی یکدیگر، و نردبانی که کم کم در حال شکستن است، دست هایی که عاقبت به یکدیگر وصل می شود. که می دانیم استفاده از موضوع بچه در خطر، همیشه نتیجه ی خوب داشته است.

بغیر از این، فیلم باز هم سعی در اثبات ماجرای همیشگی دارد، که پول خوشبختی نمی آورد، هر چند که قهرمان داستان قبلاً چنین اعتقادی داشته، و فقط این ماجرا باعث شده که او به ارزش زن و فرزندش بیشتر پی ببرد.

شخصیت های پسر و بچه در داستان، در نهایت قرارداد و سنت است، و آنچه باقی می ماند شخصیت مادر است، که می بینیم بصورت یک آدم ایله و کند ذهن بیشتر مینماید تا هر چیز دیگر، و زنی در همین حد. آشنایی ما با زن جوان از این فراتر نمی رود، و بعلاوه نسخه ی تازه ای است از «گلدی هان» در جامه ی سندی دانکن، که به احتمال زیاد ستاره ی فیلم های بعدی کمپانی والت دیزنی خواهد بود.

اینهمه، و با قرآگاه بازی ماموران خزانه داری، و رقابتی خارجی، در حدی سطحی، کامل می شود، در حدی که موجبات ظاهری حوادث فیلم را فراهم آورد، و در همین حد است که یقیناً خوشایند خانواده ها، و بچه ها هم هست.

فیلم «اردک سحر آمیز» نیز از این ماجرا مستثنی نیست، از کارگردانی با نام «ویسنت مک اوتی» که در واقع کار او با کار «رابرت استیونسن» کارگردان بسیاری از فیلم های کمپانی والت دیزنی تفاوتی ندارد. چون بهر حال، همه در یک مکتب درس خوانده اند.



سالن مدتماشا

مد «چارلی»



آخرین ابداع
مدسازان

ابداعات - و یا اقتباس‌های - مدسازان داشته آرایش صورت باید حالت غمگین داشته باشد - جورابها بافتنی و راه راه - کفش ها نوک گرد و بلند - و بجای سنجاق سینه برای یقه کت ، از گل های بزرگ باید استفاده کرد . شاید هم این مهیا ، گام تازه‌ایست برای سیاسی از چارلی بزرگ . در آرایش صورت این نکات مهم است : روژ لب باید پررنگ باشد . برای آرایش چشم ، از خط چشم استفاده نمی‌شود ، و دورنا دور چشم ، سایه سیاه ، فوهای تیره با خاکستری زده می‌شود . ابروها باید باریک و کتک - و دستکش دائما در دست ، از آخرین

مدعیان زستان امسال ، بازم به زمانی عقبتر از قبل برگشته است ، به « دوره چارلی چاپلین » حتی آرایش صورت نیز از این دوره اقتباس شده است . پایندهای بزرگ برای یقه‌های پیراهن و یا گراوات های پهن - کت‌های بقیه پهن کتک - و دستکش دائما در دست ، از آخرین



هوایمانی ملی ایران . هما .

قاره اروپا در زیر شاهبال بلند پرواز «هما»

درسال ۱۳۴۹ :

صدها هزار نفر از مسافران اقصی نقاط جهان «هما»ی فرخنده بال را برای مسافرت‌های خوش یمن خویش به شهرهای بزرگ اروپا انتخاب کردند زیرا :
هما را در طول نه سال خدمت و فعالیت فرخنده طایری سریع ، راحت و مطمئن یافتند

درسال ۱۳۵۰ هم

یقیناً «هما» افتخار خدمت و پذیرائی از مسافران بیشتری را خواهد داشت



روغن ایرانول

از فرمولی متبسیل شامبلوگیری میکند



ادبیات و صنعت

«... برای جامع بودن این مجله دو مطلب یا دو قسمت با دو عنوان لازم است:

۱ - قسمت ادبیات که آن اساس احاسات افزاد و فرهنگ ایران باستان است.

۲ - يك قسمت اطلاعاتی تحت عنوان پیشرفت صنعت یا اختراع. این کار، با ابداعاتی که، انجام میگردد، باعث میشود که افراد بتوانند از شعاع دید بزرگتری به‌دنیای کنونی بنگرند... ناگفته‌نماند که در مجله تماشای ادبیات میان آمده اما از شعرهای شرای شیرین سخن فارسی و مقاله‌های ادبی فارسی استفاده نمیشود.

خسرو ؟
□ باعذرخواهی از این که نتوانستیم امضای کامل شما را بخوانیم و با تشکر از لطف و توجهتان به تماشای پیشنهادهای شما را در شورای نویسندگان مجله مطرح میکنیم و امیدواریم بتوانیم رضایت خاطر شما را فراهم سازیم.

نقدی بر يك مقاله

از يك خواننده دقیق تماشای

« سردبیر مجله گرامی تماشای - در شماره ۲۷ مجله تماشای مطلبی آمده بود با نام « سینمای جدید آمریکا » با امضای استیفن فابریز!

من متن اصلی این مقاله را در Sight & Sound شماره ۱ تابستان ۱۹۷۱ خوانده بودم و تفاوتی ندیدم. از جمله اینکه برگردان این نوشته فارسی بی جهت کوتاه شده است، نه تنها بعضی از پاراگرافها بکلی حذف شده بودند بلکه جمله‌ها هم نامفهوم بودند و در نتیجه برگردان این نوشته چیز بی‌خاصیت و صرفاً صفحه پرکن نظر می‌رسید.

وقتی مقایسه‌ی کسوتاهی کردم متوجه شدم که بیشتر مقاله غلط به فارسی برگردانیده شده و حتی در برخی موارد بی‌جهت تفسیر شده است و قسمت هائی هم همانگونه که ذکر شد حذف شده که فکر می‌کنم بعلا مشکل‌تر بودند!

برای اینکه سوء تفاهمی پیش نیاید چند نمونه را در زیر ذکر می‌کنم و به‌رحال اگر قصد صفحه پرکردن باشد جای حرفی باقی نمی‌ماند ولی من شخصا مجله تماشای را بالاتر از این‌ها می‌دانم و مثالش را بدقت می‌خوانم و چون جای چنین نوشته‌ای درین مجله نبود ایمن توضیح را ضروری دیدم.

با احترام - حسن بنی‌هاشمی
متن اصلی:
Like Easy Rider, Five Easy Pieces is a "road" picture.

ترجمه‌ی تماشای:
این فیلم و فیلم ایزی‌رایدر فیلم هائی از يك گذرگاه اجتماعی و تاریخی هستند.

فیلمنامه نویسی

« تریکی دارم برای انتشار شماره مخصوص پاییز که بنیهای خواندنی و چشمگیر بود و جالب اینکه قیمتش را زیاد نکرده بودید... و پیشنهادهایی دارم که امیدوارم مورد توجه قرار گیرد:

۱ - هر هفته مسابقه‌ای برای چاپ بهترین عکس ترتیب دهید.
۲ - نمونه داستانهای کوتاه ایرانی چاپ کنید همانطور که در چند شماره نخستین میکردید.

۳ - روی جلد مجله بیش از حد یکتوخت و سطح بالا است. در حالیکه با انتخاب عکس از بین چهره‌های آشنای تلویزیون میتوانستید مجله را بین توده مردم ببرید و آنها را با يك حقه ظریف مطبوعاتی به‌خواندن مطالب جدی و جالب عادت دهید.

۴ - به‌خبرهای هنری داخل کشور توجه کنید منجمله شعر و نقد فیلم.
۵ - خواهش منم راجع به چگونگی نوشتن فیلمنامه توضیحی بدهید و اگر

ترجمه‌ی اصلی:

« قطعه آسان مانند ایزی‌رایدر يك فیلم «جاده» ای است. که مترجم خود به تفسیر نشسته و البته تفسیر غلطی در مورد جاده داشته‌اند.

متن اصلی:

It is an independently produce film, unorthodox in both theme and style, as Easy Rider was, but it is also a more mature and honest work, ...

ترجمه‌ی تماشای:

در هر دوی این فیلم‌ها آزادی خواهی و ضد مذهب بودن ماهی اصلی است.

در فیلم دوم تجربه‌هایی از فیلم اول بکار رفته است که آنرا محکم‌تر می‌کند...

ترجمه‌ی متن:

(« قطعه‌ی آسان ») فیلمی است که مستقلاً تهیه شده است و در سبک و تم غیر قراردادی است، همانگونه که ایزی‌رایدر بود، ولی این فیلم کار پخته‌تر و درست‌تری است که نه تنها تمام جمله به‌غلط تعبیر شده بلکه مترجم کلمه‌ی unorthodox را بعلا وجود ارتودوکس، ضد مذهب معنی کرده‌اند.

متن اصلی:

By early 1970, in films like Easy Rider, Midnight Cowboy, ... the accusation against America had reached an extremely Feverish, hysterical pitch.

ترجمه‌ی تماشای:

درواقع اوایل سال ۱۹۷۰ فیلم هائی چون ایزی‌رایدر - کابوی نیمه شب و ... روایی شدیدا ضد آمریکایی دارند.

ترجمه‌ی متن:

اوایل سال ۱۹۷۰ در فیلم‌هائی

ممکن است نمونه‌ای هم چاپ کنید...
راضیه تجار

□ تشکر فراوان. ۱ - این پیشنهاد باید با دقت بیشتری در شورای نویسندگان مجله مطرح شود. اگر تصویب شد، چشم ۲ - همین شماره يك داستان ایرانی میخوانید. در شماره‌های آینده هم حتما ۳ - ما قصد نداریم « با حقه ظریف مطبوعاتی » خواننده جلب‌کنیم و معتدیم که این مطالب مجله است که باید خواننده را علاقه‌مند به مجله بکند نه روی جلد. با وجود این روی جلد چند شماره را به چهره‌های تلویزیونی اختصاص داده بودیم و باز هم در فرصتی مناسب این کار را خواهیم کرد.

۴ - نقد فیلم مرتب در مجله چاپ میشود. برای چاپ شعر هم مشغول مطالعه هستیم. ۵ - در یکی از شماره‌های آینده این پیشنهاد شما را عملی خواهیم کرد.

چون ایزی‌رایدر سه کابوی نیمه شب و ... ادعاهای ضد آمریکائی به اوج هیجان و تب‌آلودگی خود رسیده بود.

متن اصلی:

Easy Rider was the archetypal paranoid anti-American film. It began by invoking some enduring myths the freedom of open road, the magical power of the unpolluted land, the journey away from civilisation a regenerative experience containing the secret of life.

ترجمه‌ی تماشای:

ایزی‌رایدر مفهوم آزادی را در قدرت سحرآمیز زمین غیر حاصلخیز و دور شدن از تمدن، حتی بصورت دوباره تولد یافتن که تجربه‌ی آن راز زندگی است، بیان می‌کند.

ترجمه‌ی متن:

ایزی‌رایدر الگوی اصلی فیلم‌های ضد آمریکائی است که با استفاده از برخی افسانه‌های پابرجا آغاز می‌شود: آزادی جاده‌ی هموار و آزاد، قدرت سحرآمیز زمین های بکر و سفری بدور از تمدن به‌عنوان تجربه‌ی تازه‌جان گرفته که رازهای زندگی را در خود دارد.

يك جمله دیگر:

In Easy Rider, as in the classic American myths that it remarks, drifting is a poetic experience, and the drifter's life is enriched by all his hard travelling.

ترجمه‌ی تماشای:

در ایزی‌رایدر و دیگران افسانه‌های آمریکائی، بی‌قیدبودن يك تجربه‌ی لطیف است و شخص بی‌قید برای رسیدن به‌موهوم با مشکلات زیادی روبه‌رو می‌شود.

همکاران

« تماشای »

در شهرستانها

- ۱ - ساری - آقای عباس‌زاده
- ۲ - سنج - آقای منصور ایزاری
- ۳ - سقز - آقای توفیق کیانی
- ۴ - سراب - آقای محرم دادخواه
- ۵ - سولده - آقای علی اسدی
- ۶ - سیاهکل - آقای بدیع‌اله بابائی
- ۷ - سرشد مهاباد - آقای محمد شرف‌زاده
- ۸ - سنگرشد - آقای احمد فرزانه
- ۹ - شیراز - آقای اصغر فرازمند
- ۱۰ - شاهی - آقای میرهانی موسوی

ترجمه‌ی متن:

در ایزی‌رایدر به‌گونه‌ی افسانه‌های کلاسیک آمریکائی که بازگوکننده شان است، بی‌قیدی تجربه‌ی شاعرانه است و زندگی آدم بی‌قید، با تمام سفر توان فرسایش غنی می‌شود.

توضیح مترجم

مطلب مندرج در شماره ۲۷ مجله تماشای با عنوان « سینمای جدید آمریکا »، ترجمه و اقتباس آزادی بود از مطلب استیفن فابریز در مجله‌ی «سایت‌اندسماوند» منظور صحبت درباره‌ی فیلم هائی بود که یا در اینجا بنمایش درآمده‌اند، و یا بزودی بنمایش درمی‌آیند - و به‌رحال خواننده، آشنایی بیشتری با این چند فیلم دارد. اما در کل مقاله از فیلم‌هایی صحبت می‌شود که امکان نمایش آنها در اینجا کم است، بنابر این ذکر آنها که میتوانست ۳ صفحه یا بیشتر از مجله را اشغال کند - ضرورتی نداشت، بخصوص که حرف اصلی در همین مقدار کم زده شده، و هر يك از فیلم‌ها نیز قسمت‌های جداگانه و مستقلی را بخود اختصاص داده‌اند. ماله اینست که در این اقتباس از آن مطلب، آنچه مورد بحث بوده، به‌جای رسیده، اگر خواننده‌ی عزیز تصور دارد که نکات فرومانده‌ای در آن مطلب هست، با ارسال و تذکار آنها موجب تشکر ما خواهد شد. و در غیر اینصورت هم، از مقایسه‌ی متن‌ها و تذکر هائی شما متشکریم. و متشکر میشویم اگر آخر آن مطلب این جمله‌ها اضافه بفرمایید: اقتباس از مقاله‌ی استیفن فابریز.

تماشای: این توضیحی بود که مترجم مقاله دادند. و ما به‌رحال از لطف شما و توجه دقیقی که به مطالب تماشای دارید متشکریم.



خدمت در تلویزیون
بعد از بازنگری



کشتی بادبانی «مرکاتور» بعد از سی و دو سال خدمت با تشریفات رسمی بازگشته شد. این کشتی، بلژیکی بود و در نیروی دریایی آن کشور برای آموزش دانشجویان نیروی دریایی به کار می‌رفت. در ممالک اروپایی، چنین رسم است که دانشجویان نیروی دریایی که آموزشهای اولیه خود را روی کشتی‌های بادبانی می‌بینند که بسیار مشکل‌تر از کشتی‌های معمولی است و پس از طی یک دوره، و آشنایی با اصول اولیه کشتیرانی، به کشتی‌های بزرگ‌موتوری منتقل می‌شوند. «مرکاتور» در خدمت این هدف، ۳۲ سال دریاها و اقیانوس‌های جهان را درنوردید و بالاخره چند روز پیش در بندر «استاند» بلژیک رسماً بازگشته شد. «مرکاتور» در طول مسافت خدمت خود به کرات دنیا را دور زد و از ۵۷ کشور بازدید کرد. آخرین مأموریت «مرکاتور»، شرکت در یک مسابقه مخصوص کشتیهای بادبانی بین اسلو (پایتخت نروژ) و استاند بود. از افتخارات این کشتی، در ۱۹۳۴، خیل جسد «دامین» روحانی بزرگی بود که خود را وقف جذامیان هاوایی کرده بود.



به ماکس و میدی داد، و کره خلف واقفیش شورت داغ بود. که این شورت می‌رود تا عصری درازتر از مینی‌ژوپ داشته باشد، چرا که گویاتر و خودمانی‌تر از آن است. لندن که خاستگاه مینی‌ژوپ بود، «افتخار» عرضه شورت داغ را نیز برای خود حفظ کرده و در این راه دائماً در کار ابتکارهای تازه است. و این که در تصویر می‌بینید، تازه‌ترین مدل لباس با شورت است و «دالسی گسرل» (دختر عروسی) نامیده می‌شود. دالی گسرل که بر تن خانم های قوی روشن می‌کنند و بر زیبایی آن می‌افزایند. قرار است که «مرکاتور» به عنوان زمینه یک برنامه تلویزیونی به نام «بازبانی بی‌مرز» قرار گیرد و از شبکه تلویزیون اروپایی «اروپا» پخش شود.

فارجی بزرگتر از حد معمول

اول باینر فصل رویدن فارجهای کوچک و قشنگ و خوش‌خوراک در کنار جویبارها و زیر سایه درختهاست. در همین فصل، فارجی بزرگتر از حد معمول، واز تون و فولاد در کنار پاریس رویدند است. این فارج عظیم، مخزن آب فرودگاهی است به نام «روس-آن-فرانس» که در دست ساختمان قرار دارد. مخزن فوق از دو قسمت عمده تشکیل شده، اول یک منبع زیرزمینی و دوم یک منبع هوایی بشکل عس، که این دو قسمت با یک استوانه ۴۷ متری به هم متصل می‌شوند. فارج عظیم فرانسه، در مدخل جاده ورودی به فرودگاه جدید کاشته شده است. گنجایش مخزن فوق ۸ میلیون لیتر است. اما فرودگاهی که چنین مخزنی را لازم داشته چیست؟ از منتهای پیش احساس می‌شود که دو فرودگاه بزرگ پاریس، آوزلی و بورژ در آینده‌ای



فرهنگ متحرک
«خانسا»، «اقایان»، بفرمایید تو، اینجا گالری نقاشی است، نمایشگاه آثار مدرن و کلاسیک است، تا دو ساعت دیگر حرکت می‌کنیم، عجله کنید... این تاجندی دیگر، این جملات تبلیغاتی را کسک راننده‌های کامیونهای بزرگ، برای جلب توجه مردم نقاط مختلف به کار خواهند برد.

این کامیونها از نوع «تیتان» است به طول ۱۲٫۵ متر و به عرض ۲٫۵ متر. به محض توقف در عرض ۱۰ ثانیه تبدیل به گالری شده و ۵۰ متر مربع جای نمایش تابلو در اختیار خواهد گذاشت.

دیواره‌ها متحرک و دارای نور مصنوعی است و سالن مجهز به تجهیزات سمعی و بصری است. حتی می‌توان در آن برای پنجاه نفر، فیلم نشان داد. عبرت بگیریم؟

سقوط یک امپراتور
استغای آقای «کورت لوتر» مدیر کارخانه فولکس واگن آلمان دارای چنان اهمیتی بود که مجله معتبر و معروف «شیگل» روی جلد شماره اخیر خود را به چاپ تصویری از او که به صورت یک اتومبیل



VW-Konzern Fahrt in die Krise

فولکس واگن موتاز شده بود اختصاص داد. فولکس واگن هر چند فقط دوست هزار نفر کارگر دارد اما یک دهم جمعیت آلمان بطور مستقیم یا غیر مستقیم از عمر آن زندگی می‌کنند (با احتساب فروشندگان سازندگان لوازم مختلف آن و غیره...) به این ترتیب سقوط لوتر یک واقعه سیاسی است چرا که جز مسئله ارتزاق این جمعیت از فولکس واگن، ۱۶ درصد کل سهام آن توسط دولت و ۲۰ درصد آن توسط کشور زمین ساکس‌سلی تضمین شده که هر دو در دست سویسال دمکرات هاست. اتهاماتی که بر لوتر وارد آمد و موجب استعفی شدن او گردید بسیار مهتر از انتقاد بود زیرا به مسئله سرمایه‌گذاری، نوسازی،

تولید، فروش، سرمایه‌داری و مدیریت می‌شد. لوچ متهم به ولخرجی شده. منابع درخانه در ۱۹۶۸ که او به ریاست آن انتخاب شد سالی سیصد میلیون مارك بود اما دو سال بعد ۴۶ درصد سقوط کرد و در ۱۹۷۱ نیز تاکنون به صد میلیون مارك تنزل یافته است. علت این سقوط چیست؟ همه دانشاسان می‌گویند سنت شکنی لوتر موجب این سقوط فاحش شده. از زمان هیتلر، سال ۱۹۳۴ که فولکس واگن تاسیس شد، تا چندی پیش محبوبیت و فروش فوق‌العاده آن، به علت یک سانی شکل لاک‌پشت مانند آن بود. اما لوتر به خیال خود خواست که به فولکس واگن تنوع ببخشد و مدل‌های گوناگون مخصوص نوع بزرگ بازار. در ۱۹۷۰ سنت شکنی را بیشتر کرد و اتومبیل اسپورت «ف. و. پورش» را ساخت که با عدم استقبال روبرو شد. بعد از آن جسارت را بیشتر کرد و یک «۷۰» را به تقلید از اتومبیل‌های «دفرنیال جلوه‌ی» آن. اس. او» ساخت که بیشتر از همه با شکست مواجه شد. این طرحها، هزینه‌های گزاف برداشت و همه می‌گفتند اینقدر خرج برای آنکه موتور عقب‌را به جلو بیاورند لازم بود؟ دولت به سرمایه‌گذارهای تور آرد لوتر اعتراض کرد، صنایع فولاد اعتراض کردند، قوانین گمرکی آمریکا به مبارزه برخاست و همه چیز موجب سقوط امپراتور فولکس واگن شد.

بسیاری از کشورهای آسیائی و اروپائی لاستیک بی اف - گودریچ ساخت ایران را ترجیح می‌دهند.

بسیاری از کشورهای آسیائی و اروپائی با محصولات ایران ایجاد شده است. این غرغه بمنظور توسعه صادرات و آشنائی بیشتر وارد کنندگان این اروپائی با محصولات ایران ایجاد شده است. غرغه بی اف گودریچ ایران که بنامسبت برگزاری جشنهای پرشکوه دو بار و پنصمین سال شاهنشاهی ایران با عکس‌های تخت جمشید بطول ۸ متر و ارتفاع ۲ متر ترئین شده است.

بسیاری از کشورهای آسیائی و اروپائی لاستیک بی اف - گودریچ ساخت ایران را ترجیح می‌دهند.

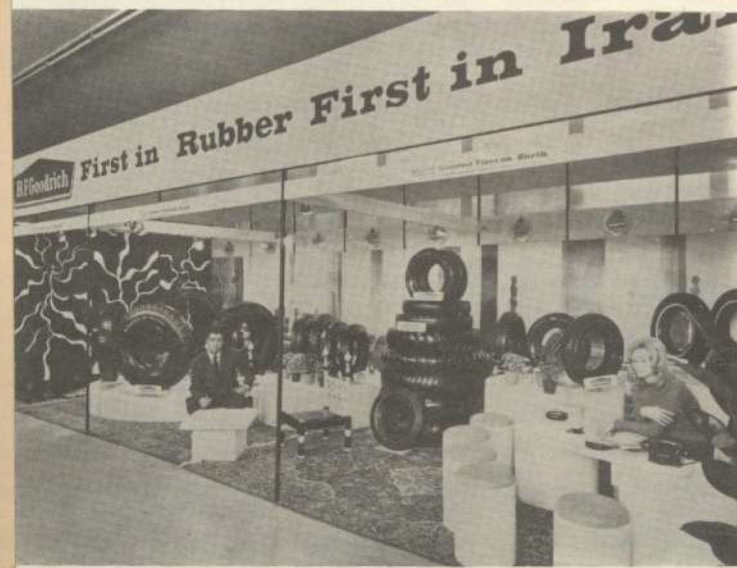
بسیاری از کشورهای آسیائی و اروپائی با محصولات ایران ایجاد شده است. این غرغه بمنظور توسعه صادرات و آشنائی بیشتر وارد کنندگان این اروپائی با محصولات ایران ایجاد شده است. غرغه بی اف گودریچ ایران که بنامسبت برگزاری جشنهای پرشکوه دو بار و پنصمین سال شاهنشاهی ایران با عکس‌های تخت جمشید بطول ۸ متر و ارتفاع ۲ متر ترئین شده است.

بسیاری از کشورهای آسیائی و اروپائی با محصولات ایران ایجاد شده است. این غرغه بمنظور توسعه صادرات و آشنائی بیشتر وارد کنندگان این اروپائی با محصولات ایران ایجاد شده است. غرغه بی اف گودریچ ایران که بنامسبت برگزاری جشنهای پرشکوه دو بار و پنصمین سال شاهنشاهی ایران با عکس‌های تخت جمشید بطول ۸ متر و ارتفاع ۲ متر ترئین شده است.

در نمایشگاه جهانی یوگسلاوی مارشال تیتو از غرغه بی اف گودریچ ایران بازدید نمودند



مارشال تیتو و عده‌ای از برجسته‌ترین شخصیهای اقتصادی و سیاسی اروپائی در حال بازدید از غرغه بی اف. گودریچ ایران در نمایشگاه جهانی یوگسلاوی



غرغه بی اف گودریچ ایران که با الهام از عظمت تخت جمشید و پیشرفتهای جدید ایران بطرز باشکوهی ترئین شده بود مورد توجه مارشال تیتو رئیس جمهور یوگسلاوی قرار گرفت.

جوایز ۵ سری بلیطهای

اعانه ملی

بمیمنت جشن شاهنشاهی ایران



۲۵ پیکان

پرازا اسکناس

۱۰ میلیون تومان

پول نقد



از این فرصت استثنائی برای بدست آوردن جوایز بزرگ استفاده کنید